



شورای عالی انقلاب فرهنگی را در واقع باید اتاق فرمان
فرهنگی کشور یا ستاد عالی فرهنگی و علمی دستگاههای
کشور اعم از دستگاههای فرهنگی و سایر دستگاهها و مرکز
مهندسی فرهنگی کشور به حساب آورد

مقام معظم رهبری

سال دوم - شماره دوازدهم - شهریور و مهر ۱۳۸۶

مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی





فرهنگ به عنوان جهت‌دهنده به تصمیمات کلان کشور - حتی تصمیم‌های اقتصادی، سیاسی، مدیریتی و یا در تولید - نقش دارد. وقتی ما می‌خواهیم ساختمان بسازیم و شهرسازی کنیم، در واقع با این کار داریم فرهنگی را ترویج می‌کنیم یا تولید می‌کنیم یا اشاره می‌دهیم. وقتی تولید اقتصادی هم می‌کنیم، در واقع داریم از این طریق فرهنگی را تولید می‌کنیم یا اشاعه می‌دهیم یا اجرا می‌کنیم.

الگوی مصرف وسایل زندگی مهم است؛ فرش و پرده و چراغمان چه طوری باشد؛ اینها را نمی‌شود ندیده گرفت. اگر کسی توی بهر این کارها برود، می‌بیند چقدر سرمایه و فکر و همت و هنر دارد صرف اینها می‌شود که گاهی بسیاری از آنها بیهوده است. بالاخره جایی باید موضع خود را درباره اینها معین کند. ۱۳۸۱/۹/۲۶

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی با ایشان



سرمقاله

فرهنگ اقتصادی / ۴

اخبار / ۶

گفت و گو

دکتر احمد توکلی:

مهندسی فرهنگی؛ طراحی الگوی مناسب فرهنگ تولید، توزیع،

مصرف و تجارت / ۱۰

دکتر محمد خوش‌چهره:

تاثیر سیاست‌های اقتصادی بر فرهنگ / ۱۶

مقالات

بررسی نقش فرهنگ در اقتصاد / ۲۴

مهندسی فرهنگ در حوزه اقتصاد / ۳۳

نقش سرمایه فرهنگی در مهندسی فرهنگی / ۴۳

اعتبار پول و بحران اجتماعی / ۴۶

مفروضات بنیادین فرهنگ / ۵۳

گسترش اقتصاد غیررسمی و تهدید فرهنگ اقتصادی / ۷۳

میزگرد

مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی / ۸۷

فرم اشتراک / ۹۸

ماهنامه مهندسی فرهنگی شورای عالی انقلاب فرهنگی

سال دوم - شماره ۱۲ - شهریور و مهر ۱۳۸۶

مدیرمسئول: دکتر بابک نگاهداری

شورای سردبیری:

دکتر جمشید جعفرپور، غلامرضا بصیرنیا،

دکتر محمد اسحاقی، دکتر مهدی ناظمی

همکاران این شماره:

مهدی زمانی، علی حیدری، مهدی شکیبانیانیا،

بهرز طهماسب کاظمی، عبدالرضا رستمی،

حامد مخبر، حسن هادی بیگلر

ویراستاران: حبیب‌الله دامچی، نسرین ذوالفقاری

حروفچینی: فاطمه صالحی، مریم دودله، داوود امامی

طراح جلد و صفحه‌آرا: فرهاد حریری

تلفن: ۶۶۹۷۴۵۳۸

صندوق پستی: ۶۳۱۷ - ۱۴۱۵۵

پست الکترونیک:

mohandesifarhangi@iranculture.org

نشانی پایگاه اطلاع رسانی:

www.iranculture.org

● مطالب مندرج در ماهنامه مهندسی فرهنگی لزوماً بیانگر

دیدگاه‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی نیست.

● نقل مطالب این ماهنامه با ذکر ماخذ آزاد است.

فرهنگ اقتصادی

همان رفتارها و اعمال عینی و واقعی افراد در امر تأمین و رفاه مادی خود است. در این سطح آنچه عملاً در جهت رفع نیازهای زیستی و مادی انجام می‌شود مورد بررسی و توجه واقع می‌شود. هر عمل و کنشی در این سطح موجب تغییر در وضعیت افراد و نیز جامعه به طور کلی می‌شود. اگر این کنش‌ها مبتنی بر نوعی عقلانیت فنی (کسب سود) و سیاسی (منافع گرا) باشد، بی‌نظمی و اختلال‌ها و مهمتر از همه نابرابری‌ها در وضعیت اقتصادی بوجود خواهد آمد.

در یک فرهنگ اقتصادی مطلوب، غالباً بین این سه سطح نوعی ارتباط و همخوانی وجود دارد؛ یعنی یک کنش و عمل اقتصادی مطلوب برخاسته از بینش افراد و آمادگی آنها برای تحقق بخشی به این بینش است. با توجه به پیامد این توجه صرف به توسعه اقتصادی مدار و انتقادهایی که بر این نوع توسعه وارد شده است، در سطوح مختلف فرهنگ اقتصادی آنچه اساسی محسوب می‌شود، منطق سرمایه‌سالاری و سودآوری نیست بلکه آنچه اساسی در نظر گرفته می‌شود توجه به ابعاد انسانی و ارزش‌ها و اخلاقیات حاکم بر فعالیت‌ها و ارتباط با طبیعت است به گونه‌ای نوعی توسعه پایدار را به ارمغان آورد.

با توجه به مباحث فوق و بررسی سطوح سه گانه فرهنگ اقتصادی، اهم برنامه‌های مورد توجه و اولویت‌های موجود در مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی را می‌توان در موارد ذیل برشمرد:

۱- ارزیابی و ارتقاء سطح فرهنگ مصرف در جامعه با تأکید بر:

- برخورداری از الگوی مصرف سالم و بهینه
- دوری از اسراف و تبذیر
- دوری از تجمل‌گرایی و چشم و هم‌چشمی
- اعتقاد به فرهنگ قناعت، صرفه‌جویی و پس‌انداز
- توجه به فرهنگ صرفه‌جویی در مصرف کالاها و امکانات عمومی و دولتی
- اولویت بخشی به مصرف کالاهای ضروری و دوری از مصرف کاذب و تظاهری
- فرهنگ مصرف بهینه انرژی (نفت، گاز و ...)

فرهنگ اقتصادی عبارت از ارزش‌ها، نگرش‌ها، عقلانیت‌ها و رفتارهای متعدد انسانها در برآوردن نیازهای اساسی و حیاتی‌شان است. این فرهنگ معطوف به تأمین رفاه جامعه و منش‌های انطباق‌پذیری و ارتباط با محیط فیزیکی پیرامون است. از این حیث اقتصاد و رفاه که غالباً با نیازهای زیستی و حوائج فردی شناخته می‌شود، تحت تأثیر ترکیب خاصی از عقلانیت‌های استراتژیک یا فنی (سودآوری و تولید) سیاسی (منافع طلبی و حفظ منزلت موجود) و اخلاقی (ارزش‌گرایی و مطلوب خواهی) تأمین می‌شود. از این منظر، هدف اقتصاد دیگر تنها کسب سود و افزایش منفعت فردی و گروهی کنشگران درگیر در صحنه اقتصادی نیست؛ بلکه اهداف والاتر دیگری نظیر اخلاقی و انسانی کردن روابط اقتصادی و حاکمیت فرهنگ و اخلاق در استخدام محیط برای رفع نیازهای فردی را نیز دربرمی‌گیرد. بر اساس سطوح فرهنگ توسعه، فرهنگ اقتصادی نیز در سه سطح بینش، منش و کنش قابل طرح و بررسی است:

۱- **بینش اقتصادی:** بینش اقتصادی به معنای شناخت، آگاهی و باورهای حاکم بر تلقیات انسان از اقتصاد و نقش آن در زندگی موجود بشری است. اینکه افراد تا چه حد معتقد و آگاهند که فعالیت‌های اقتصادی آنها می‌باید مبتنی بر ارزش‌های انسانی باشد و امور اقتصادی را تنها محدود به جستجوی نفع شخصی بدون توجه به محیط و دیگران قلمداد نکنند، جملگی بینش حاکم بر روابط اقتصادی را نشان می‌دهد. این سطح، صرفاً جهان بینی شناخت و آگاهی نسبت به موارد فوق را جدای از گرایش و عمل اقتصادی دربرمی‌گیرد.

۲- **منش اقتصادی:** منظور از منش مادی و اقتصادی، تعهد به رفتار اقتصادی انسانی در جامعه است. به عبارت دیگر آمادگی و روحیه لازم جهت انجام فعالیت‌های اقتصادی است. افرادی که دارای منش اقتصادی توسعه‌گرا و انسانی می‌باشند، آمادگی دارند که در جهت تغییر وضعیت مادی خود و هدایت آن به سمت وضعیت مطلوب‌تر و انسانی‌تر گام بردارند.

۳- **کنش اقتصادی:** بکارگیری عملی عقلانیت‌ها در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است. منظور از کنش و عمل اقتصادی

۲- ارزیابی و ارتقاء سطح فرهنگ کار در جامعه:

- آشنایی با قوانین و مقررات مربوط به کار
- فرهنگ سخت کوشی و فعالیت
- برخورداری از اخلاق کار گروهی
- وجدان کار
- تأکید بر خلاقیت در کار
- انضباط و مسئولیت پذیری در استفاده از ابزار و وسایل محیط کار
- فرهنگ تلقی از کار به مثابه وظیفه اجتماعی و انسانی (کار برای رضای خدا و خدمت به هممنوع)
- فرهنگ ارتباط سالم با همکاران در محیط کار
- تلقی از کار به مثابه عامل رفاه اجتماعی و رشد شخصیت اجتماعی
- رقابت سالم در محیط کار
- اهتمام به بهداشت کار
- فرهنگ نظم و وقت شناسی در ورود و خروج از محل کار
- عملکرد براساس موازین قانونی و اخلاقی
- ...

۳- ارزیابی و ارتقاء سطح فرهنگ انطباق پذیری با محیط و طبیعت در جامعه با تأکید بر:

- فرهنگ حفظ محیط زیست (باور زیست محیطی)
- فرهنگ استفاده بهینه از منابع طبیعی عام المنفعه مانند جنگلها، مراتع و ...
- مشارکت و همکاری با نهادهای حافظ محیط زیست
- فرهنگ جلوگیری از آلودگی های متعدد در محیط زندگی (آلودگی تصویری، آلودگی صوتی، آلودگی هوا و ...)
- توجه به محیط به عنوان منبع رفع نیازهای بشری
- فرهنگ استفاده بهینه از کالاها و انرژی غیرقابل تجدید در زندگی (با توجه به آینده و نسلهای بعدی)
- فرهنگ احترام به طبیعت و ارتباط با آن (بهره برداری)
- فرهنگ حفظ و اهتمام به آثار تاریخی به جای مانده از دوران گذشته

۴- ارزیابی و ارتقاء سطح فرهنگ مشارکت اقتصادی عمومی در جامعه:

- مشارکت با دولت (خرید اوراق قرضه و ...)
- فرهنگ پس انداز
- توجه به امور تعاونی و همیاری در فعالیتهای اقتصادی
- توجه به سطح کارآفرینی اقتصادی (کارگردانی اقتصادی) در میان مردم و اعتقاد به آن
- استفاده بهینه از کالاهای عمومی و خدمات ضروری و عام المنفعه مانند آب، برق، تلفن، گاز، نفت و ... (انضباط اقتصادی)
- مشارکت در امور اقتصادی بیشتر تولیدی و کمتر خدماتی
- فرهنگ و اهتمام به پرداخت مالیات ها و عوارض قانونی

(فرهنگ مالیاتی)

- فرهنگ سرمایه گذاری در امور عام المنفعه و جمعی
- احترام و توجه به همیاریهای سنتی و بومی در فرهنگ ایرانی

۵- ارزیابی و ارتقاء سطح فرهنگ تولید و بهره‌وری در جامعه با تأکید بر:

- فرهنگ احیاء منابع متروک و بلااستفاده اعم از زمین، معدن و ...
- اعتقاد به تولید ثروت جهت رشد اقتصادی جامعه
- تعدیل سود شخصی در کنار نفع جمعی
- دوری از رباخواری و اعتقاد به تعدیل بهره
- اعتقاد به مالکیت
- اعتقاد به تعدیل ثروت
- علاقمندی به ابداع روشهای جدید تولید
- فرهنگ تولید محصولات ضروری (ارجحیت تولید)
- فرهنگ افزایش کیفیت در کالاهای تولیدی و دوری از تقلب در تولید
- فرهنگ بسته بندی محصولات متناسب با ارزشها، اخلاق جامعه و استانداردهای جهانی
- سطح اهتمام به سیاست های تولیدی ملی و جهانی

۶- ارزیابی و ارتقاء سطح فرهنگ اشتغال و فعالیت اقتصادی در میان مردم با تأکید بر:

- باور به معاش سالم و آبرومند
- دوری از مشاغل کاذب
- اهتمام به کارآفرینی حرفه‌ای
- دوری از احتکار شغل (چندشغله بودن)
- سطح رضایت از شغل
- اعتقاد به تخصص گرایی در مشاغل و جایگاهها
- اعتقاد به آزادی در انتخاب شغل
- تشویق به کار و تلاش اقتصادی
- سطح علاقمندی و توجه به مشاغل موجه و تولیدی خصوصی و فارغ از دولت
- اشتغال زایی

۷- ارزیابی و ارتقاء سطح فرهنگ توزیع کالاها و خدمات در جامعه:

- مبارزه با احتکار (کالا، مسکن و ...)
- مبارزه با رانت خواری
- مبارزه با اخلاق واسطه‌گری
- مبارزه با گرانفروشی (اعتراض، شکایت و ...)
- انصاف در فروش محصولات
- مشارکت در نظارت بر قیمت ها
- اخلاق تبلیغات سالم و غیرکاذب در حوزه نامگذاری کالاها و توزیع
- اخلاق مبادله و انصاف در معاملات.

مدیر مسئول

تشریح آخرین مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی



گنج، منوجان و رودبار، اصلاح ماده ۴ مصوبه "ساماندهی فعالیت‌های فرهنگی-اجتماعی و فوق‌برنامه دانشجویان خارجی" و مناسبت‌های تقویم رسمی سال ۱۳۷۸، جدیدترین مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی است. وی درخصوص اصلاح اساسنامه

تربیت مدرس، آیین‌نامه تشکیل هیات عالی جذب اعضای هیات علمی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، تدریس به زبان فارسی در تمامی دانشگاه‌ها، تشکیل مرکز ساماندهی ترجمه و نشر معارف اسلامی و علوم انسانی در خارج از کشور، اختصاص سهمیه برای داوطلبان قلعه

نشست خبری دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی در محل دبیرخانه این شورا برگزار شد.

دکتر محمدرضا مخبر دزفولی، دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی در این نشست با تشریح آخرین مصوبات این شورا تصریح کرد: اصلاح اساسنامه دانشگاه

دانشگاه تربیت مدرس اظهار داشت: با توجه به جایگاه ویژه دانشگاه تربیت مدرس از لحاظ تامین بخش عمده‌ای از اعضای هیات علمی دانشگاه‌های کشور و در راستای تامین نیروی انسانی مورد نیاز در حوزه علم و پژوهش کشور که می‌تواند بسترساز تحقق نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری باشد، ضروری به نظر می‌رسید که دانشجویان مقطع دکتری این دانشگاه از کمک هزینه‌های تحصیلی برابر با حقوق و مزایای مربی پایه یک به ازای فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی برخوردار گردند که این منظور با مصوبه شورا تامین شد.

دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی آیین‌نامه تشکیل هیات عالی جذب اعضای هیات علمی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور را یکی دیگر از مهمترین مصوبات اخیر شورای عالی انقلاب فرهنگی برشمرد و گفت: این مصوبه با توجه به شأن و اهمیت والای محیط‌های آموزش عالی کشور و نقش محوری و سازنده اعضای محترم هیات علمی از جمله مهمترین و ضروری‌ترین مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی به شمار می‌رود که با هدف توانمندسازی اعضا هیات علمی تصویب شده است. وی همچنین افزود: سه نفر از اعضای حقیقی شورای عالی انقلاب فرهنگی، دبیران هیات مرکزی جذب اعضای هیات علمی وزارتین علوم و بهداشت، دبیر هیات عالی گزینش کشور، نماینده نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و نماینده دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی غیردولتی و غیرانتفاعی عضو هیات عالی جذب هستند.

دکتر مخبر؛ دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی در ادامه سخنان خود تصویب

مصوبه تشکیل مرکز ساماندهی ترجمه و نشر معارف اسلامی و علوم انسانی در خارج از کشور را در راستای طرح نظریات اندیشمندان مسلمان در عرصه فکری معاصر بشری با اهمیت و تاثیرگذار دانست و تاکید کرد: اجرای این مصوبه می‌تواند در جهت انسجام بخشی، ساماندهی و جلوگیری از ناهماهنگی و موازی کاری در امر انتشار، توزیع و معرفی کتب و نشریات الکترونیکی ترجمه شده در حوزه معارف اسلامی و علوم انسانی در سطح کشورهای جهان به زبانهای زنده مورد نیاز بسیار کارساز و مفید باشد.

دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی با اشاره به اهمیت مصوبه الزام تدریس به زبان فارسی در تمامی دانشگاه‌های کشور تصریح کرد: زبان فارسی یکی از محورهای مهم هویتی جامعه ایران است که پاسداشت آن از سوی تمامی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور می‌تواند در تقویت و گسترش آن به عنوان یک زبان علمی در سطح منطقه بسیار مهم و موثر باشد.

دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی در باره تدوین نقشه جامع علمی کشور گفت: تدوین این نقشه بر عهده شورای عالی انقلاب فرهنگی است که در حال حاضر ساختار بررسی کننده آن منسجم شده و شورای تخصصی نقشه جامع علمی کشور شکل گرفته است.

وی افزود: در ذیل این شورای تخصصی، کمیسیون تلفیق نیز ایجاد شده است که از تمام دستگاه‌های مسئول در این حوزه همچون وزارتخانه‌های علوم، بهداشت، صنایع، کشاورزی و ارتباطات در آن عضویت دارند. مخبر با بیان اینکه نظام مستندسازی نقشه جامع علمی

کشور نیز شکل گرفته است، خاطرنشان کرد: تمامی اطلاعات و مطالعات صورت گرفته در این حوزه مستند می‌شوند و سه دستگاه اصلی یعنی وزارت علوم، وزارت بهداشت و معاونت علمی ریاست جمهوری در حال تدوین پیش نویس این نقشه هستند و پیشنهادهای آنها در کمیسیون تلفیق بررسی می‌شود.

وی با بیان اینکه بر اساس سند چشم انداز بیست ساله؛ ایران باید به رتبه اول منطقه از نظر علم و فن‌آوری بدل شود، عنوان کرد: این مهم؛ رویکرد ما در تهیه نقشه جامع علمی کشور است و در این راستا به طور هم زمان دو مسیر کوتاه مدت و بلند مدت به تصویب رسیده است. دکتر مخبر با بیان این که رویکرد کوتاه مدت شامل شاخص‌های کمی و کیفی مورد نظر است و شاخص‌هایی چون نسبت استاد به دانشجو، نسبت تعداد کل محققان به جمعیت کل کشور، تعداد اختراعات و تولیدات علمی و کاربردی بودن تحقیقات مدنظر قرار گرفته است ابراز امیدواری کرد که رویکرد کوتاه مدت بتواند تا چند ماه آینده به تصویب برسد.

دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی همچنین از ایجاد نظام پایش پیشرفت در طراحی نقشه جامع علمی کشور خبر داد و گفت: این نظام موقعیت ما را نسبت به هدف بررسی کرده و مشخص می‌کند تا کنون چه میزان موفق بوده‌ایم.

دکتر مخبر در پایان با بیان اینکه تمام دستگاه‌های مرتبط با نقشه جامع علمی کشور همچون دستگاه آموزش عالی و دستگاه‌های مصرف کننده تولید علم در تدوین آن همکاری دارند، تاکید کرد: این حرکت باید با دقت صورت گیرد و نباید شتاب زده باشد. ■

مهندس میرحسین موسوی رئیس شورای هنر شد



مهندس میرحسین موسوی بار دیگر به ریاست شورای هنر شورای عالی انقلاب فرهنگی انتخاب گردید. در جلسه شورای هنر شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ مهندس میرحسین موسوی مجدداً با رأی اعضای شورای هنر برای مدت سه سال به ریاست این شورا انتخاب شد. وزیر علوم، تحقیقات و فناوری، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزیر آموزش

و پرورش، رئیس سازمان صدا و سیما، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی و سه نفر از اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، اعضای شورای هنر می‌باشند. این شورا در سال ۱۳۷۶ به عنوان یکی از شوراهای اقماری شورای عالی انقلاب فرهنگی تأسیس شد. مهندس میرحسین موسوی در عین حال ریاست فرهنگستان هنر را هم بر عهده دارد. ■

وزیر ارشاد، توجه دولت به مناطق محروم را مصداق مهندسی فرهنگی دانست

دلیل کمبود مهندسی فرهنگی در اشکال مختلف ساخته شده است.

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی به ضرورت مهندسی فرهنگی در بخش‌های بازرگانی، اقتصاد و دارایی، گمرکات، رفتارهای اداری و حتی لباس پوشیدن اشاره کرد و گفت: در این بخش‌ها طرح‌هایی که باید منطبق با آرمان‌های اسلامی باشد، دیده نمی‌شود و برعکس مواردی که با فرهنگ ما منافات دارد به چشم می‌خورد.

وی راه‌اندازی فروشگاه‌هایی برای عرضه پوشاک براساس شئون اسلامی را اقدامی در جهت مهندسی فرهنگی دانست و گفت: برای نخستین بار پس از انقلاب مجلس شورای اسلامی با ارایه طرحی به تصویب مد پرداخت.

صفار هرندی در خاتمه از تلاش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در رفع چالش‌های فرهنگی در دو دوره میان مدت و بلند مدت خبر داد. ■



وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در جمع اساتید دانشگاه امام حسین (ع)، "توجه دولت در دو سال گذشته به مناطق محروم و ایجاد پایگاه در عمق فراموش شده جامعه را مصداق مهندسی فرهنگی دانست.

محمدحسین صفار هرندی گفت: ممکن است مشکلات کاهش پیدا نکرده باشد، اما آرامش حاکم در مناطق محروم محصول افزایش احساس عدالت مردم بعد از حضور دولت نهم است

وی با تشریح مهندسی فرهنگی، گفت: مهندسی فرهنگ به معنای تنظیم کل مناسبات فرهنگی براساس مجموعه‌ای از آموزه‌ها منطبق بر دیدگاه‌هایی است که به عنوان دیدگاه مبنا در جامعه است.

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، مهندسی فرهنگ را مقدم بر مهندسی فرهنگی دانست و افزود: سامان یافتن فرهنگ مطلوب و تنظیم سازوکارهای اداره کشور در پی

در شورای عالی انقلاب فرهنگی:

کلیات راهبردهای تقویت اتحاد ملی تصویب شد

و پرورش و دانشگاهها در کتب درسی و مراسم و برنامه ها خود این دو نماد را به عنوان نماد های ملی برای تقویت اتحاد در سرلوحه برنامه های خود قرار دهند. همچنین به منظور ارتقاء و توسعه سلامت زنان در ابعاد جسمی، فرهنگی، روانی، اجتماعی و معنوی و پیشگیری از بیماریها و کاهش عوامل خطر سلامت زنان، سیاستها و راهبردهای ارتقاء سلامت زنان مورد تصویب قرار گرفت. در این جلسه آقایان دکتر قاسم علیزاده و دکتر محمد مهدی خدایی به ترتیب برای ریاست دانشگاههای مازندران و رازی کرمانشاه از شورای عالی انقلاب فرهنگی رأی اعتماد گرفتند. ■

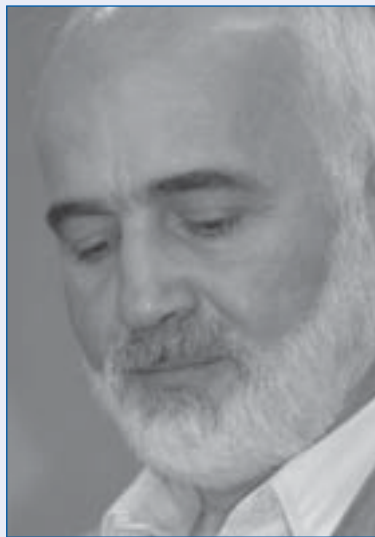
و ارشاد اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان صدا و سیما، وزارت کشور، وزارت آموزش و پرورش، سازمان ملی جوانان، نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاهها، جهاد دانشگاهی، ستاد عالی نظارت بر کانونهای فرهنگی مساجد، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، شورای سیاستگذاری ائمه جمعه، نیروی مقاومت بسیج و بنیاد شهید و امور ایثارگران موظف شدند در برنامههای خود زمینههای اتحاد ملی را تقویت نمایند. همچنین در این جلسه ضرورت استفاده از پرچم و سرود ملی به عنوان نماد وحدت و انسجام ملی مورد تأکید قرار گرفت و باید سازمانها، آموزش

در جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی که به ریاست دکتر محمود احمدی نژاد رئیس جمهور و رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل شد؛ کلیات راهبردها و راهکارهای تقویت اتحاد ملی به تصویب رسید. این راهکارها براساس مؤلفههای هویت ایرانی - اسلامی اعم از سرزمین، زبان، تاریخ، فرهنگ غنی اسلام و دیدگاههای حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری و با تأکید بر دو نماد غرورآفرین پرچم و سرود ملی اتخاذ شده است و وظائف دستگاههای مختلف کشور متناسب با کارکرد هر دستگاه برای تقویت اتحاد ملی مشخص شد. براساس این مصوبه وزارت فرهنگ

نام گذاری ۸ روز در تقویم سال ۱۳۸۷

در جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی نام گذاری ۸ روز در تقویم سال ۱۳۸۷ هجری - شمسی مورد تصویب این شورا قرار گرفت.

در تقویم سال ۱۳۸۷ با پیشنهاد شورای فرهنگ عمومی و تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۷ ربیع الاول؛ روز اخلاق و مهرورزی، ۳ اردیبهشت؛ روز ملی کارآفرینی، ۲۷ خرداد؛ روز جهاد کشاورزی، ۶ مرداد؛ روز ترویج آموزشهای فنی و حرفه‌ای، ۲۳ مرداد؛ روز مقاومت اسلامی (پیروزی مقاومت اسلامی مردم لبنان بر رژیم صهیونیستی)، ۶ بهمن؛ سالروز حماسه مردم آمل، ۱۸ اسفند؛ روز بزرگداشت سیدجمال الدین اسدآبادی و ۲۵ اسفند؛ روز بزرگداشت پروین اعتصامی نام گذاری شد. ■



مهندسی فرهنگی؛ طراحی الگوی مناسب فرهنگ تولید، توزیع، مصرف و تجارت

دکتر احمد توکی عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی در رشته اقتصاد، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و رئیس مرکز پژوهش‌های این مجلس می‌باشد. نشریه مهندسی فرهنگی در این شماره با ایشان در حوزه مفهوم مهندسی فرهنگی، تاثیر متقابل فرهنگ و اقتصاد، رابطه توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگی، روابط تجاری و مسائل فرهنگی مرتبط با آن و اخلاق تجارت به گفت و گو نشسته است.

جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. مهندسی فرهنگی را می‌توان بر اساس تعاریف گوناگونی ارائه کرد. این تعاریف را می‌توان به دو صورت طبقه بندی کرد، یک شکل آن بیشتر به نفي انجام مهندسی در امور فرهنگی گرایش دارد و شکل دیگر آن، مهندسی فرهنگی را مانند مهندسی در علوم فنی می‌داند. البته این نکته تأکید می‌شود که غیر از اجماع نسبی بر عدم تأیید نگرش‌های یک بعدی، اجماع قابل قبولی بر تعریف خاصی از مهندسی فرهنگی وجود ندارد. طبق یک تعریف از مهندسی

با توجه به این که نظام اقتصادی و فرهنگی بریکدیگر تاثیرات متقابل گوناگون و موثری می‌توانند داشته باشند؛ به گونه ای که ضعف و عدم کارایی هر کدام می‌تواند بردگیری آسیب‌های جدی و بعضاً جبران ناپذیری وارد آورد؛ بفرمایید برداشت شما از مهندسی فرهنگی و نقش آن در متعادل نگه داشتن روابط متقابل نظام اقتصادی و نظام فرهنگی چیست؟

فرهنگ یک مفهوم در حال گذار و چند-معنایی است و می‌تواند برای جامعه و کشور

فرهنگی که به طراحی، نوسازی و بازسازی سیستم فرهنگ اشاره دارد؛ مهندسی فرهنگی را می‌توان براساس یک تعریف طراحی نظام‌های تغییر دهنده فرهنگ موجود با ایجاد تغییراتی گسترده در نظام‌های موجود فرهنگ ساز جامعه تلقی کرد به نحوی که بتواند تحولات و تغییرات تدریجی جامعه را به سمت تحقق اهداف فرهنگی از پیش تعریف شده هدایت کند. امروزه برداشت از مهندسی فرهنگی طبق برخی نظرات، درک تأثیر و تأثرات فرهنگی ناشی از جریان پرتلاطم تغییرات و تحولات تأثیرگذار بر دیگر ابعاد زندگی بشر بوده است. شناخت این تأثیرات و تأثرات به خصوص عوامل و روابط اقتصادی برای ممانعت از شکل‌گیری بحران‌های پدیده آینده ضروری است. ارائه الگویی که هویت فرهنگی را با توجه به تأثیرات تحولات اقتصادی در نظر گیرد، موضوع مهندسی فرهنگی را مطرح می‌سازد. مهندسی فرهنگی معمولاً به میزان و نحوه دخالت دولت در فرهنگ اشاره می‌کند. بنابراین هر چه در مهندسی فرهنگی روابط متقابل بین تأثیرات و تعاملات اقتصادی و فرهنگی بیشتر و بهتر تبیین شده باشد می‌تواند روابط متقابل مسائل اقتصادی و فرهنگی را در حد متعادل‌تری تعیین کند.

با توجه به مهم بودن نقش و سهم فرهنگ در جامعه از یک سو و ناکافی بودن سهم اعتبارات اختصاصی به حوزه فرهنگ که با لطف می‌تواند اداره صحیح و سالم جامعه رابه ویژه در حوزه فرهنگی بامشکلاتی مواجه گرداند به نظر شما مهندسی فرهنگی تاچه اندازه می‌تواند در رفع مشکلات و چالش‌های موجود در مسیر رشد و توسعه فرهنگی و

اجتماعی کمک کند؟

موضوعاتی که در شرایط کنونی؛ برنامه‌ها و نیز طرح‌های مختلف توسعه فرهنگی را مورد چالش قرار می‌دهد فقدان نظام بودجه‌ای متناسب و عدم اهتمام دستگاه‌های اجرایی در این بخش است. به طور کلی بخش فرهنگی ماهیتاً مقوله‌ای کیفی است به همین دلیل نوع اهداف و نتایج عملی آن به دشواری با معیارهای عینی و کمی قابل سنجش و بررسی است. لذا تعیین حد و میزان

مهندسی فرهنگی را می‌توان براساس یک تعریف طراحی نظام‌های تغییر دهنده فرهنگ موجود با ایجاد تغییراتی گسترده در نظام‌های تلقی کرد

ارزش و بهای فعالیت‌ها و طرح‌های فرهنگی از منظر روش تعیین نرخ، پیوسته مشکلاتی را با خود همراه داشته و دارد. مثلاً در عرصه تولید کتاب، فیلم، مجله و بسیاری از موارد دیگر که در حوزه کالا و محصول فرهنگی قرار دارند؛ تعیین تعرفه‌ها و اعتبارات ملی معمول به دلایلی که گفته شده به طور متناسب و مطلوب انجام نمی‌گیرد. به همین دلیل عموماً دستگاه‌های فرهنگی از فقدان و یا کمبود اعتبار در بخش فرهنگی ناراضی اند و آن را ناشی از نبود نگاه اقتصادی و توسعه‌ای در بعد برنامه‌های فرهنگی می‌دانند. مهندسی فرهنگی با

توجه به جهات و جنبه‌های عملیاتی و اثربخش طرح‌های فرهنگی نتایج و تبعات محسوس و عینی توسعه و رشد فرهنگی را می‌کاود و از این طریق و با تدوین طرح‌های راهبردی و عملیاتی با تعیین مقاطع، زمان، ابزار و فناوری، سازمان کار و مانند آن می‌تواند زمینه تجدید ساختار اعتبارات فرهنگی را فراهم سازد. سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی برخاسته از نگاه سنجش و توسعه مهندسی فرهنگی؛ راه را برای مدیران اجرایی در تمام دستگاه‌ها فراهم و ابزار سنجش و ارزیابی از طرح‌های توسعه فرهنگی را به منظور برآورد منابع و اعتبار مورد نیاز فراهم می‌گرداند.

اقتصادجامعه اسلامی بی شک برای خود مختصات و مشخصات ویژه ای دارد هرچند نمی‌توان منکر اصول و قواعد مشترک جهانی در حوزه اقتصاد شد. اگر مطابق با اصول و دیدگاه‌های حاکم بر نظام اسلامی؛ انقلاب اسلامی را یک انقلاب متأثر از فرهنگ و تعالیم اسلامی- ایرانی و به عبارت دیگر یک انقلاب فرهنگی بدانیم در آن صورت اقتصاد حاکم بر نظام اسلامی باید از ویژگی‌هایی برخوردار باشد تا هم بتواند نیازهای جامعه را از لحاظ توسعه اقتصادی برآورد و هم از بعد فرهنگی چهره انقلاب اسلامی غافل نباشد. آیا مهندسی فرهنگی می‌تواند در نیل به این مقصود راهگشا باشد؟

به طور کلی نظریه‌پردازان نظریه دیالکتیک بیشترین توصیه‌ها را در مورد ضرورت و امکان دخالت در فرهنگ و مبارزه جهت بازسازی فرهنگ جامعه مطرح نموده‌اند. اگر بتوان انقلاب اسلامی را یک انقلاب متأثر از فرهنگ و تعالیم

دیگران تشویق می‌شوند. هر چند در بعد تجارت و بازرگانی، جهانی شدن به طور مستقیم با آزادسازی تجاری، کاهش هزینه‌های حمل و نقل، کاهش موانع تجاری و افزایش جریانات سرمایه رابطه دارد با این حال گسترش فناوری اطلاعات در زمینه‌های مختلف موجب انتقال سریع‌تر عقاید و افکار میان کشورهای مختلف شد و این تبادل اطلاعات به طور مستقیم بر همگرایی فرهنگی کشورها تأثیر می‌گذارد.

با توجه به اینکه این پدیده نیز همانند بسیاری از جریانات بین‌المللی از طرف سازمان‌ها و شرکت‌های بین‌المللی تنظیم و به کشورها توصیه می‌شود با شرایط کشورهای توسعه یافته بیشتر انطباق دارد. بیشتر منافع حاصل از پدیده جهانی شدن نصیب کشورهای پیشرفته می‌شود و این کشورها از ساختارهای از قبل پیش‌بینی شده برای مقابله با چالش‌های آن برخوردار می‌باشند. علی‌رغم اینکه موضوع جهانی شدن به سال‌های ۱۸۷۰ باز می‌گردد، موضوع رابطه تجارت و فرهنگ یعنی اثر تجارت بین‌الملل بر هویت فرهنگی کشورها موضوعی جدید محسوب می‌شود. این اصطلاح به معنای اثر تجارت بر هویت فرهنگی است و اولین مصداق آن به تجارت محصولات سمعی و بصری و محدودیت‌های واردات این کالاها و جایگزینی آن‌ها با محصولات داخلی بازمی‌گردد.

در بحث امپریالیسم فرهنگی عنوان می‌شود که تجارت و سرمایه‌گذاری؛ سنت‌های محلی را تهدید به نابودی می‌کند و موجب تبعیت فرهنگ کشور از میراث فرهنگی دیگر کشورها می‌شود. بنابراین جهت اهداف و مقاصد حمایتی از فرهنگ داخلی، وجود سیاست‌های

بر فرایند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی اقتصادی در ابعاد خرد و کلان خواهد داشت. امروزه در نظریه‌های اقتصادی سهم متغیر فرهنگ و عناصر فرهنگی در تمام مراحل بررسی و پژوهشی بسیار پررنگ است.

بنابراین اسلام، اگرچه مسائل اقتصادی را اصل تلقی نمی‌کند، لیکن

هر چه در مهندسی فرهنگی روابط متقابل بین تأثیرات و تعاملات اقتصادی و فرهنگی بیشتر و بهتر تبیین شده باشد می‌تواند روابط متقابل مسائل اقتصادی و فرهنگی را در حد متعادل‌تری تعیین کند

نقش مهم تأثیرگذاری آن را نادیده نمی‌انگارد. حتی می‌توان گفت که یکی از مشخصه‌های فرهنگ اسلامی، کوشش برای تأمین مایحتاج زندگی است. بنابراین در اسلام، اقتصاد و فرهنگ به نحوی بارز در هم تنیده است.

با توجه به اینکه کشورهای درحال توسعه از جمله ایران به طور مستقیم و یا غیرمستقیم در معرض تأثیرات گسترده جهانی شدن قرار دارند؛ جهانی شدن اقتصاد بر فرهنگ ملی چه تأثیراتی دارد؟ و سازمان‌های جهانی در این زمینه چه اقداماتی انجام داده اند؟

اصلی‌ترین موضوعی که در این بررسی مورد نظر قرار می‌گیرد موضوع رابطه جهانی شدن با فرهنگ است. جهانی شدن پدیده‌ای است که با ادغام متقابل و همبستگی متقابل کشورها رابطه مستقیم دارد و بر اساس این محور کشورها به افزایش و ارتقای درجه همگرایی خود با

اسلامی ایرانی تلقی نمود، در این صورت مهندسی فرهنگی باید شکاف بین معیارها و واقعیات را جستجو کند و به نحوی تألیف آن را تأمین نماید. از نظر اسلامی، آنچه که هست (واقعیات) می‌تواند آنچه که باید باشد (هنجارها) را تحت الشعاع قرار دهد و به عبارتی «من لامعاش له، لامعاده».

رابطه میان توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگی موضوعی است که در چند دهه اخیر مورد اجماع نظریه‌پردازان اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته است. مدت‌هاست که مدل توسعه اقتصادی به عنوان زیربنای سایر اشکال از رشد و توسعه، کارایی خود را در عرصه تجربیات کشورهای توسعه یافته از دست داده است. بلکه در نقطه مقابل و متمم، موضوع سرمایه‌گذاری در بخش فرهنگ عمومی، توجه به نظام ارزشی در کشور، افزایش سهم سرمایه اخلاقی و ارزش‌ها، نهادی کردن هنجارها و باورهای ارزشی در جهت کار و تلاش و برنامه‌ریزی توسعه زمینه‌ساز سایر ابعاد توسعه ملی و محور امور قرار دارد.

چنانچه فرهنگ را مجموعه‌ای از باورها، نظام معرفت، روش انجام کار، آرمان‌ها و الگوها تعریف کنیم بدیهی است اعتدالی بخش‌های فوق در نهادها و سازمان‌ها و احاد جامعه تأثیر مستقیمی

به عنوان فرهنگ صادرات یاد می‌شود. اعتلا و تداوم بخشیدن به فرهنگ صادراتی مستلزم انجام اقدامات متعدد و مداومی مانند لغو موانع ساختاری داخلی، اطمینان حاصل کردن از وجود دسترسی غیرتبعیض‌آمیز به بازارها است.

جهش و توسعه اقتصادی هر جامعه ای ریشه در طرز تلقی، آرمان‌ها و ارزش‌های آن دارد و از سوی دیگر با شناسایی آسیب فرهنگی در حوزه فعالیت نظام اقتصادی می‌توان زمینه را جهت فعالیت اقتصادی سالم فراهم کرد. حال باتوجه به این که امروزه آنچه که حیات و سازمان اقتصادی کشور را تهدید و سبب عدم موفقیت طرح‌های اقتصادی می‌شود تا حد زیادی به آسیب‌های فرهنگی جامعه ما بر می‌گردد. مهندسی فرهنگی چگونه می‌تواند به توسعه پایدار کشور کمک کند؟

مسئله نظام کنترل و مدیریت اقتصادی در کشور باید با الگوی جاری فرهنگی متناسب باشد. هر نوع موفقیت اقتصادی در کشور و یا هر نوع ناکامی در اجرای طرح‌های اقتصادی تنها معلول فرایندها و مسائل حوزه فرهنگی نیست. بلکه می‌توان مدعی بود هر نوع جهش و توسعه اقتصادی ریشه در طرز تلقی، آرمان‌ها و ارزش‌های دستگاه‌های اجرایی، مدیران و مصرف‌کنندگان آن دارد. به همین طریق گسترش آسیب‌های فرهنگی یعنی گسست در نظام کارآمدی فرهنگی و فقدان اثربخشی فعالیت‌های فرهنگی در کاهش جرم، جنایت، فساد، سرقت و رشوه و مانند آن به گونه‌ای مستقیم و غیرمستقیم موجبات تخریب کار اقتصادی، اختلال در فرایندها، ناکارایی نظام روابط نیروی انسانی و

از طریق ارائه تسهیلات تجاری در این زمینه است. با توجه به معایب توسعه نامتقارن فرهنگی برای کشورهای در حال توسعه و منافع این روند به سود اقتصاد و فرهنگ کشورهای توسعه یافته، توجه به این حوزه از اهمیت زیادی برخوردار است.

هر نوع جهش و توسعه اقتصادی ریشه در طرز تلقی، آرمان‌ها و ارزش‌های دستگاه‌های اجرایی، مدیران و مصرف‌کنندگان دارد

همانطور که فرمودید تاثیرات تجارت جهانی و اقتصاد جهانی بر فرهنگ غیر قابل انکار است. سوال این است که آیا عکس این نسبت هم صادق است و فرهنگ نیز می‌تواند فرآیندهای اقتصادی را دستخوش تغییر نماید؟

علی‌رغم آثار و تبعاتی که تجارت بر فرهنگ می‌گذارد لازم به ذکر است که این رابطه به صورت معکوس نیز برقرار بوده و تجارت نیز اثرات مستقیمی از فرهنگ می‌پذیرد. برای مثال وجود و حاکمیت این تفکر در میان افراد، بنگاه‌ها و دولت‌ها مبنی بر اینکه صادرات قابل رقابت در حد وسیعی به رفاه اقتصادی کمک می‌کند و اینکه مشارکت در بازارهای بین‌المللی بایستی از اولویت بالا برخوردار باشد می‌تواند به توسعه و گسترش فضای صادرات کشور بیانجامد. از این موضوع

تجاری محدودکننده در برخی موارد مورد نظر قرار می‌گیرد. موضوع حمایت از فرهنگ در بسیاری از موارد مورد نظر قرار گرفته است. برای مثال مطابق بند F ماده ۲۰ گات (GAT) اعضای سازمان جهانی تجارت می‌توانند اقدامات تجاری خاصی را برای حمایت از اموال فرهنگی انجام دهند. وجود رویه‌های حمایتی برای تجارت در اموال فرهنگی بیانگر اهمیت موضوع این بخش در تجارت جهانی است. اهمیت مسائل فرهنگی بین‌المللی تا حدی است که سازمان تخصصی در سازمان ملل متحد با عنوان سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی ملل متحد (یونسکو) تأسیس شده و موافقتنامه‌های متعددی درخصوص رابطه تجارت بر مسائل فرهنگی و علمی و تربیتی به تصویب رسانده است. موافقتنامه فلورانس یکی از موافقتنامه‌های فرهنگی بین‌المللی است که در سال ۱۹۵۰ تحت نظارت یونسکو منعقد گردید و در راستای حمایت از نشر و توسعه روابط فرهنگی کشورهای عضو متعهد شدند که بر واردات کتاب، انتشارات، اسناد و اقلام علمی و فرهنگی و تعلیم و تربیتی عوارض گمرکی وضع ننمایند.

کنوانسیون راه‌های منع و جلوگیری از واردات و صادرات غیرمجاز و انتقال مالکیت اموال فرهنگی یکی دیگر از مواردی است که در سال ۱۹۷۰ توسط یونسکو به تصویب رسید و کشورهای عضو مکلف شدند تا اموالی را که از لحاظ فرهنگی دارای اهمیت می‌باشند مشخص کرده و با تجارت غیرمجاز و انتقال اموال فرهنگی مقابله نمایند. در این موافقتنامه‌های که به تصویب یونسکو رسیده است هدف اصلی؛ توسعه روابط فرهنگی، همگرایی و جهانی شدن فرهنگ



با پویاسازی مهندسی فرهنگی به
تدریج می‌توان فرهنگ مصرفی
را در حدی معتدل و با یک الگوی
منطقی به نحوی جهت داد که
ارزش‌های اقتصاد اسلامی را
هدف قرار دهد

مکان‌یابی مراکز و کانون‌های فرهنگی در سطح مراکز استان، شهرهای بزرگ، شهرستان‌ها و حتی در درون واحدهای جغرافیایی - اداری فوق است. احداث هر نوع مرکز و طراحی فعالیت فرهنگی مستلزم ارزیابی محیطی، بررسی تقاضا، مطالعه اثر سنجی و خلاصه توجه به جوانب مختلف حاصل از احداث این مراکز است. مهندسی فرهنگی در قالب تحلیل وضعیت نهادها و مراکز فرهنگی در مناطق مختلف و بررسی چرایی فقر و محرومیت پاره‌ای از استان‌ها و شهرها از حیث برخورداری تعداد مسجد، کتابخانه، سینما و مرکز نمایش و مشابه آن الگوی متناسب توزیع این مراکز را تهیه و در واقع می‌تواند مدیران برنامه‌ریز را در این جهت آگاه و توجیه نماید. به نظر می‌رسد مکان‌یابی فرهنگی تاکنون نتوانسته است آن گونه که لازمه عدالت فرهنگی و در نهایت توسعه و رشد فرهنگ متناسب با انقلاب باشد به خوبی مورد توجه قرار گیرد چرا که هیچ نوع سیاست‌گذاری فرهنگی قرین با آن دنبال نشده است. رسیدگی به جنبه‌های کارکردی مراکز و تأسیسات فرهنگی، تامین منابع مالی، اعمال مدیریت کارآمد

اقتصادی در کشور را تهدید و سبب عدم موفقیت طرح‌های اقتصادی می‌شود رشد سرطانی اشکالی از حرص و آز و رانت‌خواری بخشی از افراد است که تنها با وضع و تثبیت قوانین و اجرای پایدار آن می‌توان مانع از گسترش آن گردید. در مجموع بدون رویکرد و نیز قوانین فرهنگی بازدارنده نمی‌توان به صحت و سلامت اجرای طرح‌های خرد و کلان اقتصادی چندان امیدوار بود.

در بحثی که مطرح کردید یک نکته‌ای وجود دارد این است که با مهندسی فرهنگی می‌توان فرهنگ و آسیب‌های فرهنگی را باز شناخت و برای جلوگیری از آنها برنامه ریزی کرد. آیا مهندسی فرهنگی غیر از این بعد، ابعاد دیگری نیز دارد که با حوزه نظام اقتصادی مرتبط باشد؟

البته حوزه مهندسی فرهنگی در تمام ساحات فرهنگی دخیل می‌باشد اما در رابطه تاثیر آن بر نظام‌های اقتصادی ابعاد خاصی را بر می‌شماریم. یکی از مسائل و آسیب‌هایی که در حوزه فرهنگ و توزیع فعالیت‌های فرهنگی در کشور ملاحظه می‌شود فقدان توزیع متناسب امکانات فرهنگی از جمله

مانند آن می‌شود. آسیب‌های فرهنگی بازدارنده مهمی برای طرح‌های توسعه فرهنگی به حساب می‌آیند. زیرا موجبات تخریب ارزش‌ها و عناصر اخلاقی و انسانی را در پیکره نیروی انسانی درگیر در اقتصاد، فراهم می‌نمایند. بدین منظور پیشنهاد می‌شود ضمن تعریف و شناسایی شاخص‌های آسیب‌های فرهنگی در حوزه فعالیت و نظام کارکردی اقتصادی با طرح و برنامه‌های علمی و کاربردی زمینه فعالیت اقتصادی سالم فراهم گردد. بدیهی است کاهش آسیب‌های فرهنگی مستلزم جهاد و مبارزه و نیز بهسازی در اشکال مختلف اقتصادی، مدیریتی و معرفتی است. با افزایش توان اقتصادی طبقات محروم و آسیب‌پذیر می‌توان مانع از گسترش انحرافات اجتماعی از نوع اعتیاد و سرقت در بین جوانان گردید. اصلاح ساختار گردش امور و تجهیز بخش‌های اجرایی به ابزارهای روزآمد و مؤثر می‌تواند ما را در کیفیت بخشی به برنامه‌ها و در نتیجه کاهش جرائم و آسیب‌ها در بخش اقتصادی یاری کرده و مانع از نفوذ عوامل مخرب در برنامه‌های اقتصادی گردد. امروزه آنچه که حیات و سازمان

و نظارت بر شیوه عمل می‌تواند زمینه دستیابی به الگوی عدالت فرهنگی در کشور را فراهم گرداند.

متعادل نگه داشتن فرهنگ مصرف در اقتصاد اسلامی از جمله ارزش‌های اصیل تلقی می‌گردد. از سوی دیگر در پاره‌ای از اوقات ما شاهد آن هستیم که روند تعاملات اقتصادی با روند مطلوب فاصله می‌یابد. برای نیل به این اهداف و نیز به منظور نهادینه سازی اصول اقتصاد اسلامی در بخش‌های مختلف اقتصادی جامعه به چه نکاتی در مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی باید توجه کنیم؟

بیشک انطباق روابط اقتصادی حاکم بر فرهنگ مطلوب، همواره یک انطباق مطلق نیست و این انطباق در یک فرایند تکاملی به طور نسبی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر فرهنگ مطلوب مبتنی بر ارزش‌های ایده‌آل جامعه است که تعاملات اقتصادی و اجتماعی وسیله‌ای است که در صورت ارتقاء کیفی، می‌تواند به فرهنگ مطلوب نزدیک شود. به همین ترتیب عادلانه بودن یا عادلانه نبودن روابط اقتصادی حاکمه نیز امری نسبی است. در حال حاضر روند تعاملات اقتصادی در جهت تحقق عدالت است ولی با توجه به فرهنگ باقی مانده از قبل انقلاب و نیز القائاتی که رسانه‌های غربی ایجاد می‌نمایند، گاهی روند تعاملات اقتصادی با روند مطلوب فاصله می‌یابد و در این حالت است که نقش مهندسی فرهنگی را باید مورد تأکید و حمایت قرار داد. به نظر می‌رسد در بخش تولید؛ اصول اقتصاد اسلامی، بیشتر مورد توجه بوده است؛ زیرا نوآوری‌های مختلف در بخش صنعت و فناوری تا حدودی

نشانگر این اعتقاد باید تلقی شود. البته نکته مهم در فرهنگ تولید که باید مورد اصلاح قرار گیرد، پیروی تخصصی منابع از یک الگوی متناسب و متضمن رشد کلان است که مهندسی فرهنگی باید این گرایش را بین تولیدکنندگان و اعطاءکنندگان اعتبار، نهادینه و تسهیل نماید. در هر حال به نظر می‌رسد در رابطه با نهادینه سازی اصول اقتصاد اسلامی در بخش‌های مختلف اقتصادی کمتر کار شده و بنابراین نقش مهندسی فرهنگی در این موضوع می‌تواند بسیار جدی تلقی شود. همانطور که می‌دانید، جامعه ما، جامعه‌ای در حال گذار از یک سری عادات غرب‌زدگی به نوعی رفتار اسلامی است. در رژیم شاهنشاهی، جهت‌گیری‌های جامعه در تبعیت کامل از فرهنگ مصرفی غرب بود و این فرهنگ اگرچه با فرهنگ اسلامی تغایر داشت لیکن به صورت فرهنگی وارداتی، عادات اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است. به طور کلی حتی در حال حاضر نیز نقش رسانه‌های غربی در ایجاد نوعی فرهنگ مصرفی که بتواند منافع غرب را تأمین نماید در تعاملات اقتصادی ما بی تأثیر نیست. نوع مصرف و فرهنگ مصرفی، خود بر شکل توزیع و مبادله مؤثر است و در واقع این فرهنگ مصرفی است که به نحوی فرهنگ توزیع و مبادله را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

همانطور که قبلاً گفتیم با پویاسازی مهندسی فرهنگی به تدریج می‌توان فرهنگ مصرفی را در حدی معتدل و با یک الگوی منطقی به نحوی جهت داد که ارزش‌های اقتصاد اسلامی را هدف قرار دهد و در این صورت سال‌های پی در پی لازم است که این مسئله مورد پی‌گیری قرار گیرد تا فرهنگ اسلامی آن طور که

باید نهادینه شود.

در جهان پیچیده و پرشتاب امروز جوامع گوناگون در یک فضای تنگ و پیچیده رقابتی مجبورند به تحکیم و گسترش روابط متقابل در زمینه‌های مختلف بپردازند و در همین راستا متفقا بر این نکته تأکید دارند که در رابطه با فرهنگ تجاری هر اقدامی که تجارت آزاد و فضای رقابتی را با اختلال مواجه سازد با اخلاق تجاری در تضاد است و لازم است واردکنندگان و صادرکنندگان به فرهنگ و اعتقادات طرف مقابل احترام گذاشته و این موارد را در حین تجارت رعایت نمایند. با توجه به این مسائل چگونه می‌توان با پویاسازی مهندسی فرهنگی به عنوان یک راهکار، زمینه لازم را برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه در سطوح بین‌المللی فراهم ساخت؟

یکی از دغدغه‌های حوزه اخلاق تجاری که لازم است بازرگانان کشورهای مبدأ و مقصد آن را رعایت نمایند، حفظ اخلاقیات در حوزه تجارت از نظر رعایت سلیقه، فرهنگ، دین و اعتقادات طرف تجاری است. بعضاً کالاهایی در تجارت مورد نظر قرار می‌گیرد که با عرف جامعه تطابق نداشته و حتی سلامت اخلاقی جامعه را با توجه به وجود فرهنگ‌های متفاوت میان کشورهای مبدأ و مقصد کالا به مخاطره می‌اندازد. در این موارد لازم است واردکنندگان و صادرکنندگان به فرهنگ و اعتقادات طرف مقابل احترام گذاشته و این موارد را در حین تجارت رعایت نمایند. وجود تصاویر و اشکال نامناسب با فرهنگ و اعتقادات کشور طرف تجاری بر روی کالاهای وارداتی یکی از این موارد است. ■



تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر فرهنگ

دکتر محمد خوش چهره عضو هیات علمی دانشگاه تهران در رشته اقتصاد و نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی می باشد.
نشریه مهندسی فرهنگی در این شماره با ایشان در مورد مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی و تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر فرهنگ به گفت و گو نشسته است.

ما فرهنگ را به عنوان مجموعه باورها، رفتارها، هنجارها، ارزشها، نمادها یک جامعه تعریف کنیم مهندسی فرهنگی به فرایندهایی گفته می‌شود که در راستای تحکیم و حفظ این مفاهیم در تمامی سطوح مدیریتی کشور اعم از هدف گذاری، سیاست گذاری، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، تدوین استراتژی‌ها و برنامه‌ها و ایجاد سیستم کنترل و نظارت و بازخورد و همچنین در بعدی دیگر در بطن جامعه صورت می‌گیرد. در ترسیم نقشه مهندسی فرهنگی کشور همه سطوح مورد بحث و همه آنچه در یک تعریف جامع از فرهنگ

بحث ترسیم نقشه مهندسی فرهنگی از سال ۸۱ توسط مقام معظم رهبری به عنوان یکی از وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح گردید و مقرر شد که شورای عالی انقلاب فرهنگی به این موضوع به صورت جدی بپردازد. در ابتدا می‌خواستیم نظر جناب‌عالی را در مورد این مفهوم بدانیم و بعد به بررسی ارتباط این موضوع با نظام اقتصادی کشور بپردازیم.

اگر بخواهیم به این مفهوم به عنوان یک مفهوم جدید بپردازیم و آن را تبیین کنیم ابتدا باید به یک تعریف جامع در مورد فرهنگ برسیم. اگر

مطرح است باید مدنظر قرار گیرد.

عوامل مؤثر متعددی در مهندسی فرهنگی و رابطه آن با نظام مدیریت اقتصادی کشور دخیل هستند. به نظر شما عوامل درونی و بیرونی مؤثر در نظام مدیریت اقتصادی کشور و در رأس آنها تأثیر فرهنگ چیست؟

از چند سال پیش مقام معظم رهبری به ضرورت مهندسی فرهنگی اشاره کردند. شورای عالی انقلاب فرهنگی، در این زمینه گام مؤثری تا این اواخر بر نداشته بود لیکن الان تلاش هایی صورت گرفته است که در خور توجه است. در این زمینه لازم است ساختار های مناسب و متأثر از فرهنگ، نگاه ها، کردارها و رفتارها شکل بگیرد. ماهیت نظام جمهوری اسلامی اساساً فرهنگی است. معیارها، باورها، ارزش ها، جهان بینی و تلقی نظام جمهوری اسلامی نسبت به نظام پیشین کاملاً متفاوت است. نظام جمهوری اسلامی، تبیین کلی شده بود. ولی اجرای آن مهندسی نشده بود. فرمایشات حضرت امام (ره) مبتنی بر اصل نه شرقی، نه غربی، بلکه الگوی جمهوری اسلامی بود. این اصل موجب بغض و کینه شدیدی در دنیای شرق و غرب شد. غرب و شرق در ۵۰ سال جنگ سرد در دنیا، با هم در تضاد بودند اما در یک مورد اتفاق تاکتیک و استراتژی داشتند آن هم در مورد ایران بود و بعد در جنگ تحمیلی معلوم شد. شوروی موشک های دوربرد و غرب تجهیزات دیگر را دارد و همه برای این بود که این الگو یعنی نظام جمهوری اسلامی شکل نگیرد. لذا تهاجم بر علیه نظام جمهوری اسلامی شد و حرف شان این بود که الگوی شرق رهایی بخش است. نظام

جمهوری اسلامی آمد و اسلام را رهایی بخش معرفی کرد. غرب هم مخالف منافع ملی آن بود. به هر حال ما از ابتدا دچار یک تضاد شدیم. هدف آنان این بود که این نظام شکل نگیرد و بی محتوا و دچار انحراف بشود.

چند سال قبل موضوع تهاجم فرهنگی مطرح شد. تشخیص بد نبود که نظام دچار

اینکه ما فقط بگوییم در عرصه فرهنگی با تهاجم روبرو هستیم در واقع از باورها، بینش ها و قلمروهای اقتصادی آن غافل شده ایم

یک نوع تهاجم است و به آن می گفتند تهاجم فرهنگی، اما غفلت کردند. تهاجم ابعاد گسترده دارد. جنگ سرد، یک جنگ تمام عیار در تمام عرصه ها به جز عرصه نظامی بود. لذا اینکه ما فقط بگوییم در عرصه فرهنگی با تهاجم روبرو هستیم در واقع از باورها، بینش ها و قلمروهای اقتصادی آن غافل شده ایم؛ شوروی از قلمرو اقتصادی ضربه خورد. ما بعد از انقلاب در عرصه تهاجم اقتصادی درک درستی نداشته ایم و ضربه خورده ایم.

یعنی ما با یک تهاجم چند جانبه رو به رو هستیم؟

تهاجم در سه قلمرو می تواند رخ دهد: در نظام اقتصادی این قلمروها شامل نظام باورها و ارزش ها، نظام تصمیم گیری و سیاستگذاری و نظام برنامه ریزی می شود.

به عنوان مثال ممکن است مجلس و نظام تصمیم گیری، سیاست گذاری و در رأس آن رئیس جمهور و افراد دیگر، باورها و هدفهای اصلاح طلبانه داشته باشند، اما شیوه ها و روش های غلط به آنها ارائه شود و این تهاجم در نظام کارشناسی و نظام تعلیم و تربیت و در نظامهای مختلف می تواند شکل بگیرد. اینها آمد و اختلالات شدیدی را بر جای گذاشت؛ مثلاً بعد از اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی در کشور معلوم شد این سیاست ها فقر را در کشور گسترش داده است. هدف ارزشی نظام فقر را از میان برده، اختلاف طبقاتی را شدید کرده و لذا این مقوله این گونه بود.

اقتصاد ما در سطح یک مورد تهاجم قرار گرفت تا تولید پر رونق نداشته باشیم. در کنار تولید، توزیع و مصرف همگی در قالب یک الگوی مصرفی به ما تحمیل شد که اصلاً تناسب با ظرفیت های تولید، درآمد و میزان کار و بهره وری ما ندارد. شکل گیری پاساژها و بوتیک های بزرگ و سیل واردات و قاچاق یکی از این هجوم هاست، اینها به روشنی در جریان تولید اثر می گذارد. این از عوامل برون زایی است که نشان می دهد ما از بیرون دچار یک تهاجم شده ایم که لازم است در مهندسی فرهنگی بدان توجه کنیم.

سطح دیگر تهاجم داخلی است، که به آن عوامل درونزا می گویند، شناخت اینها اولین پدیده لازم برای کارکرد در عرصه اقتصاد است. براین اساس در تهاجم داخلی دو بخش مورد تهاجم قرار گرفت: ۱- تولید، توزیع و مصرف ۲- نظام تصمیم گیری اقتصادی. یک نوع معیارها، شاخص ها، روش ها و رویه های غلط از طریق بدنه کارشناسی

فرهنگی هم کار خودش را خوب انجام داد. مثلاً در نظام ما اولویت و جهت‌گیری آن در فرمایشات حضرت امام (ره) بود. بارها امام می‌گفتند انقلاب محرومین و مستضعفین. برای اینکه در اینها انحراف پیدا نشود از برنامه اول به این واژه‌ها تعرض شد؛ یعنی به جای محروم و مستضعف، شد قشر آسیب‌پذیر. یک واژه نامأنوس وارداتی که ما باید به قشر آسیب‌پذیر کمک کنیم. چون می‌گوییم قشر آسیب‌پذیر، اصلاً معلوم نیست و ریشه آن چیست؟ ولی وقتی می‌گوییم محروم و مستضعف با آن باورهای ارزشی که شما اشاره کردید، فرهنگی هم است. اینجا معلوم است مستضعف از استضعاف می‌آید. کسی که دچار ضعف شده، به ضعف کشیده شده خودش ضعیف نبوده به ضعف کشیده شده است. این به ضعف کشیده شدن ناشی از سیاست‌های اقتصادی می‌تواند باشد؛ یعنی یک سیاست غلط اقتصادی تورم‌زا، قدرت خرید شخص را پایین می‌آورد. یک شخصی با شرافت ۳۰ سال است که کار کرده است بازنشسته شده، حالا دارد ماهی ۳۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد یکباره، سیاست‌های تورم‌زا، قدرت خرید او را پایین می‌آورد و زیر خط فقر می‌رود، بعد فقیر می‌شود.

تولید فقر که در جامعه اتفاق می‌افتد ممکن است ناشی از اعمال سیاست‌های غلط باشد. اگر می‌گفتیم مستضعف و محروم، شما دنبال دلیلی که این شخص استضعاف شده است می‌گشتید. ولی موقعی که می‌گوییم آسیب‌پذیر دیگر اینطور نیست. الان به جای این واژه‌ها واژه‌های وارداتی دهک اول و دوم جا افتاده است.

در سطح دیگر در نظام تصمیم‌گیری،

هم برای ما ایجاد می‌کند. ولی تأثیر آن در متغیرهای کلان مثل اشتغال و توزیع درآمد متفاوت و بعضاً منفی است. کشور ما ۲۰ میلیارد دلار در نفت سرمایه‌گذاری می‌کند؛ اما این سرمایه‌گذاری در عامل اشتغال که عامل جلوگیری از فقر است یک تأثیر محدودی دارد. یک میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در بخش نفت کمتر از هزار فرصت شغلی ایجاد می‌کند. در حالی که اگر شما این ۲۰ میلیارد دلار را ۱۰ میلیارد می‌کردید و ۵ میلیارد در بخش کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌کردید که ظرفیت‌ها و قابلیت‌های گسترده‌ای دارد ضریب اشتغال‌زایی آن چند ده و گاهی چند صد برابر می‌شود. هم سطح اشتغال و هم ظرفیتهای تولید ناخالص ملی را بالا می‌برد. درآمد افراد کم‌درآمد و محروم بالا می‌رود. اختلاف طبقاتی را کاهش می‌دهد. بنابراین چه چیزی الان تهدید تلقی می‌شود؟ باورهای غلط فرهنگی. در روش‌ها و سیاست‌ها ما

جا افتاد؛ مثلاً تمام تلاش نظام ما از دولت پنجم تا کنون این است که رشد اقتصادی بالا برود؛ یعنی شتاب در تولید ناخالص ملی. در صحبت هم همه دعوا می‌کنند که نرخ رشد اقتصادی ۶٪ است باید بشود ۷٪ یا ۸٪. همین الان بالاترین مسئولین کشور ما سعی می‌کنند کارآمدی خودشان را با رشد اقتصادی نشان بدهند. رشد اقتصادی هدفش ارتقاء سطح درمان است، بهبود عمومی سطح زندگی است، کاهش فقر است. همین رشد اقتصادی سناریوهای مختلف دارد. من که تخصص ام برنامه‌ریزی اقتصادی و توسعه است، اگر به من بگویند رشد نرخ اقتصادی ۶٪، ۷٪ و ۸٪ را می‌خواهید اگر دنبال آن ادبیات برویم باید بگویم ۸، ولی من آن را نمی‌پذیرم و می‌گویم بستگی به یکسری الزامات و پیش شرط‌ها و به یک مقولاتی دارد؛ مثلاً ملاحظات بخشی این اقتصاد چه بوده است. زیر بخش آن چیست؛ چون

در روش‌ها و سیاست‌ها ما فقط به دنبال رشد اقتصادی می‌گردیم؛ رشد اقتصادی مهندسی نشده، معیارها و ارزشها خوب آن تعریف نشده است. این مسئله‌ای است که دائماً گریبان‌گیر دولت بوده و انحرافات بزرگی را ایجاد می‌کند

فقط به دنبال رشد اقتصادی می‌گردیم؛ رشد اقتصادی مهندسی نشده، معیارها و ارزشها خوب آن تعریف نشده است. این مسئله‌ای است که دائماً گریبان‌گیر دولت بوده و انحرافات بزرگی را حتی در دولتی که شعارش عدالت محوری است ایجاد می‌کند. بعد آن تهاجم، در عرصه‌های

ما در اقتصاد رشد کشاورزی داریم. بخش صنعت و بخش خدمات داریم. ما در اقتصاد الان داریم چه کار می‌کنیم. رشد اقتصادی عموماً از بخش صنعت و معدن یعنی نفت است. سرمایه‌گذاری‌های بای‌بک و ... که تولید ناخالص ملی ما بالا برود و تولید بالا برود. خوب درست است که تولید نفت یک درآمد ملی

مثال دیگری می‌زنم؛ الان دانش‌آموز ما، دانشجوی ما جزء مصادیق مستضعف است. چون نظام آموزش عالی کشور و یا نظام آموزش و پرورش طبقاتی شده، کسی الان شانس رشته‌های خوب دانشگاهی را دارد که معلم خصوصی، مدارس غیرانتفاعی، کلاسهای کنکور خوب داشته باشد. الان بچه‌های شهرستانی و محروم امکان اینها را ندارند که در رشته‌های پزشکی، مهندسی و فنی پذیرش شوند و به شدت در حد محدود و تصادفی پذیرش شوند. بنابراین مستضعف، یک واژه پرمحتوا با نگرشهای فرهنگی، دینی و... است. بخشی از این ناشی از غفلت است.

ما اول باید یک آسیب‌شناسی انجام بدهیم برای اینکه ببینیم در این چند سال چه اتفاقی افتاده است. مجاری آسیب آن چه بوده، حالا برای آسیب‌شناسی آن و این قلمروها بعد از این شناخت بیاییم روی طراحی و مهندسی کار کنیم. البته باید بگویم که متأسفانه این تحلیل و عقبه‌ها در نظام خوب جا نیفتاده است.

در بحث توسعه اقتصادی آنچه که در غرب اتفاق افتاد، ابتدا سعی شد زمینه‌های فرهنگی رشد اقتصادی فراهم شود و پس از اینکه ذهنها را آماده کردند، توسعه خود به خود اتفاق افتاد. ولی در کشور ما اصلاً این نکته نیست و مسیری که کشور دنبال می‌کند دقیقاً عکس این روش است. نظرتان در باره این موضوع چیست؟

فرمایش شما این است که آنجا تحولات علمی‌شان را راه انداختند و اول فلسفه علم را تعیین کردند. ما یک فلسفه علمی را در نظام خودمان تعریف نکردیم. در آنجا فلسفه علم و اقتصادی که تعریف

شده، آمده‌اند جهان‌بینی خودشان را در رویکردها - که بخشی از آن متأثر از جهان‌بینی است - تعریف کرده‌اند؛ مثلاً در اقتصاد کلاسیک، شما سبک اولیه و پایه را که نگاه می‌کنید، می‌بینید که نام آنها اقتصاد سیاسی است، منظور از سیاسی، همان نگرش‌ها و باورها است، یعنی سیاست‌شان به جای فرهنگ است. نگرش‌های‌شان در آن است. در اقتصاد کلاسیک دو تعریف در جهان‌بینی کرده‌اند. اول امانیسم؛ انسانی که آنها تعریف می‌کنند امانیسم است. اصالت به انسان داده‌اند. در حالیکه در اقتصاد دینی و ملی ما، خدامحوری حاکم است. اینکه انسان تسلط به همه چیز پیدا کند و همه کاری بتواند انجام بدهد. به خاطر اینکه لذتش را اینطور کند، نیست. الان دنیای غرب هم این را فهمیده است. این نهضت‌ها و طرفداران محیط زیست که در سراسر جهان در حال شکل‌گیری است به دلیل این است که انسان طبیعت را نابود کرده است و کره زمین را به خطر انداخته است.

دوم تعریف لیبرالیسم و مخصوصاً لیبرالیسم اقتصادی؛ یعنی آزادی‌هایی که باز دچار تعارض شده است که اساس آزادی فردی یا جمعی است. در این جا منافع فردی باید اساس قرار بگیرد که بعد از دل آن حاکمیت سرمایه در آمده است. منظور من این است که تبیین علوم، حتی علم اقتصاد، که کارکردها و رفتارهای اقتصادی را باید تبیین کند، متأثر از آن نگرش و جهان‌بینی بوده که با ارزش‌های خودشان طراحی شده است. خوب در کشورهای جهان سوم، که مصرف‌کننده اقتصادی هستیم، مبانی نظری و جهان‌بینی ما با آنها تفاوت‌های معنی‌دار دارد. بنابراین ما هر قدر بخواهیم این را

شتاب بدهیم، در واقع این تعارضات را شتاب داده‌ایم. حالا در توسعه اقتصاد جهانی، اقتصاد توسعه چه بن‌بستی پیدا کرده است. آن جهان‌بینی با آن نگاهی که از انسان دارد و تلاش کرده نیاز مادی را خوب برطرف کند؛ یعنی زندگی را راحت کند و رفاه مادی آن را بالا ببرد؛ الان در جمع‌بندی به این نتیجه رسیده که درست است که انسان قرن ۲۱، در کشورهای پیشرفته، زندگی برایش راحت شده، اما یک بعدی کار شده، پرنده‌ای که یک بالش را قوی کرده و چیزی را از بشر گرفته که همان آرامش است. اقتصاد و رفاه در خدمت آرامش باید باشد. تنش‌های انسان قرن ۲۱، اضطراب‌های آن و متعاقباً ناهنجاری‌های رفتاری متأثر از آن مثل خودکشی‌ها، سرانه بیماران روانی و... به شدت بالا رفته است. از اینجا، نهضتی تازه شروع شده است و شعار این نهضت این است که این فرآیند، برای ما مطلوب نیست.

لذا ما باید از کجا شروع کنیم. یکی آن فلسفه علم است. که باید تعریف کنیم. ما تعریفی که از انسان داریم چیست؟ فرض بفرمائید توسعه، مثلاً ادبیات اقتصاد توسعه که مأموریت‌اش رفاه است و اصلاً توسعه در تعریف یعنی فرآیند بهبود و رسیدن به وضع مطلوب. باز همین جا بحث‌های اساسی مطرح می‌شود که وضع مطلوب یک بیان ارزشی است. مطلوب در یک جامعه با جامعه دیگر می‌تواند متفاوت باشد. ضمن اینکه یک اشتراکاتی دارد. بالاخره در این مطلوب باید نیازهای اساسی پاسخ داده شود. پس بنابراین رویکردهای الان این است که قضاوت‌های ارزشی متفاوت دارد و این قضاوت‌های ارزشی متفاوت نتایج متفاوتی می‌تواند بدهد. اول باید یک

بارها امام می گفتند انقلاب

محرومین و مستضعفین.

برای اینکه در اینها انحراف پیدا

شود از برنامه اول به این واژه‌ها

تعرض شد؛ یعنی به جای

محروم و مستضعف،

شد قشر آسیب‌پذیر



کلاسیک، گروه‌های هدف خودش را، گروه مرفه می‌داند. توجیه آنان این است که در گروه سرمایه‌دار مرفه، میل نهایی به مصرف پایین‌تر و میل نهایی به پس‌انداز بالاتر است (میل نهایی به مصرف با میزان مصرف فرق دارد). منظور این است که گروه مرفه اگر یک میلیون داشته باشد ۲۰۰ هزار تومان را برای غذا و خوراک صرف می‌کند، یعنی ۲۰٪ درآمد آن می‌رود برای خوراک. یک گروه فقیر اگر صد هزار تومان داشته باشد ۵۰٪ درآمدش را برای هزینه خوراک باید بدهد چون میل نهایی بالاتر است. میل نهایی به پس‌انداز آن گروه مرفه بالاتر است و لذا آنان تئوری شان این بود که منافع حاصل از رشد اقتصادی؛ یعنی تولید ثروت و درآمد. حال اگر الگوی نظام اقتصادی که ما تبیین کرده‌ایم، دارای جهت‌گیری به سمت آنها باشد که پس‌اندازهای بیشتری می‌کنند. این پس‌انداز و منابع به سرمایه‌گذاری شتاب می‌دهد. ما جریان‌ات سرمایه‌گذاری و تولید ناخالص ملی را، توصیه می‌کنیم.

تحلیل‌ها، عمیق‌تر است

یک مقداری در همین حوزه‌ای که بحث کردیم درونی‌تر وارد شویم. ما اگر بخواهیم بر اساس مدل اقتصادی که بعد از انقلاب در کشور اجرا شده به این بپردازیم که چه تغییراتی در رفتارها، باورها، هنجارها، نمادها و ابعاد دیگر فرهنگ کشور ایجاد کرده که در بسیاری نیز این اثرات منفی بوده است؛ مثل نظام بانکی، نظام مالیاتی و غیره که به بعضی از اینها اشاره کردید. حال با اتفاقی که متأسفانه کشور ما آن را تجربه کرد به منظور اصلاح این فرایند، در نقشه مهندسی فرهنگی کشور چه باید کرد؟

من فکر می‌کنم چند مثالی که زدم از جمله مدل رشد اقتصاد ملی، درآمد ناخالص ملی و یا گروه‌های هدف پاسخ شما است؛ مثلاً ما در نظام تصمیم‌گیری باورهای دینی و ارزشی مان، چون تولید ناخالص ملی می‌خواهد افزایش یابد و می‌خواهد سطح رفاه ارتقاء پیدا کند. در مدل کلان برنامه‌ریزی مان، تفاوت نظام ما در گروه هدف است. ادبیات اقتصاد

درک صحیح مفهومی از وضع مطلوب و ایده آلهای خودمان داشته باشیم. شما اشاره‌ی درستی کردید. واژه ترمینولوژی ابتدا یک بحث منطقی است؛ یعنی درک صحیح از واژه‌ها، صرفاً اشتراک لفظی مهم نیست. اشتراکات معنوی و یا مفهومی مهم است. ما الان یکی از انحرافات که بعد از انقلاب دیده‌ایم این است که اشتراکات واژه‌شناسی مان را خوب کار نکرده‌ایم. اشتراکات لفظی را گرفته‌ایم و همینطور پیش رفته‌ایم. در عرصه‌های سیاسی مان هم همینطور است.

یک درک مفهومی یا اشتراک مفهومی از خیلی مطالب کلیدی حتی فرهنگ در بین خیلی از مسئولین و صاحب‌نظران ما نیست، بلکه بیشتر اشتراکات لفظی است و بنابراین این اشتراک لفظی در مجرای اجرا و قلمرو سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری انحرافات جدی می‌تواند اجرا کند. این بحث در سند توسعه الان مطرح شده است. توسعه یک مقوله ارزشی است و قضاوت‌های ارزشی خودش را دارد. نگرش‌ها و مفاهیمی دارد که همه اینها در قلمرو فرهنگ می‌آید. منظور من اینست که فرهنگ امروز یک مقدار در

یعنی تفاوت به گروه هدف بر می‌گردد و این آثار و تبعات فرهنگی دارد؟

آنها گروه های سرمایه‌داری را گروه هدف می‌دانند و نظامهای ارزشی مخصوصاً نظام جمهوری اسلامی می‌گوید محروم و مستضعف. البته بعد مشخص شد که این حرف درست نیست. الان نظرات جدید آن را رد می‌کند. اگر گروه هدف آن باشد، اختلاف طبقاتی را توصیه نمی‌کند. در فرمایشات حضرت امام، قانون اساسی و... گروه هدف محروم و مستضعف است اما شما بعد از جنگ می‌بینید که آن الگوهای غالب؛ یعنی از مواهب و منافع رشد اقتصادی عمدتاً گروه های ثروتمند، ثروتمندتری شوند و فقیر، فقیرتر و تا همین الان هم که عدالت محوری شعار دولت است؛ یک نمونه سیاست های زمین و مسکن در یک سال گذشته، ثروتمند را ثروتمندتر و فقیر را فقیرتر، یعنی مسکن که نیاز اساسی است برای گروههای کم‌درآمد و میانی، آمال و آرزو می‌شود. این رفتار خودآگاه و ناخودآگاه گروه های هدف و منتفعین جریانات اقتصادی متفاوتی دارد. پس بنابراین آن الگوها صرف ادعا نیست. کارکردها و جریانات اقتصادی است که چگونگی این شرایط را ایجاد می‌کند. در این الگوها، کلان‌نگری و اشتراکات لفظی حاکم است. ولی گروههای هدف تعریف عملیاتی درست نشده، البته افراط و تفریط داریم.

مدیریت اقتصادی کشور از اول انقلاب تا الان تأکید روی ثروت و درآمد دارد. این ۵۰٪ کار است. ۵۰٪ دیگر این است که نحوه توزیع ثروت و درآمد در کشور چگونه است؛ یعنی درست است باید تولید ثروت بشود اما اگر به نحوه توزیع عادلانه توزیع ثروت در جامعه

که یک نگاه و باور ارزشی است دقت نکرید اتفاقاً این فرآیند توسعه ضد خودش عمل می‌کند و شکاف طبقاتی را بالاتر می‌برد. درآمدهای بالا را پردرآمدتر می‌کند. در بعضی از مقاطع، مطالعات نشان داده است ۷۰٪ درآمد ملی متوجه ۲ دهک بالا شد همین الان مطالعات منتشر نشده ضریب جینی را که یک شاخص اندازه‌گیری است نشان داده که توزیع نابرابر به شدت غلیظتر شده است. ۰.۸٪ جینی را عنوان کرده‌اند. یعنی شکاف طبقاتی بیشتر شده است. من در نیت خوب دولت شک ندارم. دولت می‌خواهد دنبال عدالت برود ولی آن الگو چون خوب تبیین نشده، ضد خودش عمل می‌کند. بنابراین ما در طراحی دچار یک انحرافی شده‌ایم. اگر شما به نحوه توزیع عادلانه ثروت و درآمد در جامعه توجه نکنید اختلاف طبقاتی می‌آید. که یکی از ابزارهای آن مالیات است؛ مثلاً نظام مالیاتی خوبی باید حاکم باشد. الان نظام مالیاتی حاکم بر کشور ابزار ناعدالتی است. فشار بخش نظام مالیاتی روی تولید و حقوق بگیر است. بخش دلالی و سوداگری که بخش قابل توجهی از اقتصاد کشور است از بخش مالیاتی در امان است.

برخی معتقدند برای دستیابی به توسعه اقتصادی زمینه های فرهنگی را طوری باید طراحی کنیم که جامعه توسعه یافته مورد نظر ما ایجاد شود؛ مثلاً در بحث سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، وقتی جامعه‌ای که به لحاظ فرهنگی، فرهنگ مصرف‌گرایی آن خیلی بالاست، فرهنگ تولید در آن پایین است قاعدتاً نمی‌تواند به آن رشد اقتصادی برسد؛ چون چیزی برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نمی‌ماند.

ولی اگر شما زمینه های فرهنگی را درست کنید؛ یعنی ابتدا فرهنگ مصرف و تولید را درست کنید، توسعه اقتصادی اتفاق می‌افتد. عرض من این است که ما باید فرهنگ را درست کنیم قبل از آنکه آن سیاست های اقتصادی را درست کنیم یا با درست کردن سیاست های اقتصادی تغییرات فرهنگی متناسب اتفاق می‌افتد؟

شما در یک مدل استاتیک که صحبت نمی‌کنید. یک اشکال برنامه‌ریزی تصمیم‌گیر و سیاستگذار این است که انتزاعی فکر می‌کند. مثلاً شهر را که در آن برنامه‌ریزی می‌کنند. شهر یک موجود زنده است. رشد طبیعی جمعیت دارد. مهاجرت دارد و دائماً دارد رشد پیدا می‌کند. شما نمی‌توانید بگویید شهرمدل استاتیک، با قابلیت مدل دینامیک باید طراحی کنید؛ یعنی اقدامات انفعالی، تعاملی و غیره و هم اقدامات استراتژیک از بالا. پس هر دو می‌شود نه یکی، که بگوییم از اینجا شروع کنیم یا از آنجا. اولویت آن در قلمروها و نوع نگاه آن می‌تواند متفاوت باشد. بخشی از این کارکردها و فرهنگ‌ها، چون خیلی از کارهای مردم تصمیمات و سیاست های غالبی است که بر آنها جاری می‌شود. یکی از این سیاست های غالب و جاری در ماه مبارک رمضان است. همه دوست دارند عبادت کنند شما که در تلویزیون سریال تلویزیونی می‌گذارید اثراتی در باورهای مردم ایجاد می‌کنید و مردم را ناخودآگاه از آن باوری که ماه مبارک چه می‌کند به سوی تلویزیون جذب می‌کنید. خیلی‌ها به ختم قرآن نرسیدند؛ حالا یک آموزه‌هایی پیدا کردند. به هرحال تصمیمات، جهت‌گیری و رویه‌هایی که نظام حاکم می‌کند مردم

دهاتی را در سربازی مرتباً برای تحقیر به کار می‌بردند. کسی که می‌آید به شهرها رفتارش عوض می‌شود. خلیقات آن عوض می‌شود. باورهایش عوض می‌شود. جهان‌بینی او عوض می‌شود.

راهکار حل این گونه معضلات را با توجه به بحث مهندسی فرهنگی چه می‌دانید؟

قطعاً اولین کار برای مهندسی فرهنگی درک صحیح مفهومی است. هم از کارکردهای فرهنگ، اجزای تشکیل دهنده آن، باورها، هنجارها و چیزهای ارزشی؛ چون بین معیارهای ارزشی الان تفاوت وجود دارد. که خودش را در استراتژی صنعتی کشور چند سال پیش نشان داده است. خودش را نگاه می‌کند. در آن استراتژی استحاله و ادغام در نظام اقتصاد جهانی خوب تلقی شده است. بلافاصله نظام حاکم در داخل کشور این را ضد ارزش دانسته است پس معلوم است در مبانی ما، مثلاً سرمایه‌گذار خارجی یک جا ارزش و یک جا ضد ارزش است. این هم یک درک مفهومی مشترک از این مفهوم کل و اجزای آن از الزامات است. متعاقباً یک آسیب‌شناسی صحیح از مواردی که این انحراف را پیش آورده است و اختلالات ایجاد کرده است داشته باشیم

اولویت‌بندی مشترک؛ بعضی اوقات ما هدفها را ممکن است تنظیم کنیم. ولی در چینش و مهندسی اولویت هدفها در بحثهای استراتژیک هم مهم است. یعنی یک کاسه‌ای از هدف می‌گذارید. باید این کارها صورت بگیرد. ما یک ترکیب مناسبی از فرهنگ داریم. اما اولویت و جایگاه کدام یک از اینها بالا و پایین است. خودش خروجی های متفاوتی را می‌گذارد. در بحث مدیریت استراتژیک،

که نباید به سمت بی‌هویتی پیش بروند. شهرنشینی شتابان و گسترده شهرهای بی‌هویتی می‌تواند فرهنگها و باورها را تحت تأثیر قرار بدهد. قبل از اصلاحات ارضی نظام فئودالی بود که رعیتی بود، روستاییان را استعمار و استثمار می‌کرد و لسی بذر و آب و فروش محصولات را بر عهده داشت و یک درصدی هم به آنها می‌داد ولی همه را نمی‌داد، ولی یک مدیریتی بود. نظام ارباب و رعیتی آمد این نظام را به هم زد چیزی هم به جای آن نگذاشت در خیلی از جاها زمین به کشاورز دادند. نهاد تولید و بازاریابی آن

ما بعد از انقلاب آمدیم بدون اینکه ساختارها را تغییر داده باشیم، سعی کردیم باورها، نگرش‌ها و آرمان‌های مان را عملیاتی کنیم

معلوم نبود. روستایی بین مرگ تدریجی در روستا و ذلت شهرنشینی مجبور شد دومی را انتخاب کند. ما در بخش کشاورزی در یک مقطعی خودکفا بودیم، در سال ۱۳۳۵ ما صادر کننده گندم و گوشت به ترکیه بودیم. در سال ۱۳۵۳ غذای ملی ما، مثلاً چلوکباب همه اجزای آن وارداتی بود گوشت آن از زلاندنو بود. برنج آن اروگوئه‌ای بود. کره آن هلندی بود. فقط سماق آن ایرانی بود. پیاز از ترکیه می‌آمد. یعنی کشاورزی ما اینطور وابسته شد و بعد تحقیر روستایی شروع شد. از دهه ۲۰ تا ۳۰ این اصطلاح

را در رفتارهایشان مقداری بالا و پایین می‌کند بخشی از اینها حاصل این است که ما در بخش تهاجم هستیم. حتماً بخش اقتصادی سیما، موصاد یک اختلالاتی را طراحی می‌کند که ما از آن اصالت‌های فرهنگی و مذهبی‌مان دور شویم. چون بی‌هویتی امروز در دنیا یکی از ابزارهای سلطه است.

بعضی انتزاعی فکر می‌کنند و فکر می‌کنند کارکردها درون‌زا و متأثر از این قلمروها است. در حالی که درون‌زا درست است و وجود دارد. یک جریان برون‌زا هم است که در باورها و... اختلال ایجاد کند. این تحلیل‌ها فراتر از این است. ولی سؤال شما را هم می‌تواند دربرگیرد. اگر ما قائل به هر دو جریان باشیم تازه می‌توانیم داخل آسیب‌شناسی بشویم و بعد راه حل بدهیم. این که شما می‌فرمائید درست است. در یک مدل ساکن و استاتیک می‌تواند جواب‌های خودش را داشته باشد ولی در یک مدل پویا از چندین راه تأثیرپذیری پیدا می‌کند. مثلاً، در سال ۱۳۳۵، ۷۵٪ جمعیت کشور روستانشین بود و ۲۵٪ شهرنشین یعنی عموماً روستانشین بودند. همین تهران یک جمعیت ۱۵۰ هزار نفری داشت. الان ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد. تصمیمات و سیاست‌هایی گذاشته شد که هجوم روستا به شهر رابعث شد و این فقط مهاجرت نبود. بلکه جریاناتی فرار از روستا را ایجاد کرد. اصلاحات ارضی و آن دلارهای نفتی و بعد خود انقلاب. بعد که شما این را دنبال می‌کنید می‌بینید جریانات هدایت شده و تنظیم شده بود که در بعضی از گزارش‌ها آمد که حتی کشورهای خارج مثل اسرائیل در طراحی آن نقش دارند. غلیظ‌ترین هویت فرهنگی و مذهبی هر کشور در روستاهای آن است

مدیران استراتژیک، تشخیص های شان از نظر هدف خوب است ولی تفاوت و انحراف های شان در اولویت ها است که نمی توانند اولویت بدهند. اگر شما اولویت را بدهید در یک چیز، دیگر زمان و منابع را از دست داده‌اید. کارکردها متفاوت است. پس بنابراین درک صحیح مفهومی و یک نگرش قالب سیستمی یک جا از الزامات است. متعاقباً تنظیم هدفهایی که از این آسیب‌شناسی و تحلیل وضع موجود پیش می‌آید. اولویت‌بندی اینها باز یک نوع اقدام قابل تأمل است. متقابلاً درک صحیح از تهدیدهایی که وجود دارد. آن قضاوت معیارهای ارزشی که متأثر از باورهای دینی و فرهنگی مان است. اینها همه می‌آید و بعد در راهکارها خودش را نشان می‌دهد؛ یعنی راهکارها بعد از اینها بیرون می‌آید. ما خیلی از جاها ابتدا به دنبال راهکارها می‌رویم.

شهید صدر دو راهکار را برای نظام اقتصادی پیشنهاد می‌کند. راهکار اولش این است که ما عقود رایج در نظام اقتصادی کشور را اسلامی کنیم اما بعد می‌گوید این ایده‌آل من نیست ما هم این کار را انجام داده‌ایم. راه حل دوم ایشان نیز متفاوت از راهکار اول است که هدف آن بر اساس یک نظام الهی و اسلامی شکل گرفته و نظام اقتصادی نیز مبتنی بر آن است. ما در کشور راهکار دوم را دنبال کرده ایم چرا بعد از این همه سال برای تبدیل این مدل به مدل دوم اقدامی نکرده ایم؟

درست است. ما بعد از انقلاب آمدیم بدون اینکه ساختارها را تغییر داده باشیم. سعی کردیم باورها، نگرش‌ها و آرمان‌های مان را عملیاتی کنیم. آرمان‌ها، باورها و... و چیزهای ارزشی مان قبل

از هر چیز ساختارش مهم است. بحث ظرف و مظلوف است ظرف پارچ است. آبی که در آن می‌ریزند مظلوف است. عده‌ای معتقدند که مظلوف شکل ظرف را می‌گیرد. مظلوف و ساختار است که باید به آن توجه کرد؛ یعنی اگر بی‌توجهی به ساختار بشود خیلی برنامه‌های خوب تان ابتر و یا دچار انحراف می‌شود؛ مثلاً در یک نعلبکی که برای یک کار دیگر است شیر بریزید سریعتر فاسد می‌شود. چون در معرض هوا است. شیر باید در چیزی باشد که درب آن تنگ باشد. بنابراین یکی از مقولاتی که ما بعد از انقلاب اشتباه کردیم رفتن به طرف این طرح‌ها و آرمان‌ها بدون توجه به ساختارها بود و طرح‌ها و آرمان‌ها را در همان ساختارهای قبلی گذاشتیم. ما بعد از انقلاب ساختار سیاسی مان را عوض کردیم. ساختار دفاعی و نظامی ما بعد از جنگ تغییر کرده ولی ساختار آموزش عالی، ساختار بانکی و سایر ساختارها با همان نگرش‌ها قبلی است. اصلاً ساختار یعنی چه؟ ساختار یا استراکچر و کالبد متأثر از مأموریت، وظایف، نگاه‌ها، باورها و ارزش‌ها شکل می‌گیرد. مثالی از سبک معماری بزنم؛ این سبک پنجره که از وسط دیوار اتاق به بالا قرار می‌گیرد برای سیستم‌های غربی است که مبلمان دارند. پنجره‌های سنتی ما همگی تا کف است. الان این معماری زیاد شده، پس ساختار متأثر از مأموریت و نیاز و ضرورت و نگرش‌ها، باورها، ارزش‌ها و... است. نظام بانکی همان ساختار قبلی را دارد ولی گفته‌ایم می‌خواهیم بانکداری اسلامی بشود. لیکن این نتوانسته در آن ساختار کار کند. بعد ما اشکال را مربوط به آرمان، ایده و طرح می‌دانیم. یک انحراف هم از اینجا آمد که اقتصاد اسلامی جواب نمی‌دهد. شما این

را در ساختار نامناسب ریخته‌اید. نظام آموزش عالی کشور همان مدرک‌گرایی قبل از انقلاب است و الان هم تشدید شده است. ما آمده‌ایم دانشجو را زیاد کرده‌ایم. اصلاً ساختار نظام آموزش عالی هیچ تغییری نکرده است. در حالی که ارتقاء علم و کارکردهای آن اول باید کاربردی باشد. و تربیت نیروی انسانی متناسب با نیازهای جامعه باشد، لیکن این تناسب وجود ندارد. فقط آمارها بالا برود. از این چه نتیجه می‌گیریم؟ دو نتیجه مهم می‌توان گرفت. اول نباید دلزده شویم، که خیلی از هدفها و برنامه‌هایمان جواب نداده است. بخاطر اینکه آنها نمی‌تواند کارکرد داشته باشد. و اشکال دیگر اینکه ما بدون توجه به تغییرات بنیادی ساختاری متناسب با یک نگاه و نگرش جهان‌بینی دیگر آمده‌ایم تحول ایجاد کنیم. آن تغییرات ساختاری هم از بین می‌رود. پس در این قوانین که ایشان می‌گویند قطعاً یک جریان‌داری است و یک مرحله گذار وجود دارد. چون تغییرات ساختار؛ زمان‌بر و پر مخاطره و هزینه‌بر است و اینطور نیست که یک شبه ایجاد بشود. و چون تغییر نکرده ما نمی‌توانیم متوقف بشویم. بنابراین یک جریان تحول‌گرای قطعی مرحله عملیاتی ما قطعاً خواهیم داشت اما باید بدانیم که این تغییرها باید خودش را در استراکچر نشان بدهد. همه این بحث‌ها نکاتی است که در مهندسی فرهنگی اقتصاد کشور باید لحاظ شود و با یک نگاه استراتژیک تمامی آنچه در هدف‌گذاری اقتصادی، سیاست‌گذاری‌های کلان، ایجاد ساختارهای اقتصادی، شبیه نظامهای تولید، توزیع و مصرف، مدل‌های برنامه ریزی، نظام پولی و بانکی، ایجاد چرخه ثروت در جامعه و... مبتنی بر جهان‌بینی دینی و اسلامی و فرهنگ ایده آل جامعه باشد. ■



بررسی نقش فرهنگ در اقتصاد

دکتر رضا اکبریان
عضو هیئت علمی گروه اقتصاد دانشگاه شیراز

چکیده

فرهنگ یکی از مقوله‌های مهم ارزشی کشورها به حساب می‌آید که مبتنی بر آموزش، دانش و عادات می‌باشد. در این راستا سیاست‌گذاری فرهنگ که به آن مهندسی فرهنگ نیز گفته می‌شود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. از طرف دیگر فناوری‌های ارتباطی حوزه‌های فرهنگی، جامعه را به مؤلفه‌های تأثیرگذار تبدیل نموده‌اند و در بخش‌های مختلف از جمله اقتصاد نقش آفرینی می‌نمایند بنابراین می‌توان گفت که فرهنگ بر اقتصاد تأثیرگذار می‌باشد.

امروزه نقش فرهنگ در اقتصاد از محورهای مورد توجه اقتصاددانان است و بر این اساس معتقدند که فرهنگ بر توسعه اقتصادی کشورها مؤثر می‌باشد در واقع فرهنگ دارایی‌های زیادی از قبیل مهارت‌ها و محصولات بوجود می‌آورد که در ارتقاء رفاه جامعه اثر دارد. همچنین منافع فرهنگ و تأثیر آن بر توسعه از طریق توریسم و سرمایه اجتماعی مورد توجه می‌باشد. جهت فهمیدن اثر فرهنگ بر اقتصاد بایستی توجه داشته باشیم که فرهنگ در واقع ارزش‌ها و هنجارهای سیستمی است که در بین افراد جامعه وجود دارد و در فعالیت‌های اقتصادی خود را نشان می‌دهد.

مقدمه

سیاست‌گذاری فرهنگ که به آن مهندسی فرهنگ گفته می‌شود با هدف به کارگیری دقیق‌تر مدیریت‌ها و سازمانها و طراحی اقدام‌ها و فعالیت‌های فرهنگی، در جهت تحقق بخشیدن به اهداف انجام می‌شود. هنگامی که مسئله مشخص شد و ابعاد آن مورد بررسی قرار گرفت سیاست‌گذاری به منظور محاسبات فنی از مرحله نظر تا عمل اهمیت پیدا می‌کند. فرهنگ موضوعی کلان و مهم است که با تمام اجزای جامعه و حتی جامعه جهانی به طور مستقیم و غیر مستقیم در ارتباط می‌باشد.

با توجه به اهمیت فرهنگ می‌توان ادعا نمود که فرهنگ اساس استقلال ملت‌ها می‌باشد. امروزه تکنولوژی‌های ارتباطی، حوزه‌های فرهنگی جامعه را به مقوله‌ای تأثیرگذار تبدیل نموده است. نظریه‌های فرهنگ به سرعت وارد عرصه‌های اقتصادی شده است. بنابراین ما بایستی مهندسی فرهنگی را جدی بگیریم و ضمن بررسی فرهنگ جهانی بتوانیم فرهنگ جهانی را مهندسی و در راستای منافع اقتصادی خود مدیریت نماییم. توجه جدی به فرهنگ از ضروریات می‌باشد، در واقع اگر فرهنگ مورد توجه قرار نگیرد هویت سیاسی اقتصادی جامعه با مخاطره رو به رو می‌شود و هویت خود را از دست می‌دهد. بنا براین اهمیت قانون‌گذاری در تثبیت نظام و مناسبات اقتصادی باید مورد توجه قرار گیرد.

در مهندسی فرهنگی، ما با پیچیدگی‌های زیادی روبه‌رو می‌باشیم و موضوع آن از عالی‌ترین جلوه‌های انسانی می‌باشد و بالطبع انگیزه‌های متنوعی در این زمینه مؤثر می‌باشد.

بررسی اجزاء فرهنگ

جهت انجام مهندسی فرهنگی بایستی نسبت به ماهیت اجزای تشکیل دهنده فرهنگ جامعه شناخت داشته باشیم. اندیشه، آداب و رسوم اقتصادی از جمله عوامل تشکیل دهنده فرهنگ یک جامعه به حساب می‌آید. با بررسی این مسائل باید بین فرهنگ و فرهنگ عمومی و خرده فرهنگ‌ها تفکیک قائل شویم. پس از شناخت فرهنگ و اجزای مختلف آن و همچنین بومی نمودن دانش مهندسی فرهنگی باید تکلیف خود را با فرهنگ مشخص نمائیم تا سیستم‌های غربی نتواند برای ما تعیین تکلیف کند و ما مصرف کننده آنها به خصوص در حوزه علوم انسانی باشیم.

بنابراین بایستی فرهنگ را جامع در نظر داشته باشیم که هم شامل علم شود هم تمامیت آن را پوشش دهد. عمل مهندسی فرهنگی باید طراحی و محاسبات فنی کار از مرحله نظر تا اجرا باشد تا بتواند الگوسازی نماید.

فرهنگ و استراتژی

تعاریف متعددی از استراتژی بیان شده است: طرح ریزی، برنامه‌ریزی، موفقیت و اهداف، محیط، مدیریت و رهبری از جمله نقاط مشترک تعاریف می‌باشد.

استراتژی در حیطه سازمان و مدیریت عبارت است از تجزیه و تحلیل روابط بین سازمان با محیط و توجه به بکارگیری قدرتها و عوامل سیاسی، اقتصادی، فنی، اجتماعی و سازمانی برای به دست آوردن و فراهم کردن حداکثر پشتیبانی و خط‌مشی‌های سازمان. فرهنگ سازمان در قدرت اجتماعی و روانی ظهور می‌کند. شاید استفاده از هیچکدام از عوامل مدیریت استراتژیک به اندازه عامل اجتماعی و روانی پیچیده و مبهم نباشد زیرا فرهنگ سازمان پدیده مبهمی است، در حال حاضر نه تنها دارا بودن توان لازم برای تنظیم و اکنش‌های استراتژیکی مناسب لازم است بلکه اجرای به هنگام و سریع آن و اکنش‌ها نیز نشانه برتری رقابتی در بازارهای بین‌المللی است. برای دست یافتن به این برتری شرکت‌ها باید سرعت عمل داشته باشند.

الگوهای ملی و فرهنگی در مدیریت استراتژیک نقش بسزائی ایفا می‌کنند.

تأثیر فرهنگ در استراتژی سازمانها

ابتدا با توجه به اینکه جهت برنامه‌ریزی اقتصادی و سیاست‌گذاری مناسب بایستی استراتژی مشخص داشته باشیم به بررسی نقش فرهنگ در شکل دهی استراتژی سازمان‌ها می‌پردازیم. در مبحث مدیریت استراتژیک در اولین گام دورنمای (Vision) مؤسسه مطرح می‌شود. دورنما هر جایی است

مهندسی فرهنگ با هدف به کارگیری دقیق‌تر مدیریت‌ها و سازمانها و طراحی اقدام‌ها و فعالیت‌های فرهنگی، در جهت تحقق بخشیدن به اهداف انجام می‌شود

که سازمانها قصد رفتن به آنجا را دارند. وظیفه برنامه ریزان استراتژیک فرمول‌بندی و توضیح آینده روشن و ساده کردن اهداف و مقصودهای استراتژیک است.

به طور کلی می‌توان گفت برنامه ریزی استراتژیک به سازمانها در جهت شکل دادن به سرنوشت مؤسسه و سازمانها به وسیله موارد زیر کمک می‌کند:

- ۱- اهداف کلی (goals)، دورنما (Vision)، تعیین مأموریت (mission)، اهداف فرعی (objective)
- ۲- ارزیابی مراحل مختلفی که در استراتژی‌ها مشخص شده است.
- ۳- ایجاد یک توافق عمومی
- ۴- در یک ردیف قرار دادن ساختار، مردم و فرهنگ، برنامه‌ها، خدمات و تولیدات.

خصوصیات اصلی فرهنگ

خصوصیات فرهنگ متعدد است و تنها با توسل به پیکره عناصر می‌توان به شناخت عمیق آن دست یافت. برای ارائه تصویری کامل از پیکره عناصر؛ می‌توان به شناخت عمیق آن دست یافت. برای ارائه تصویری از خصوصیات فرهنگ به چند مورد آن اشاره می‌شود:

- ۱- اکتسابی بودن
- ۲- اشتراکی بودن
- ۳- قابلیت انتقال
- ۴- تطبیقی بودن

اکنون به توضیح مختصری از خصوصیات فرهنگ می‌پردازیم:

- ۱- اکتسابی بودن فرهنگ بدین معناست که فرهنگ مقوله‌ای موروثی نیست بلکه اکتسابی است. فرهنگ از راه آموختن و تجربه کسب می‌شود.

۲- اشتراکی بودن به ماهیت اجتماعی بودن فرهنگ اشاره دارد؛ زیرا فرهنگ کاملاً جمعی است و افراد در آن سهم دارند. هر فردی به عنوان عضوی از اعضا یک گروه، یک سازمان، یا یک جامعه در فرهنگ سهیم است. برای یک فرد یک فرهنگ خاص وجود ندارد.

۳- قابلیت انتقال فرهنگ بدین موضوع اشاره دارد که فرهنگ از یک نسل به نسل دیگر انتقال می‌یابد.

۴- تطبیقی بودن؛ یعنی فرهنگ بشر به تطابق با تغییرات محیط بستگی دارد. درست مثل تطابق ژنتیکی جانوران در طی تطابق اجباری با محیط.

تأثیر متقابل فرهنگ و اقتصاد

با توجه به اهمیت موضوع‌های فرهنگ و اقتصاد می‌توان این ادعا را مطرح نمود که فرهنگ بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد و اقتصاد نیز بر فرهنگ مؤثر می‌باشد. جهت بررسی دقیق این موضوع بهتر است دو دیدگاهی را که به طور کلاسیک در این مورد مطرح می‌باشد مورد بررسی قرار دهیم. دیدگاه اول مبتنی بر نظریه ماکس وبر است.

او نقش فرهنگ را در مقایسه با اقتصاد برجسته ارزیابی می‌نماید و بر این باور است که توسعه صنعتی در جوامعی که به توسعه فرهنگی دست نیافته‌اند، اتفاق نمی‌افتد. دیدگاه دوم که مارکس آن را مطرح می‌کند نقش اقتصاد اهمیت بیشتری دارد. مارکس بر این باور است که دو مفهوم زیربنا و روبنا وجود دارد که اقتصاد به عنوان زیربنا و فرهنگ به عنوان رو بنا مطرح می‌باشد. بر اساس این دیدگاه فرهنگ از اقتصاد متأثر است.

با بررسی دقیق دو دیدگاه فوق

متوجه می‌شویم که هر کدام با اشکالاتی روبه رو می‌باشد به عبارت دیگر عناصر مهمی مغفول مانده است. در این راستا با عنایت به مبانی و دیدگاه شریعت اسلامی در مورد فرهنگ و توسعه به این نتیجه می‌رسیم که فرهنگ و اقتصاد هر کدام بر اساس عنصر و مؤلفه مهم انسان بایستی تجزیه و تحلیل شود و اثرات آن در نظر گرفته شود. به عنوان مثال در مورد مسائل اقتصادی می‌توان گفت که انسان با استفاده از روش‌های اقتصادی تخصیص بهینه منابع بر محیط خود اثر می‌گذارد و این امر بر فرهنگ تأثیر گذار است و در ادامه این فرهنگ بار دیگر بر انسان تأثیرگذار است.

اگر ابتدا تأکید بر اقتصاد باشد می‌توان گفت که اقتصاد بر فرهنگ اثر می‌گذارد و این فرهنگ بر انسان تأثیرگذار می‌باشد که این امر در تصمیم‌های اقتصادی انسان برای شیوه تخصیص منابع تأثیر می‌گذارد.

برای روشن شدن موضوع بهتر است به مثالی اشاره نمایم. در کشورهای اسلامی بعضی از کالاها تولید نمی‌شود و از لحاظ شریعت جزء کالاهای ممنوعه می‌باشند. به عبارت دیگر در کشورهای اسلامی فرهنگ مصرف این کالاها وجود ندارد. بنابراین اگر به لحاظ اقتصادی هم مقرون به صرفه باشد باز هم این کالاها تولید نمی‌شود.

فرهنگ و رشد و توسعه اقتصادی

توسعه بدون زمینه‌های فرهنگی روی نخواهد داد و هر توسعه‌ای بر ابعاد فرهنگی ویژه‌ای متکی است. در سالهای اخیر، به دلیل پیشرفت‌های اجتماعی و دگرگونی‌های اقتصادی، فرهنگ از موفقیت مهم‌تری برخوردار شد. امروزه،

نسبت فرهنگ و اقتصاد

اجتماعی را در کل حداکثر می‌کند و بدین ترتیب از این مسیر به بررسی مسائل کلان اقتصاد پرداخته می‌شود که این فرآیند در دهه‌های اخیر با طرح مفهوم دولت‌های رفاه نقش مهمی را در نوع سیاست‌گذاری اقتصادی و غیر اقتصادی دولت‌ها برجا گذاشته است. از سوی دیگر بررسی تعاریف موجود در مورد فرهنگ نیز می‌تواند جنبه‌های ارزش و هنجاری رفتارها را توضیح دهد.

فرهنگ واژه‌ای است که در کاربرد روزمره به معانی گوناگون به کار می‌رود اما می‌توان فرهنگ را در مجموع شیوه زندگی افراد یک جامعه دانست. در این میان تعریف‌گیدنز از فرهنگ نیز قابل توجه است. او در کتاب جامعه‌شناسی خود؛ فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: "فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که

سؤالی که وجود دارد آن است که رابطه و نسبت فرهنگ و اقتصاد چیست؟

برخی بر این باور هستند که هیچ نسبتی میان این دو وجود ندارد چرا که در جریان اصلی علم اقتصاد بیشتر مسائل اقتصادی مطرح می‌باشد. کتاب‌های اقتصادی که معمولاً در تشریح نظریه اقتصاد خرد نگاشته شده اند اقتصاد را علمی اجتماعی توصیف می‌کنند که در آن درباره دستیابی به هدف‌های رقیب به وسیله منابع محدود گفت و گو می‌شود و کمیابی همواره اساس مشکل اقتصادی شناخته شده و بنابراین در عمل همواره تصمیماتی را اتخاذ می‌کنند که منابع محدود را به بهترین صورت به نیازهای نامحدود اختصاص دهد.

فرهنگ زمینه و بستر بسیاری از مباحث جدی است که در کشور مطرح می‌شود. حتی رشد اقتصادی نیز منوط به توجه به مسائل فرهنگی دانسته شده است. بخش عمده‌ای از مباحث سیاسی و اقتصادی در زمینه فرهنگ و بر روی موضوعات فرهنگی شکل می‌گیرد. بنابراین، موقعیت منحصر به فرد فرهنگ بایستی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی مدنظر قرار گیرد.

در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری، چند جزء اساسی وجود دارد. نخست آن که باید وضعیت موجود بیان شود. در مرحله دوم باید چالش‌های اصلی و در مرحله سوم شیوه تغییر وضع موجود به وضعیت مطلوب مورد توجه قرار گیرد. معیارهایی که برای بیان وضع موجود چالش‌های اصلی به کار می‌رود، جنبه‌های سیاسی و فنی است، اما شیوه‌های بیان وضع موجود، معیارهای انتخاب تدابیر و روش‌ها برای مقابله با چالش‌ها، ... جنبه فنی‌تری دارند. مثلاً در بخش فرهنگ به دو دسته معیار برای بیان وضع موجود نیاز داریم. یکی معیارهای گرایشی است، یعنی شاخص‌هایی برای سنجش و اندازه‌گیری ارزش‌ها و نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی و دیگری معیارهای فعالیت است، یعنی شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری میزان تولیدات فرهنگی، تأسیسات و نظایر آن. با هر نوع هدف‌گذاری که باشد، به این قبیل فعالیت‌ها نیاز دارد.

در اقتصاد ما با کالا سرو کار داریم. هدف اقتصاد افزایش تولیدات برای پاسخ‌گویی به نیازهای فزاینده است. به این معنا در فرهنگ هم‌چنین هدفی وجود دارد، یعنی باید فرهنگ برای رشد تولیدات به کار گرفته شود.

در مهندسی فرهنگی، ما با پیچیدگی‌های زیادی روبه‌رو می‌باشیم و موضوع آن از عالی‌ترین جلوه‌های انسانی می‌باشد و بالطبع انگیزه‌های متنوعی در این زمینه مؤثر می‌باشد

اعضای یک گروه معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند و کالاهای مادی‌ای که تولید می‌کنند". گیدنز در ادامه فرهنگ را مجموعه شیوه زندگی اعضای یک جامعه دانسته و از چگونگی لباس پوشیدن تا سرگرمی‌های اوقات فراغت را در زیر مجموعه فرهنگ یک جامعه جای می‌دهد. به هر حال تعاریف و مفاهیم فرهنگ و اقتصاد و رابطه بین آنها مورد توافق اکثر اقتصاددانان و

با چنین تعریفی از اقتصاد و با تعیین پیش‌فرض‌هایی مانند انسان عقلایی، کسب حداکثر سود و مطلوبیت و فردگرایی، رفتارهای اقتصادی اعم از تولیدکننده و مصرف‌کننده مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما بایستی توجه داشت که رفتار حداکثر کردن سود و مطلوبیت از جانب هر یک از عوامل اقتصادی در نهایت موجب ایجاد یک سازمان اجتماعی می‌شود که به مفهوم ارزشی آن رفاه

جامعه شناسان است.

اولین نشانه‌های وابستگی و به بیان دقیق‌تر همبستگی میان فرهنگ و اقتصاد را باید در ارتباط با مفهوم جامعه جست و جو کرد. گیدنز در کتاب جامعه‌شناسی در تشریح ارتباط میان فرهنگ و جامعه چنین می‌گوید: "فرهنگ را می‌توان به لحاظ مفهومی از جامعه متمایز کرد اما ارتباط بسیار نزدیکی بین این مفاهیم وجود دارد. فرهنگ به شیوه زندگی اعضای یک جامعه معین مربوط می‌شود و جامعه به نظام روابط متقابلی اطلاق می‌شود که افرادی را که دارای فرهنگ مشترکی هستند به همدیگر مربوط می‌سازد."

هیچ فرهنگی نمی‌تواند بدون جامعه وجود داشته باشد و بدین ترتیب ما بدون فرهنگ اصلاً انسان به معنایی که معمولاً این اصطلاح را درک می‌کنیم، نخواهیم بود. نه زبانی خواهیم داشت که با آن مقاصد خود را بیان کنیم و نه هیچ گونه احساس خودآگاهی و توانایی تفکر و یا تعقل مفاهیم تفکر و تعقل، انسان، جامعه و فرهنگ مهمترین مواردی هستند که می‌توان آنها را در تشریح ارتباط میان فرهنگ و جامعه که توسط گیدنز صورت گرفته مشاهده کرد. مفهوم انسان عقلایی به عنوان یکی از پیش‌فرض‌های تعیین کننده و مهم در اقتصاد شناخته می‌شود و بر اساس این پیش‌فرض کردار اقتصادی انسان‌ها در خلال فعالیت‌های اقتصادی کاملاً عقلایی می‌شود و اساساً انسان اقتصادی رفتارهای عقلایی دارد و از سوی دیگر مفهوم جامعه در اقتصاد در تعیین رویه اقتصاددانان و انشعاب فکری آنها نقش مهمی ایفا می‌کند. مباحث موجود در اقتصاد کلان در این رابطه می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، چرا که اقتصاد کلان توانسته است اثرات

زیادی را بر جهت‌گیری‌های اقتصادی و غیراقتصادی جوامع برجای بگذارد. به واقع سلطه اقتصاد کلان بر زندگی روزمره افراد جامعه منجر به ایجاد یک هویت منحصر به فرد برای اقتصاد شده است که در نهایت در روند حرکت جامعه به صورت مستقیم و در تک تک افراد جامعه به صورت غیر مستقیم اثرات انکارناشدنی دارد. با وجود این برخی ارتباط میان اقتصاد و فرهنگ را انکار می‌کنند و یا حداقل به آن توجهی نمی‌کنند. شاید مهمترین دلیل این مسئله حذف قضاوت ارزشی است.

در صورتی که وظیفه یک اقتصاددان علاوه بر اینکه وظیفه‌ای اثباتی است، وظیفه‌ای هنجاری و ارزشی نیز می‌باشد. بنابراین با در نظر گرفتن این دو وظیفه مهم می‌توانیم نقش اساسی فرهنگ را بیش از پیش در یابیم.

توجه به مقوله فرهنگ برای اقتصاددانان گریزناپذیر است و آن در رابطه با تولیدات مادی جوامع مختلف است. این توجه در عین حال که بنیان‌هایش بر اساس تحلیل‌های اقتصادی است اما به مسائل فرهنگی این فرآیند به خصوص در بحث ارزش گذاری کالاهای فرهنگی و هنری توجه دارد. بر اساس ارتباط بین فرهنگ و اقتصاد سه اصل زیر را می‌توانیم استنتاج نماییم:

۱ - چگونگی تبدیل نظام اقتصادی به منبع مستقل معانی فرهنگی. این مسأله شامل ارتباط بین تبلیغات و رسانه، چگونگی ارتقا دادن هویت‌های فرهنگی، ارتباط علم و فناوری با صنعت فرهنگ، انواع نوین رسانه و اینترنت می‌شود. همچنین بحث در برگزیده کاربردهای فرهنگی سیاست‌های مدیریت، چگونگی

بهره‌بردن شرکت‌ها از هویت‌های فرهنگی برای ارج دادن به کارکنان خود و نحوه جاری شدن فرهنگ زندگی حرفه‌ای در دنیای روابط خصوصی افراد است.

۲ - اثر فرهنگ بر اقتصاد. نقش «شاخص‌های فرهنگی» در شکل دهی انتخاب مصرف کنندگان و نحوه کاربرد چارچوب ثابت فرهنگی به عنوان منبع نهادینه شناختن الگوهای رفتاری اقتصادی دلخواه.

۳ - چگونگی ایفای نقش به عنوان یک مصرف کننده کارگر، مدیر و زن شاغل و تأثیر زندگی شغلی، تبلیغات، محیط مکان‌های مبادله اقتصادی بر زندگی روزمره.

نهادهای متولی فرهنگ و اقتصاد

ساختارهای فرهنگی موجود در جامعه را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

ساختارهای دولتی، ساختارهای صنفی یا سازمانی و ساختارهای عمومی.

زمانی که این سه نوع ساختار فرهنگی در جامعه وظایف خود را به طور صحیح انجام دهند و با هم ارتباطی همگون داشته باشند، نتیجه‌اش تکامل اجتماعی فرهنگ جامعه خواهد بود. پس هدف نهایی این سه نهاد تکامل اجتماعی فرهنگ جامعه است.

در این قسمت به بررسی نقش هر یک از ساختارهای سه گانه اشاره شده در فرهنگ و اقتصاد می‌پردازیم.

الف) ساختارهای دولتی: اصلی‌ترین وظیفه دولت، توسعه و هماهنگ‌سازی فعالیت‌ها در ساختارهای فرهنگی جامعه می‌باشد. این فعالیت‌های فرهنگی شامل فعالیت‌های اقتصادی، نظری و

سرمایه فرهنگی

در اقتصاد سه شکل گسترده سرمایه مورد تأکید قرار دارد:

۱ - سرمایه فیزیکی (مادی) که در تولید کالاها بیشتر نقش دارد.

۲ - سرمایه انسانی که تجسم مهارت ها و تجربه در افراد است؛ به همراه سرمایه فیزیکی باعث تولید کالا می شود.

۳ - سرمایه طبیعی که فراهم کننده منابع تجدید شدنی و تجدید نشدنی طبیعی است.

شکل دیگر سرمایه در اقتصاد، سرمایه فرهنگی است.

تعریف سرمایه فرهنگی: یک دارایی که مجسم کننده یا تأمین کننده ارزش فرهنگی علاوه بر هر گونه ارزش اقتصادی است.

سرمایه فرهنگی به دو صورت وجود دارد: ۱- «ملموس» مثل بناها، محلها، مناطق و آثار هنری، بنابراین سرمایه فرهنگی شامل میراث فرهنگی است ولی محدود به آن نیست.

۲ - «ناملموس» که شامل سرمایه معنوی به شکل ایده‌ها، اعمال، عقاید و ارزش‌هایی است که در یک گروه مشترک است.

دسته‌بندی سرمایه فرهنگی به این دو نوع موجب می‌شود قائل به وجود «سرمایه فرهنگی مادی» و «سرمایه فرهنگی غیرمادی» شویم. لازم به ذکر است که سرمایه فرهنگی ناملموس رابطه متفاوتی میان ارزش فرهنگی و اقتصادی دارد؛ مثلاً موسیقی و ادبیات، آداب و رسوم فرهنگی و عقاید یا زبان ارزش فرهنگی زیادی دارند ولی هیچ گونه ارزش اقتصادی ندارند با آن که حقوق مربوط به عایدات آن مثل حق امتیاز ادبی

جامعه در آن مباحثت دارند. بنابراین، بر اساس برنامه‌های تعیین شده در بخش صنوف، نهادهای خصوصی به تولید کالاهای فرهنگی می پردازند. حال اگر دولت وظیفه خود را به طور صحیح انجام دهد، یعنی ابزارهای مناسب را برای هماهنگ‌سازی فعالیت‌های فرهنگی فراهم کند؛ نتیجه آن صیانت اجتماعی فرهنگ خواهد بود. اگر برنامه ریزی فرهنگی در ساختارهای فرهنگی جامعه صحیح انجام شود عدالت اجتماعی در حوزه فرهنگ جریان خواهد

اگر دولت وظیفه خود را به طور صحیح انجام دهد، یعنی

ابزارهای مناسب را برای هماهنگ‌سازی فعالیت‌های

فرهنگی فراهم کند؛ نتیجه آن صیانت اجتماعی فرهنگ خواهد

بود. اگر برنامه‌ریزی فرهنگی در ساختارهای فرهنگی جامعه

صحیح انجام شود عدالت

اجتماعی در حوزه فرهنگ جریان خواهد یافت و موزانه فرهنگی در

جامعه برقرار خواهد شد

یافت و موزانه فرهنگی در جامعه برقرار خواهد شد. در نتیجه، اطلاعات جامعه بر پایه عدالت توزیع خواهد شد و تفاهم به وجود خواهد آمد. اگر در بخش خصوصی که سومین نهاد در ساختارهای فرهنگی جامعه است، همه افراد جامعه مباحثت داشته باشند، اعتماد اجتماعی در حوزه فرهنگ ایجاد خواهد شد.

کاربردی است. بنابراین دولت نباید در سطح پائین حوزه فرد دخالت کند. دولت‌ها باید فعالیت‌هایی را در فرهنگ انتخاب کنند که بتوانند جامعه را از تنگنا بیرون آورند. گزینش این فعالیت‌ها باید بر اساس یک منطق صورت گیرد تا بر همان منطق اولویت‌بندی شوند. دولت بر اساس همان جهت‌گیری کلی، یعنی تعالی و تکامل اجتماعی فرهنگ باید ابزارهای هماهنگ‌سازی را در سه حوزه اقتصادی، نظری و کاربردی فراهم کند. پس جهت‌گیری در بالاترین سطح صورت می‌گیرد.

ب) ساختارهای صنفی یا سازمانی: صنف‌ها شامل تمامی مشاغل اجتماعی می‌باشد، مانند صنف پزشکان، روحانیان، دانشگاهیان، کارگران و غیره. وظیفه صنف‌ها یا سازمان‌ها در ساختارهای فرهنگی جامعه برنامه‌ریزی گمانه‌ها در سه حوزه اقتصاد نظری و کاربردی است.

صنوف مختلف بر اساس جهت‌های تعیین شده از سوی دولت، این گمانه‌ها را متناسب حساسیت‌هایی که در جامعه وجود دارد برنامه‌ریزی می‌کنند. پس وظیفه اصناف، مشارکت در بخش برنامه‌ریزی حوزه فرهنگ است. بخش‌هایی ساختارهای فرهنگی در جامعه نهادهای خصوصی‌اند که عموم جامعه در آن شرکت دارند. وظیفه این بهینه‌سازی ساختارهای فرهنگی است. آن برنامه‌هایی که از بخش بالا گرفته می‌شوند در جامعه جریان پیدا می‌کنند. مشارکت نهادهای خصوصی که در واقع عموم مردم پایه‌گذار آن هستند، در عرصه عمل ظهور پیدا می‌کنند. پس نهاد خصوصی بهینه‌سازی گمانه‌های نظری، اقتصادی و کاربردی را به عهده دارند که عموم

و انتشار، خرید و فروش شود.

کالاهای فرهنگی

مسأله‌ای که در هر نظام برنامه‌ریزی اجتماعی باید مورد توجه قرار گیرد سیال بودن فرهنگ است. اما ابتدا به تعریف فرهنگ در دو بعد می‌پردازیم. فرهنگ به معنای عام شامل مجموعه اعتقادات، باورها، آداب و سنن مردم می‌شود و مجموعه آفرینش‌های فکری و حسی را در بر می‌گیرد. پس کالای فرهنگی با این تعریف، اثری است که ناقل احساس باشد. تحول فرهنگ در دهه‌های اخیر، زمینه‌ها و عوامل تغییر سریع فرهنگ را بیشتر کرده است. از طرفی خود این عامل نیز باعث تنوع در انواع کالاهای فرهنگی شده است. اگر زمانی کالای فرهنگی به چند نوع کالای خاصی که برد محدودی هم داشتند، می‌شد، امروزه انواع کالاهای فرهنگی با کارکردهای پیچیده و متفاوت در دسترس همگان قرار گرفته است که نمونه‌های آن، شبکه‌های کامپیوتری و اینترنت می‌باشد.

افزایش قدرت انتخاب مصرف‌کنندگان کالاهای فرهنگی است. به علت فراوانی و تنوع کالاها و به دلیل در دسترس بودن آنها مصرف‌کننده به راحتی می‌تواند کالای فرهنگی مورد خود را انتخاب کند. در ادامه به نوع شناسایی کالاهای فرهنگی و مصادیق این کالاها می‌پردازیم.

کالاهای فرهنگی دو نوع هستند:

۱ - کالاهای فرهنگی خصوصی: این کالاها به صورت کالاهایی خصوصی وجود دارند و مصرف آنها به صورت فردی انجام می‌شود مثل خرید و فروش یک نقاشی‌گران قیمت، این قیمت فقط نمایانگر محدودی از ارزش اقتصادی کالاهای فرهنگی خصوصی است زیرا اولاً نارسایی‌های قیمت مثل هر کالای دیگر مانع ارزش گذاری واقعی می‌شود و دوم، خصوصیات اضافی که منحصر کالاها و خدمات فرهنگی است برآورد ارزش اقتصادی کالای فرهنگی را مشکل می‌کند. ولی عملاً هیچ راه دیگری برای

اقتصادی در آنها ممکن است. اصولاً بخش عمده‌ای از پیشرفت روش شناختی اقتصاد در زمینه ارزش گذاری پدیده‌های غیرمادی قرار دارد.

درباره مصادیق کالاهای فرهنگی دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول مرحله‌ای از عرضه و مصرف کالاهای فرهنگی را در بر می‌گیرد. تاریخ پیدایش آن همزمان با پیدایش موسیقی، کتاب و بعدها رسانه‌های جمعی رادیو و تلویزیون است. ویژگی همه این کالاهای فرهنگی ارتباط یک سویه تولید کننده با مصرف کننده است و تعاملی در این بین وجود ندارد ولی مرحله دوم که مبتنی بر پیدایش فناوری‌های ارتباطی دهه ۱۹۹۰ به بعد است، امکان ارتباط دو سویه را در عرصه تولید و مصرف کالای فرهنگی فراهم می‌سازد. این دیدگاه مصادیق خود را عمدتاً در اینترنت می‌یابد و به بازی‌های رایانه‌ای شبکه‌ای، موسیقی در قالب تعاون بوجود آورندگان آن و مخاطبان، هنرهای قابل خلق در فضای مجازی و اتاق‌های چت به عنوان بستر تولید فرهنگی و تبادل کالاها اشاره می‌کند. نکته مهم در دیدگاه مهم لزوم وجود امکانات مادی بسیار اندک (دستگاه رایانه و اتصال به شبکه) خلق آثار هنری و تبادل آن در فضای مجازی نامحدود است. همچنین در این دیدگاه همواره تأکید می‌شود که کالاهای فرهنگ «مصرف» نمی‌شوند بلکه بیشتر «تجربه» می‌شوند.

تحول فرهنگ در دهه‌های اخیر، زمینه‌ها و عوامل تغییر سریع فرهنگ را بیشتر کرده است. از طرفی خود این عامل نیز باعث تنوع در انواع کالاهای فرهنگی شده است

یکی از ویژگی‌های فرهنگ جدید آسانی دسترسی به کالاهای فرهنگ است که معضلات فراوانی را در پی داشته است. سومین ویژگی فرهنگی که از دو خصوصیت قبلی آن ناشی می‌شود

ارزش اقتصادی یک کالای فرهنگی خصوصی در دسترس نیست. ۲ - کالاهای فرهنگی عمومی: این کالاها هیچ قیمت مشهودی ندارند ولی کاربرد رویه‌های متداول سنجش

اقتصاد فرهنگ و توسعه فرهنگی

در اقتصاد توسعه، میزان مصرف کالاها و خدمات فرهنگی یکی از شاخصه‌های سنجش توسعه یافتگی نظام فرهنگی محسوب می‌شود. رویکرد دستیابی به

فرهنگ یکپارچه فرهنگی است که عناصر و مجموعه‌های پیچیده آن پیوند نزدیکی با یکدیگر دارند. این وحدت فرهنگی چنانچه در جهت حرکت استراتژیک سازمان باشد موجب تسریع حرکت سازمان‌ها به سمت اهداف استراتژیک و برتری آنان نسبت به رقبای خود با همان امکانات و شرایط موجود می‌گردد.

در هر سازمان؛ فرهنگ از تعدادی فرهنگ‌های فرعی یا خرده فرهنگ تشکیل شده است؛ کارگران، مهندسان، کارمندان، گروه‌های مذهبی، گروه‌های شغلی و ... هر کدام دارای فرهنگ ویژه‌ای هستند. در عین حال دارای یک سری مشترکات فرهنگی نیز هستند. خرده فرهنگ‌ها عملاً الگویی از رفتارها و اعتقادات هستند که هر کدام دارای مبنایی مشترک با فرهنگ کلی بوده و در عین حال از جهاتی نیز با آن افتراق دارند.

خرده فرهنگ مربوط به گروه‌های اجتماعی است، این فرهنگ در عین حال که از فرهنگ کل جامعه متمایز است، برخی هنجارها و موازین خاص خود را نیز دارد. یکپارچه کردن فرهنگ می‌بایست تا یکپارچه کردن خرده فرهنگ‌ها و در یک ردیف قراردادن آنها با حرکت استراتژیک سازمان‌ها باشد تا موفقیت سازمان را موجب گردد.

به علت گستردگی مفهوم فرهنگ مفاهیمی از فرهنگ مورد توجه قرار گرفت که قادر به یافتن ارتباط بین فرهنگ و کارکردهای اقتصاد باشد. در این راستا مهم‌ترین مسأله و در عین حال بحث برانگیزترین موضوع در زمینه تأثیر فرهنگ و اقتصاد بر یکدیگر مورد بحث قرار گرفت. به عنوان نتیجه می‌توان بیان داشت که فرهنگ بر کارکردهای اقتصاد اثر می‌گذارد و روابط اقتصادی نیز

تدوین راهبرد و انتخاب مدل منطقی فرهنگی، دستیابی به آمار و اطلاعات به بخش ارزش افزوده بخش فرهنگ و هنر در اقتصاد ملی، تعیین سهم فرهنگ تولید ناخالص داخلی، تجهیز منابع لازم و کارآمد نظام آموزش فرهنگی از پیامدهای قهری اتخاذ رویکرد اقتصاد به فرهنگ و هنر به عنوان مناسب‌ترین گزینه برای توسعه فرهنگی است.

نتیجه‌گیری و ارائه راهکارهای سیاستی

به نظر می‌رسد اهمیت انکارناپذیر مقوله فرهنگ و ابزارها و کالاهای فرهنگی در شرایط کنونی جامعه اقتضا می‌کند که این مسئله پیش از این مورد عنایت قرار گیرد. شناخت فرهنگ و گرایش‌های فرهنگی، تهیه نقشه مهندسی فرهنگی کشور و تأثیر آن بر اقتصاد و توسعه اقتصادی کشور از ضروریات به حساب می‌آید. فرهنگ را می‌تون به دو نوع آرمانی و موجود طبقه بندی نمود. فرهنگ آرمانی آن است که الگوهای رفتاری آشکار و تأیید شده را در بر گیرد، در حالی که فرهنگ موجود (واقعی) آن چیزی است که عملاً بر جامعه حاکم است. در برخی از سازمان‌ها نمونه‌های بسیاری از عدم تطابق میان فرهنگ موجود و فرهنگ مطلوب را می‌توان برشمرد که این عدم هم‌سویی باعث کند شدن یا انحراف حرکت سازمان‌ها به سمت یا دورنمای سازمان آنان می‌گردد. اگر نظام توقعات رفتاری اصولی و دقیق باشد دستیابی به فرهنگ یکپارچه و وحدت فرهنگی امکان‌پذیر است. وحدت فرهنگی، انسجام سازمانی و عملیاتی همه عناصر و مجموعه‌های فرهنگی است که کارکرد واحدی دارند و

رشد و رونق فرهنگی بدون فراهم ساختن زمینه‌های توزیع عادلانه و بهره‌مندی مردم از کالاها و خدمات فرهنگی و هنری در چارچوب اصل حاکمیت مصرف‌مسیر نیست. لذا دولت‌های مدرن با استفاده از علم اقتصاد، برای تحقق اقتصاد رفاه و جامعه برخوردار و شاداب، تنظیم تولید و عرضه کالاها و خدمات فرهنگی و مدیریت بهینه منابع، مدام سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی می‌کنند و از طریق اعمال سیاست‌های کنترلی همچون برقراری معافیت‌های مالیاتی و هدفمند کردن پرداخت یارانه در پی حصول تعادل و برقراری عدالت اجتماعی هستند. بر اساس نظریات نئوکلاسیک‌ها، برای تحلیل ابعاد اقتصادی فعالیت انسانی، علم اقتصاد به شاخه‌های گوناگونی تقسیم شده است و روش‌شناسی اقتصادی در شکل رویکرد انتخاب به یک پارادایم عام در علوم اجتماعی بدل شده که تمامی حوزه‌های افکار انسان را در بر می‌گیرد. نگرش اقتصادی به فرد و هنر به دنبال تحلیل اقتصادی مناسبات حاکم بر تولید و مصرف بخش‌های مختلف فرهنگ و هنر و حمایت از حقوق معنوی است. اگرچه این نگرش در کشورهای توسعه یافته، برای فهم نسبت فرهنگ و اقتصاد به مثابه یک روش شناختی به بلوغ رسیده است، اما در کشورهای در حال توسعه در مراحل جنینی به سر می‌برد.

با کشف روابط اقتصاد و فرهنگ و ارائه مدل کارآمد توسعه پایدار، راه برای رونق و شکوفایی فرهنگ هنری هموار می‌شود. بنابراین با ارزیابی و قضاوت ارزشی از اقدام‌ها و فعالیت‌های فرهنگی آثار اقتصادی، این فعالیت‌ها تحلیل می‌شود. برای مدیریت راهبردی فرهنگ، اصلاح ساختاری در حوزه فرهنگ و

تعیین کننده فرهنگ و روابط اجتماعی می‌باشد.

اگر ارزیابی اثر فرهنگ بر اقتصاد مورد نظر باشد باید هنگام تعریف فرهنگ، بر ویژگی‌هایی متمرکز شویم که افراد از نسل‌های گذشته به ارث می‌برند و قدرت چندان در تغییر آن‌ها ندارند. افراد کنترل بسیار اندکی بر فرهنگ خود به نسبت دیگر سرمایه‌های اجتماعی خود دارند.

در بررسی تأثیرات فرهنگ بر اقتصاد ویژگی‌هایی را به عنوان فرهنگ و به صورت برون‌زا در نظر گرفتیم و تأثیر آن را بر کارکردهای اقتصاد بررسی نمودیم. همچنین این نتیجه حاصل شد که متغیرهایی که به عنوان نمایانگرهای فرهنگ در نظر گرفته بودیم خود مستقیماً تحت تأثیر روابط اقتصادی قرار داشتند. در شرایطی می‌توانیم رفتاری را به فرهنگ نسبت دهیم که امکان درون‌زا کردن آن را نداشته باشیم یا به عبارتی توضیح اقتصادی قابل قبولی برای آن رفتار در دست نباشد، یا هنگامی که قصد مقایسه رفتار دو گروه را داریم تنها در صورتی می‌توانیم آن را به فرهنگ آن‌ها نسبت دهیم که در حالتی که تمام متغیرهای توضیحی برای هر دو گروه یکسان بوده، مشاهده شود که رفتارها متفاوت است.

زمانی که بحث‌های اقتصادی و سیاست‌گذاری آن مطرح می‌شود، بایستی رابطه فرهنگ و اقتصاد خوبی مدنظر قرارگیرد. پدیده‌هایی از جمله ضایعات فراوان نان، استفاده زیاد از گاز، برق، آب و یا حتی بی‌میلی به پس‌انداز در کشور وجود دارد، بایستی از یک طرف تلاش خود را در جهت فرهنگ‌سازی و پایه‌ریزی فرهنگ مصرف

کم و صرفه‌جویی به کار بریم و از طرف دیگر توضیح دقیق اقتصادی در مورد چنین رفتارهایی بایستی مطرح شود و با تغییر شرایط (از جمله افزایش قیمت) رفتار افراد را تحت تأثیر قرار داد، یعنی برای عملیاتی شدن برنامه‌ها بایستی از یک طرف مهندسی فرهنگی صورت گیرد و در عین حال از اصول اقتصادی نیز کمک گرفته شود.

واژه‌های «فرهنگ» و «فرهنگ‌سازی» کاربردهای فراوانی دارند به طوری که واژه اول در توضیح پدیده‌ها و واژه دوم به عنوان راهکار اساسی مدنظر قرار می‌گیرد، بنابراین جهت مهندسی فرهنگی مسائل اقتصادی ابتدا بایستی پدیده‌ها را بخوبی شناسایی نمائیم و پس از آن فرهنگ‌سازی نمائیم تا بتوانیم راهکارهای صحیح برای اصول اقتصادی در نظر بگیریم. در این راستا راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شود:

- بحث فرهنگ، ابعاد و اهمیت آن در سطوح کلی آموزش در دوره‌های مختلف تحصیلی مورد توجه قرار گیرد و در کتب درسی نیز گنجانده شود.

- در رسانه‌های عمومی کشور بخصوص صدا و سیما در زمینه فرهنگ‌سازی بخصوص در امور اقتصادی به طور مرتب فعالیت صورت گیرد.

- با توجه به حوزه‌های وسیع فعالیت‌های اقتصادی و ملموس بودن برای افراد جامعه بایستی فرهنگ‌سازی لازم در چگونگی برخورد با مسائل از طرف سیاستگذاران و مجریان مدنظر قرار گیرد.

- بر فرهنگ کار، تلاش و پشتکار بایستی تأکید زیادی شود چون نقش

زیادی در افزایش رشد و توسعه اقتصادی دارد.

- امروزه در بحث توسعه ابعاد مختلف مدنظر قرار دارد که یکی از مهمترین آنها توسعه اقتصادی است، اما کشورهای در اجرای برنامه‌های توسعه موفق هستند که مهندسی فرهنگی لازم برای رسیدن به توسعه همه جانبه و پایدار را فراهم نمایند. در این راستا سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان بایستی علاوه بر شاخص‌های کمی که بسیار اهمیت دارد به شاخص‌های کیفی و نیازمندیهای متنوع انسانها توجه نمایند.

- با توجه به اینکه الگوی توسعه ای متناسب با کشور ایران متفاوت از دیگر کشورها می‌باشد بایستی ضمن استفاده از تجربه الگوهای توسعه ای دیگر کشورها الگوی توسعه‌ای که مبتنی بر فرهنگ اسلامی باشد طراحی شود و افق‌ها و جهت‌گیری‌های برنامه بر اساس اقتصاد اسلامی باشد. ■

منابع:

- اینترنت سایت <http://www.Tabadolnazar.com>
<http://www.Iran.Newspaper.com>
- اینترنت سایت <http://www.mim.gov.ir>
- دیویس استانی، ترجمه دکتر ناصر میرسپاسی (۱۳۷۲)، مدیریت فرهنگ سازمان.
- رضائیان علی (۱۳۷۶) تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم، انتشارات سمت.
- روزنامه سرمایه، ۸۶/۳/۱۶
- شورای فرهنگ عمومی کشور، ۱۳۸۱.
- گرانیپایه، بهروز. (پاییز ۱۳۷۷)، طرح سامان‌دهی نظریه و فرهنگ، چاپ اول انتشارات شریف.
- مرکز اطلاع‌رسانی صنایع و معادن ایران، ۱۳۸۶
- VRIES. P. H.H, "The role of culture and institutions in economic history: can economics be of any help?"
- Thirlwal A. P. (1999) "Growth and development" MACMILLAN PRESS LTD.



مهندسی فرهنگ در حوزه اقتصاد

دکتر جمشید عدالتیان شهریار
عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

در رابطه با فرهنگ و اقتصاد به ویژه در مورد تاثیر متقابل عناصر فرهنگی و عوامل اقتصادی بر هم؛ مقالات و تحقیقات زیادی نوشته شده است، در اکثر این مباحث انسان های مفروض یا انسان اقتصادی و یا انسان اجتماعی بوده اند. انسانها در حالت تعادل در جامعه می توانند زندگی کنند و در عدم تعادل زندگی آنها غیرممکن می شود.

اما آنچه تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است مقایسه این دو انسان مفروض با هم می باشد. در این مقاله در مرحله نخست سعی شده این انسانهای مفروض براساس عوامل نظم دهنده و هماهنگ کننده جامعه شناسان و اقتصاددانان یعنی نرم و بازار با هم مقایسه شوند و نتیجه گرفته شود این انسانها مفروض در بهترین حالت فقط انسانهای استثنایی از انسان واقعی هستند. آنگاه تصویری از انسان واقعی ارایه شده است. انسانی که هم اجتماعی است و اقتصادی و با نهادینه کردن بعضی از نرم‌ها، تمایلات و علایق او شکل می گیرد و براساس زمینه های ذهنی و عینی بدیلها رفتار خاص اقتصادی را برمی گزیند.

آنگاه با وارد کردن این انسان واقعی در مدل "خودسازماندهی جامعه" و با در نظر گرفتن اینکه هم نرم‌ها و هم بازار هر دو رفتارهای انسانی را تحت تاثیر قرار می دهند، سعی شده است راه حلی برای مهندسی فرهنگی در حوزه اقتصاد ارایه شود.

مقدمه

انجام مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی بدون بررسی و تجزیه و تحلیل رابطه آن در حوزه اقتصاد اگر غیرممکن نباشد، بسیار مشکل است. در مورد رابطه فرهنگ و اقتصاد بسیار نوشته و بحث شده است و بسیاری نیز سعی کرده اند با وارد کردن عامل فرهنگ در رویکردهای اقتصادی به ویژه اقتصاد توسعه به توضیح چگونگی رشد و توسعه اقتصادی بپردازند. «بطور مثال می توان از نظریه ماکس وبر (۱۹۲۰) که اخلاق پروستانی را به عنوان منشا توسعه سرمایه داری مدرن معرفی می کند نام برد که صرف نظر از اعتبار تجربی اش معرف استدلال روش شناختی علمی مهمی است» (۱).

این نوع رویکرد بحث جدیدی را در علوم انسانی بازکرد و این سوال را پیش آورد که آیا بعضی از عناصر فرهنگ ها سدی در توسعه اقتصادی هستند؟ و بعضی دیگر؛ توسعه اقتصادی به ویژه توسعه سرمایه داری را تسریع می کنند؟

در چین و شوروی سابق سعی کردند ایدئولوژی سیاسی و اقتصادی خود را با تغییر در مولفه های فرهنگی تسریع کنند و یا بعد از دوران رنسانس بسیاری از عوامل فرهنگی جوامع پیشرفته کنونی که سدی در راه توسعه سرمایه داری بودن مورد پالایش قرار گرفته اند.

نظام سوسیالیستی و کمونیستی بدنبال آن بوده اند «انسانی اجتماعی» که نرمها و ویژه ای را پذیرا باشد را به وجود آورند و در سرمایه داری «انسان اقتصادی» که فقط رجحان های خود را می شناسد و براساس آنها حرکت و رفتار می کند را در مدل های اقتصادی

خود مفروض کنند.

در این مقاله سعی می شود در مرحله اول این انسانهای مفروض جامعه شناسان و اقتصاددانان براساس مکانیزم هماهنگ کننده یعنی: بازار و نرم با هم مقایسه شوند و در نتیجه از این مقایسه تصویری از «انسان واقعی» در علوم انسانی ارایه گردد و براساس رویکرد ((خودسازماندهی)) به این امر پرداخته شود. از کجا و چگونه می توان به مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی در حوزه اقتصادی بر مبنای این انسان واقعی پرداخت؟

البته از آنجا که افقهای استفاده از چنین اندیشه نوینی بسیار گسترده است و در این مقاله نیز امکان آن نیست به همه ابعاد آن پرداخت، لذا هدف اصلی مقاله باز کردن بحث اولیه در این مورد خواهد بود.

نرمها و بازارها به عنوان مکانیزم هماهنگ کننده رفتار انسانها بسیار تعجب آور است و چقدر تفاوت در نوع و روش جامعه شناسان و اقتصاددانان که روابط اجتماعی و نظم را تجزیه و تحلیل می کنند وجود دارد؟

جامعه شناسان عقیده دارند هر چقدر که نرمها استاندارد نشده باشند به همان اندازه نیز بی نظمی وجود خواهد داشت. اقتصاددانان ادعا می کنند که هر چیزی که از طریق مکانیزم بازار نظم داده نشده باشد، بدون اثر بوده و مانع بهره وری و توسعه اقتصادی است. این دو زاویه دید متفاوت در مورد نظم و روابط اجتماعی نتیجه تفاوت اعتباری آنها از «تصویر انسان» می باشد. انسان اجتماعی یاد میگیرد و نهادینه می کند، او می کوشد نقش خود را با علاقه وافر بازسازی کند، چرا که خوشبختی

را در کم کردن اختلاف بین آنچه باید باشد و هست می یابد. انسان اقتصادی استفاده خود را از منابع به حداکثر می رساند و همیشه یک امکان جدید برای رفع نیازهای خود می یابد. شاید این شرح کوتاه تفسیری بد و ناعادلانه باشد - که اینطور نیز هست - ولی این شرح کوتاه واقعیت دارد. به همین دلیل نیز شگفت انگیز نیست که بحث و گفتگو بین جامعه شناسان و اقتصاددانان براساس «نرم، مجازات، نقش» و «بازار، قیمت، میل» خیلی به سختی امکان دارد. اگر هم گفتگوی بین این دو وجود آید، در این حالت اقتصاددانان، جامعه شناسانی را می بینند که به سختی در صحرای فقیرانه اندیشه خود گام بر می دارند و جامعه شناسان هم اقتصاددانانی را می بینند که با سرعت زیاد ولی نادرست گام در ساختمان پیچیده خود برمی دارند.

آیا هنوز راه حلی وجود دارد؟ پاسخ این است «شاید». اما برای این امر ضرورت دارد که مکانیزمهای هماهنگ کننده از طریق نرمها و از طریق بازار به طور دقیق با هم مقایسه شوند تا تفاوتها آشکار شود و مشخص گردد چرا و کجا این تصویر انسان اعتباری با یکدیگر تفاوت دارند؟

روابط متقابل اجتماعی در یک دنیا کمیابی منابع یعنی اینکه جمعی باهم یا علیه هم بودن و در این حالت مشکل هماهنگی و اختلافات بوجود می آید، در واقع مشکل نظم مطرح می شود. از آنجا که اینگونه روابط و رفتارهای اجتماعی بسیار متنوع می باشند بی فایده به نظر می آید که در اینجا دقیقا آنها را بشکافیم. در این شرایط و براساس هدف مقاله می توان چند اندیشه و تفکر پایه ای به ما یاری رساند تا بتوانیم به یک جمع بندی

صحیح نزدیک شویم.

اگر از زاویه نظم به روابط و رفتارهای اجتماعی پیچیده بنگریم دو امکان وجود دارد:

۱ - عملکرد و رفتاری که هر کس در شرایط معین انجام می دهد از قبل مشخص شده باشد.

۲ - هر عملی مجاز است به شرطی که عملکردی که متوجه دیگری است با پرداخت بها به او جبران شود.

اولین امکان یعنی هماهنگی براساس نرم‌ها و دومین امکان یعنی هماهنگی از طریق بازار. مقایسه این دو امکان اگرچه تفاوتی را نشان می دهد ولی جنبه مشترک نیز دارد.

انسانی که همه نرم‌ها را پذیرفته و حتی در خود نهادینه کرده معمولا انتظار وقوع یک عمل یا عدم انجام عملی دیگر را درک می کند. نرم‌ها از امکان عملکرد متعدد و متنوع، عملکردهای مشخصی را تشویق و دیگر اعمال را طرد می کنند. با استانداردشدن این نرم‌ها اطمینان از نظم افزایش می یابد. هر فردی می داند چه چیزی را اجازه دارد انجام دهد و چه چیزی را دیگران اجازه دارند انجام دهند، لذا اطمینان پیدا می کند که چه عملی می تواند به وقوع بپیوندد و چه عملی نه. او می داند هر عملش چه هزینه هایی برای او دارد و همینطور مطلع است که اگر دیگری نرمی را رعایت نکرد چه مجازاتی یا هزینه ای را باید بپردازد. لذا هر عضو جامعه براساس این نرم‌ها می داند که در هر شرایطی از دیگران انتظار چه رفتاری را باید داشته باشد و از این طریق او می تواند براساس انتظار رفتار از دیگری، برنامه ریزی کرده و عمل کند و خودش را در مقابل رفتارهای غیرمعمول محافظت کند. بدین ترتیب

رفتارهای خاص و مشخصی شکل می گیرد و شناخت از نرم‌ها رفتارهای مختلف را هماهنگ می کند و بدین ترتیب در سطح کل جامعه بین روابط اجتماعی نظم برقرار می شود. در این شرایط هر عضو جامعه بر سر انتخاب یک دو راهی قرار دارد: یا نرم‌ها را می پذیرد یا اینکه آنرا نپذیرفته و انتظار مجازات باید داشته باشد. در این حالت اعضا جامعه نیز تا حدودی استقلال عمل نیز خواهند داشت چرا که او از طرف اعمال خودسرانه دیگران محافظت می شود. این حفاظت در سیستم مجازات نهفته بوده، مجازاتی که به اندازه کافی اثرات ترساندن در آن لحاظ شده باشد.

اکنون می توانیم دنیایی را تصور کنیم که در آن همه رفتارها و عملکردها از طریق نرم‌ها هماهنگ شده باشد. در این صورت انسان در این مدل کسی است که کاملا خود را با نرم‌ها تطبیق داده تا خود را از مجازات های احتمالی دور نگه دارد. در این مدل فکری رفتارها و عملکردهای انسانی یکسان سازی می شوند. برای تشریح مدل مذکور کفایت عناصر: نرم، مجازات، نقش و عکس العمل را در نظر بگیریم و مدل کامل است.

در این مدل خود انسان حذف شده است و از طریق انتظارات جایگزین شده است. در اینجا ما انسانی اجتماعی داریم که در وجود او از خود انسان خبری نیست. مستاجری است که مکان استاندارد شده ای را در اختیار دارد که جامعه براساس عملکرد او در اختیارش گذاشته است.

اما در دنیای اقتصاددانان؛ بازارها عملکردها را هماهنگ می کنند و در این دنیای اقتصادی در معامله ها بین اعضا ارزشهای برابر با هم مبادله می شود. هر

کس زحمات دیگری را با پرداخت قیمت آن جبران می کند. قیمت در این مدل وسیله ای برای برابر کردن ارزش ها بکار گرفته می شود و از آنجا که رفتار هر کس از طریق جبران زحمات او از طرف دیگر تامین می شود لذا می توان انتظار رفتارهای خاص را از اعضای جامعه داشت.

از طرف دیگر باز بدلیل ارزش گذاری هر رفتاری که از طرف اعضای جامعه انجام می گیرد می توان انتظار رفتارهای مشابه با ارزشهای مشابه را داشت.

هر عملکردی در این مدل دارای ارزش بازار می گردد و این ارزش گذاری احتمال وقوع رفتارها غیرمترقبه و غیرمعمول و متفاوت را در شرایط مشابه کاهش می دهد.

از طریق ارزش گذاری برای عملکردهای مختلف نظم بوجود می آید، هر فرد ارزش هر عملکرد را می شناسد و می تواند بین عملکردها و رفتارهای مختلف تصمیم گرفته و یکی را انتخاب کند. در واقع انسان مستقل و آزاد است و از آنجا که رفتار دیگران در مقابل او نیز باید جبران شود لذا در مقابل رفتارهایی که از دیگران انتظار ندارد محافظت می شود (البته باید در نظر داشت برای مستقل عمل کردن هر فرد باید منابع کافی در اختیار باشد).

حال دنیای اقتصاددانان را مدنظر بگیریم. در این دنیا هر عملکردی و رفتاری از طریق بازار هماهنگ می شود و تعادل و نظم از طریق قیمت ایجاد می شود. در این دنیا انسان اقتصادی مفروض ما کسی است که کاملا مستقل و آزاد عمل می کند و برای اعمال خود فقط باید تمایلات خود را در نظر بگیرد. برای تشریح این مدل کفایت که

عناصری مانند « تمایلات و ثروت » را در نظر بگیریم. انسان اقتصادی، انسانی آزاد است که خودخواهانه بدون هرگونه تنفر و عشق و احساس فقط تمایلات خود را در استفاده کردن از منابع تحقق می بخشد و با انسانهای دیگر فقط رابطه ای در حد مبادله ارزشهای برابر برقرار می کند.

با آنچه در فوق گفته شد اگرچه نه خیلی دقیق ولی تا حدود زیادی اختلاف پایه ای نظرات و مشترکات هماهنگی و نظم از طریق مکانیزم نرم و بازار روشن گردید و همچنین نشان داده شد که انسانهای مفروض در هر دو گونه تفکر چگونه انسانهایی هستند. بدین ترتیب دیگر جای شگفتی نیست که چرا اقتصاددانان و جامعه شناسان جوامع را این قدر با تفاوت زیاد مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار می دهند و مشکل تفاهم با یکدیگر دارند، (البته با فرض اینکه انتخاب هر کدام از این انسانها مفروض انتخاب دیگری را منتفی کند). تفاوت اصلی این دو مدل را جمع

نرمها نظم داده شود. از طرف دیگر اگر در مدلمان از خود انسان آغاز کنیم، باید این انسان را شکل داد و اعمال او را توجیه کرد و باید اعمال انتخاب شده از طرف او را نظم داد. لذا هماهنگی از طریق نرمها حذف می شود و هماهنگی و نظم از طریق بازار جایگزین آن می شود. حال برای اینکه حداقل تا حدی مشترکات این دو دیدگاه مختلف را بیابیم ضروری است که نه فقط به اعمال و عکس العملها بپردازیم بلکه باید خود انسان را مورد مطالعه قرار دهیم، چیزی که در قسمت بعدی این مقاله انجام می گیرد.

مجازات، قیمت و عملکرد فرد

انسان اجتماعی و انسان اقتصادی دو شخصیت تشدید شده در خود دارند. انسان اجتماعی به طور کامل بایدها و نبایدها و ارزش های فرا فردی را در خود نهادینه کرده است و این امر نیز به نفع اوست و رضایت ویژه ای از این طریق کسب می کند. انسان اقتصادی در خود یک سیستم ارزش گذاری دارد، سیستمی

می کند و انسان اقتصادی براساس نرمهای وجودی خودش. چرا انسان اقتصادی چیزی از جامعه را در خود نهادینه نمی کند و چرا انسان اجتماعی فاقد آرزوها و تمایلات شخصی است؟ پاسخ به این سئوالات در نقش های مختلفی که هر کدام از این انسانهای مفروض باید انجام دهند، نهفته است: انسان اقتصادی با دیگر اعضا جامعه فقط از طریق بازار و قیمت ارتباط پیدا می کند و نفوذ دیگری بر دیگر اعضا جامعه ندارد. رفتارها و عملکردها در این حالت به صورت کالاهای کمی تعبیر می شوند و از طریق قیمت گذاری مبادله می شوند. رفتار هر انسان اقتصادی بصورت یک عرضه کننده و یا تقاضاکننده تجلی می یابد و پایه این رفتار تمایلات و علاقه فردی است و به شخص این امکان را می دهد که رفتارها و عملکرد دیگران را از طریق قیمت، ارزش گذاری کند.

برخلاف انسان اقتصادی، انسان اجتماعی با انسانهای دیگر قدری پیچیده تر ارتباط برقرار می کند. او انتظار رفتار مشخصی را از دیگران دارد و این انتظار رفتار را آشکار می کند و فشار می آورد که این نوع رفتار انجام گیرد. از این طریق اجبارها، بایدها و نبایدها تحمیل می گردد. در هر حال انسان اقتصادی، رفتاری کالا گونه دارد که آنرا آزادانه مبادله می کند و انسان اجتماعی تحت بایدها و نبایدها؛ رفتارهای مختلف و فراوانی دارد و اگر رفتاری و یا عملکردی که نرم نشده را انجام دهد باید منتظر مجازات از طرف دیگران باشد. نوع مجازاتها نیز با یکدیگر فرق دارد: اگر تخطی او در مورد رفتارهایی که معمول در جامعه است که به آن عادت داریم شاید فقط باعث تعجب شود و اگر کسی غیرمعمول رفتار کرد

انسان اجتماعی براساس نرمهای جامعه که در خود نهادینه کرده است عمل می کند و انسان اقتصادی براساس نرمهای وجودی خودش

بندی می کنیم: اگر ما در مدل خود با عمل ها و عکس العمل ها آغاز کنیم بدین گونه راه را برای نرمها برای هماهنگی رفتارها و اعمال باز می کنیم و خود انسان از ساختمان مدل خارج می شود. اعمال و عکس العمل ها باید از طریق

که کاملاً مستقل از دیگر سیستم های ارزش گذاری دیگران است. معیار رفتار انسان اقتصادی فقط بر مبنای منافع و استفاده شخصی او است. به عبارت دیگر انسان اجتماعی براساس نرمهای جامعه که در خود نهادینه کرده است عمل

و کسی سعی نکرد او را به رفتارهای معمول سوق دهد در این صورت از آداب و سنت صحبت می‌کنیم. اما اگر تعهد به یک نرم اهمیت زیادی داشته باشد در نتیجه عکس‌العمل خیلی شدید خواهد بود و فرد خاطی به گونه‌ای مجازات می‌شود.

انسان اجتماعی نقش دوگانه‌ای دارد یعنی اینکه باید به اجرای نرم‌ها متعهد باشد و از طرف دیگر تحطی‌کنندگان را مجازات نماید.

واقعا چه انگیزه و دلایلی وجود دارد که تعهد به اجرای نرم‌های را احتمال بیشتری می‌دهد؟

اولاً: در این حالت یک نوع مصونیت ایجاد می‌شود، چرا که در غیر این صورت در وضعیت‌ها و شرایط مختلف کسی نمی‌تواند تمامی رفتارها و عملکردها و نتایج آنرا پیش‌بینی کند، او یاد می‌گیرد که بهترین عمل را در شرایط مشابه انجام دهد و بدین‌گونه رفتارهای مشابه شکل می‌گیرد.

ثانیاً: انسان رفتار دیگران را مشاهده می‌کند و بهترین آنها را می‌پذیرد و آنرا انجام می‌دهد و اگر این رفتار همگانی شود، تبدیل به استاندارد (یک نرم) می‌گردد و هر چه احتمال اجرای آن رفتار افزایش یابد تحطی از آن رفتار نیز با مجازات سنگین‌تر روبرو خواهد شد.

ثالثاً: رفتار و عملکردهای پذیرفته‌شده توسط همگان که به آن ارزش بیشتری داده می‌شود نهادینه می‌گردند و بعنوان اخلاق در ذهن افراد جامعه جا داده می‌شوند. در این حالت فرد فقط به محاسبه مجازات و عکس‌العمل‌های دیگران نمی‌پردازد بلکه احساس پشیمانی، سرزنش، عذاب وجدان و شرم در مقابل دیگران می‌نماید حتی اگر دیگران عکس‌العملی

نشان ندهند.

در نتیجه هر فرد براساس نرم‌های پذیرفته‌شده جامعه عمل می‌کند، زیرا که رفتار تعیین شده برای او مفید است و مزایایی دربر دارد (نرم‌ها به عنوان موانع نمی‌باشند) و یا اینکه او این نرم‌ها را با سرعت و خودکار انجام می‌دهد (نرم به عنوان عادت) و یا او از مجازات می‌ترسد (نرم بعنوان مجازات و محدودکننده رفتارها) و در آخر اینکه او نرم‌ها را بعنوان وظیفه می‌بیند که خود را به انجام آن موظف می‌داند (نرم به عنوان اخلاق و سنت).

انسان اقتصادی با دیگران فقط رابطه مبادله‌ای دارد، او هزینه مورد انتظار را محاسبه می‌کند و تصمیم می‌گیرد که عقلایی رفتار کند و یا نه؛ بطور مثال وقت شناس نباشد، حقه باز باشد، دزدی کند، مالیات ندهد، توهین کند، از نظر او این‌گونه رفتارها می‌توانند درست باشند چرا که کوچک‌ترین نوع روابط اجتماعی را در خود نهادینه نکرده است، او چیزی مانند خجالت، شرم، حیا، اخلاق و آداب را قبلاً برای خود حل کرده است. برای او دنیا یک فروشگاه بزرگ است.

اما انسان اقتصادی؛ چگونه ضرر و زیان احتمالی از طرف دیگران به خود را کنترل می‌کند؟ از طریق تعریف دقیق قوانین مالکیت. از طریق قوانین مالکیت به نرم اجتماعی می‌رسیم و بدین‌گونه رفتارها و عملکردها باید از قبل تعریف شده باشند و لذا از دایره رویکرد انسان اقتصادی خارج می‌شویم.

جمع‌بندی اینکه انسان اقتصادی و انسان جامعه‌شناسان هر دو نمی‌توانند در حالت تعادل و واقعی وجود داشته باشند و از «انسان واقعی» بسیار دور هستند.

انسان اقتصادی در حد حمل‌کننده نیازها مشروع و غیرمشروع تنزل پیدا می‌کند و انسان اجتماعی، انسانی است که نیازهای فردی و قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست داده در جامعه نرم‌هایی از بین می‌رود و نرم‌های جدید ایجاد می‌شود در اینصورت انسان اجتماعی باید خیلی سریع با جهان پیرامون خود منطبق شود که غیرممکن است او هیچ نیازی خارج از استانداردها و قواعد و نرم‌ها را نمی‌جوید.

در نظامهای سوسیالیستی و کمونیستی چین و شوروی سابق سعی شد که مهندسی فرهنگی از انسان واقعی، یک انسان اجتماعی بوجود آورند تا ایدئولوژی سیاسی و نرم‌های به او تحمیل گردد و به همین دلیل نیز شکست خورد. در جامعه سرمایه‌داری نیز سعی می‌شود مهندسی فرهنگی بر مبنای انسان مفروض اقتصادی شکل بگیرد و اصطلاحات مانند آزادی - انتخاب - بهره‌وری و غیره بکار گرفته شود. این نوع جوامع که به نرم‌ها و ارزش و باورها فقط از دید منافع و تمایلات شخصی افراد توجه دارند نیز محکوم به شکست هستند.

در اینجا این سوال مطرح می‌شود: چرا نمی‌توانیم یک "تصویر انسانی اعتباری" را داشته باشیم که صفات هر دو انسان مفروض اجتماعی و اقتصادی را در خود داشته باشد و نمودی از انسان واقعی باشد؟

به این سوال در قسمت بعدی می‌پردازیم.

"انسان اجتماعی اقتصادی"

این انسان را چگونه باید شکل دهیم و چه صفاتی را باید به او نسبت دهیم

که به عنوان یک فرد مفروض در مدل ما هم از طرف اقتصاددانان و هم جامعه شناسان مورد اقبال قرار گیرد؟

در کتب علمی برای این سوال پاسخ های فراوانی را می توانیم بیابیم که تقریباً در همه این پاسخ ها سعی شده است از طریق علم روانشناسی یعنی با نسبت دادن متغیرهای روانشناسی به انسان جامعه شناسان او را کامل نمایند و رفتارهای غیر عقلایی او را توجیه نمایند. بدین طریق قسمتی از روابط اجتماعی به درون خود انسان نقل داده شده است و پیچیدگی روابط اجتماعی و اقتصادی به پیچیدگی درون و روان انسان انتقال یافته است. این طرز تلقی زمانی برای توجیه رفتارها و رابطه های اجتماعی می تواند مفید باشد که انسان جامعه شناسان و اقتصاددانان این صفت اختیار انتخاب را داشته باشند و رفتار خود را بتوانند با دیگر انسانهای جامعه مطابقت دهند. از آنجایی که انسانها به یکدیگر وابسته هستند، لذا روابط متقابل آنها نسبت به همدیگر اهمیت می یابد و از آن صحبت می کنیم؛ در واقع از کسی صحبت می کنیم که می خندد^۱ از کسی که یک نوشابه می خورد (کس دیگر نمی خورد)^۲ از کسی که فریاد می زند^۳ از کسی که دیگران را تمسخر می کند^۴ از کسی که حق تقدم دیگری را در رانندگی رعایت نمی کند و نظایر آن. در نتیجه دیگر این موضوع که چه رفتاری و اعمالی دیگران دارند، نمی تواند مهم نباشد چرا که رفتارها و اعمال آنها بطور مستقیم یا غیر مستقیم به صورت منفی یا مثبت بر روی سطح رفاه (مادی و روحی) ما اثر می گذارد.

وضعیتی که کسی به نتایج عمل و رفتار خود برای دیگران نیاندیشد

"مطمئناً" وضعیتی نیست که کسی از آن راضی باشد. هر کس مایل است که بعضی از اعمال و رفتارها انجام پذیرد و بعضی نه. از طریق تطبیق همگانی (یاد گرفتن) رفتارهای مطلوب و ممنوع شکل می گیرد و بدین گونه هر کس زندگی خود را در مقابل همه محافظت می کند و از این رهگذر (نرمها) بوجود می آید که بعضی اعمال را تشویق و بعضی را تنبیه می کند. برای ایجاد یک محیط مطلوب و مناسب در جامعه قانون وضع می شود^۵ به طور مثال اگر کسی اموال دیگری را بدون اطلاع و رضایت او تصاحب کند دزد نامیده و مجازات می شود.

اگر افراط گونه جمع بندی کنیم باید بگوییم در جامعه بعضی از رفتار و اعمال باید انجام گیرد و بعضی اعمال و رفتار باید ترک شود و امکان جانشینی برای رفتارها و اعمال وجود ندارند مثلاً کسی اجازه ندارد چندین بار بیشتر در سمت چپ رانندگی کند، یا در محیطهای عمومی که سیگار ممنوع شده است کمتر سیگار بکشد و یا اینکه می تواند دزدی کند اگر شغل خاصی داشته باشد. در نتیجه عمل و رفتارها استاندارد می شوند برای اجرای آن، قاعده جبران کردن تعیین می شود: همه اعمال و رفتارها که فرد امکان انجام آن را دارد می تواند انجام دهد ولی باید آثار آن را نسبت به دیگران جبران کند و نتیجه گیری کرد که اعمال و رفتارها بدون دخالت خود اشخاص، استاندارد شده اند. این استدلال به دو دلیل درست نیست: اولاً^۶ در آن به بدیلهای توجه نشده است و در نظر گرفته نشده که نرمها هزینه هر بدیل رفتاری را تغییر می دهند و به آنها اعتبار می بخشند. ثانیاً^۷ هر نرم به صورت انتزاعی در

جامعه وجود ندارد بلکه مجموعه هایی از نرمهای مرتبط به هم در جامعه وجود دارند و با هم باعث تغییر و تعیین هزینه های بدیلهای مختلف رفتاری می گردد و به آنها اعتبار می بخشند به هر حال خاصیت هماهنگ کننده نرمها اگر وابسته به این باشد که انسان آنها را پذیرفته و اجرا کند ولی خود در به وجود آوردن آنها نقشی نداشته باشد طرح یک رویکرد در حالت تشدید شده است.

مقابلاً^۸ با ادعای انتخاب آزاد و اثبات اینکه هماهنگی و نظم از طریق بازار باعث می شود همه افراد رفتار و عملکرد خود را تا زمانی تغییر می دهند تا اینکه هزینه ذهنی هر رفتاری برابر با هزینه عینی آن رفتار شود، نمی توان نتیجه گرفت مکانیزم هماهنگ کننده بازار بهترین ابزار است. چرا که اصل و قاعده جبران کردن اثرات رفتاری هر کس در مقابل دیگری نمی تواند صد در صد اجرا گردد و همیشه احتمال حقه بازی و دزدی وجود خواهد داشت و از طرف دیگر تمایلات اشخاص بدنبال تغییر روابط اجتماعی در حال تغییر است.

در دنیای واقعی، انسان واقعی یک خاصیت ویژه دارد که انسانهای جامعه شناسان و اقتصاددانان ندارند: او قادر است رفتار خود را با دیگران از طریق قراردادهای رسمی و غیر رسمی، صحبت و حرکات چهره و نظایر آن تطبیق دهد. بدین گونه نیز می توان رفتارهای او را در جامعه به دو گونه تقسیم کرد: رفتارهایی که متوجه رفع نیازهای اوست و اعمالی که متوجه هماهنگ کردن رفتارها و اعمال با دیگران می شود.

اکنون ما برای مدل رویکرد فکری خود دارای یک تصویر از انسان واقعی هستیم که برخلاف همکاران خود یعنی

انسان جامعه شناسان و اقتصاددانان قادر است که رفتارهای خود را با انسانهای دیگر مطابقت دهد و نه اینکه فقط از طریق مکانیزم اجبارها و بایدها و نبایدها و یا با ارزش گذاری از طریق بازار.

انسان واقعی در جامعه بطور مستمر روابط خود را با دیگران بهبود می بخشد و تمایلات و آرزوهای شخصی او نیز بطور مستمر در حال تغییر است و بدین گونه با خودش نمی تواند به هماهنگی برسد.

انسان واقعی دارای تمایلات و آرزوهایی است که در خود نهادینه کرده و این تمایلات درونی او به روانشناختی او مربوط می شود. تمایلات و علایق او نتیجه انعکاسی از تجربه کردن کارها و نتایج رفتارهای خودش و مشاهده رفتارها و نحوه عمل کردن دیگران بر اساس نرم‌ها می باشد. لذا از طریق نهادینه کردن این علایق و تمایلات هر فرد وابسته به رفتار دیگران می شود و تمایلات و علایق درونی در روابط اجتماعی نمود پیدا می کند. اکنون این انسان ابعاد دیگری می یابد، او می تواند صحبت کند، حسد ورزد، عشق ورزد، تنفر ورزد، افسرده شود، بی انگیزه باشد و نظایر آن. او از طریق نرم‌های نهادینه شده در خودش عمل می کند و دارای شخصیت می شود و برای خود عادت بوجود می آورد تا تمایلات درونی خود را نظم بدهد. او ممکن است بعضی از نرم‌ها را زیر پا گذارد، چرا که هزینه آن برایش کمتر از هزینه تعهد به آن نرم است.

او خود را با بعضی از معیارهای ارزشی می سنجد و به بعضی از ارزشها بها نمی دهد او دیگر مثل انسان جامعه

شناسان و اقتصاددانان نیست زیرا دارای احساسات است و یاد می گیرد و به خاطر می سپارد.

اکنون خود انسان اهمیت پیدا می کند و اگر چه در روابط اجتماعی و اقتصادی بدلیل قدرت کالاها و قدرت دیگر انسانها محدود می شود ولی بجای آن این توانایی را دارا می شود که با انسانهای دیگر همکاری کند و از این طریق برای خود یک ساختار شخصیت اجتماعی بوجود آورد و او یک موجود اجتماعی می شود که قادر است خود را اداره کند.

در جامعه سرمایه داری سعی می شود مهندسی فرهنگی بر مبنای انسان مفروض اقتصادی شکل بگیرد

تمایلات و علایق در واقع نرم‌های نهادینه شده ای هستند که تا حدودی با لذت و عذاب ارتباط دارد.

تمایلات، منابع و استفاده از آنها می توانند با هم هماهنگ یا بر ضد هم باشند. در نتیجه تمایلات که بصورت نرم‌های نهادینه شده اند، می توانند یک نفر را محدود کنند (اگر آن فرد براساس منافع خود چیز دیگری را تمنا داشته باشد).

این نوع تمایلات نهادینه شده که او را محدود می کند همانا آداب و اخلاق نامیده

می شود. شرم، عذاب، احساس تقصیر، عناصر مفید و مربوط به اخلاق و آداب و رسوم هستند که باعث رعایت و تعهد به اخلاقیات می شود. در حالیکه نرم‌های جامعه انسانی را به انسانی دیگر مربوط می کنند، نرم‌های نهادینه شده احساس و رفتارها را در درون یک شخص بهم پیوند می دهد. اولی روابط بین انسانها را هماهنگ می کند و دومی تمایلات و علایق را در درون فرد نظم می دهد.

بدین ترتیب انسان اقتصاددانان که نرمی را در خود نهادینه نکرده و فقط بر اساس منافع و منابع و استفاده از آنها عمل می کند و انسان جامعه شناسان که همه بایدها و نبایدها را در خود نهادینه می کند و خود انسان حذف می شود، حالت استثنایی از "انسان واقعی" مفروض مدل ما خواهند شد.

در هر صورت باید توجه داشت که انسان می تواند و باید تمایلات خود را محدود کند. او می داند در شرایط مشخص چگونه باید عمل نکند (عملی که می توانست انجام دهد ولی بدلیل عوامل بیرونی مانند قراردادهای یا عوامل درونی یعنی نرم‌های نهادینه شده در خود انجام نمی دهد). در واقع با افزایش هزینه عکس العملها انسانها خود را محدود می کند.

همچنین اخلاق و رسوم نهادینه شده می توانند جانشینی برای قوانین بیرونی مالکیت گردد. اما روشن است که در آخر امر این هزینه های بدیل ها خواهند بود که سرنوشت ساز برای ماندن بعضی از عناصر اخلاق، آداب و رسوم در بین انسانها می شوند و "رقابت و همکاری برای همیشه باقی می ماند."

از آنجایی که همه انسانها شبیه هم نیستند، پدیده شهرت بوجود می آید، بعضی به خوش قولی شهرت می

در مرزهای محدود و مشخص شده ای بکار گرفت یعنی برای تجربه و تحلیل حالت ویژه و نه بیشتر.

رویکرد " خود سازماندهی جامعه " با در نظر گرفتن تصویر انسان واقعی اکنون به تشریح یک مدل خودسازماندهی می پردازیم.

همانطور که در شکل ۱ ملاحظه می کنید هر انسان بر اساس امکان در دریافت اطلاعات و قدرت تجزیه و تحلیل از طبیعت و عوامل ساخته و پرداخته بشری (که ناشی از نظام اقتصادی با

مکانیزم هماهنگ کننده بازار و همچنین نرم‌ها که در اینجا همان قانون و فرهنگ

است)، بر اساس منافع خود و هزینه های مختلف بدیل‌های رفتاری، رفتار مشخصی را بروز می دهد که جمع این رفتارها

اثر می گذارد بر روی منابع تولید، جهت تولید و مصرف و این تاثیرگذاری بر روی بازار و نرم‌ها اثر می گذارد و

باز این عوامل بر روی رفتار انسانی و این چرخه ادامه می یابد. بر اثر تاثیر

این عوامل بر روی یکدیگر در طول زمان در هر جامعه به یک حالت "خود سازماندهی" می رسیم. در این حالت

فرهنگ یعنی نظام ارزشی و رفتارها با ثبات می شوند. این سازماندهی که در طول زمان شکل گرفته را نمی توان به

سادگی اصلاح و یا تغییر داد (مثلاً تغییر سیستم تولید از فنودالیسم به سرمایه داری با درد و زجر زیاد انجام گرفت).

در این مدل همانطور که ملاحظه می کنید، عامل نظم دهنده و هماهنگ کننده را هم بازار و هم نرم‌ها که همان فرهنگ

و قانون است در نظر گرفتیم و انسان در این مدل همان انسان واقعی است که دارای حق انتخاب است و با نهادینه کردن بعضی از نرم‌ها تمایلات و علایق

رفتارهای مختلف نمود پیدا کند، نرم‌ها رفتارها را هماهنگ می کند و این نرم‌ها از طریق تشویق و مجازات یا برجا می

مانند و رعایت می شوند و در این میان نرم‌هایی به مکانیزم بازار می توانند یاری رسانند که بهتر بعنوان هماهنگ

کننده و نظم دهنده رفتارها و اعمال انسانها عمل کنند. بازار جایی است که

در آن حق مالکیت مبادله می شود، لذا باید قبلاً نرم‌های خاصی بوجود آیند تا بتواند این مبادله مالکیت انجام گیرد.

♦

در مهندسی فرهنگی برای تاثیرگذاری بر روی رفتارهای اقتصادی مطلوب ضروری است که در مرحله اول تمرکز بر روی عناصر فرهنگی بنیادی گذاشته شود، تا از این طریق و با نرم‌های ایجاد شده، تمایلات و علایق افراد به گونه‌ای نظم داد که هم به نفع خود او و هم به نفع جامعه باشد

♦

اعمال و رفتارهای هر انسان در جامعه واقعی یا متوجه رفع نیازهای اوست و یا متوجه ارتباط با دیگران. او

این توانایی را دارد که تمایلات و علایق خود را تغییر دهد و خود این تمایلات و علایق از طریق نرم‌های جامعه که در

خود نهادینه کرده است شکل می گیرد. در هر صورت انسان مفروض اقتصاددانان و جامعه شناسان را می توان

یابند، بعضی به دروغ گویی، بعضی به صادق بودن و الی آخر... چرا که هر کس، انسانهای دیگر را بر اساس معیارهای خاصی قضاوت می کند، لذا نشانه‌ها

دارای اهمیت خاصی می شوند و با رعایت کردن یک نرم، انسان نتیجه می گیرد نرم دیگر نیز از طرف او رعایت خواهد شد.

اما آدم فرصت طلب در واقع همان انسان اقتصادی بسیار انعطاف پذیر بوده و فقط چشم به منافع خود دارد، او

نوع رفتار خود را بر اساس هزینه های جاری تنظیم می کند و چیزی از موانع درونی در خود را نمی شناسد که بتواند

بر هزینه های جاری رفتارهای او اثر بگذارند و انسان جامعه شناسان انسان میانگین جامعه است، اگر او را بشناسید

سیستم جامعه ای را خواهید شناخت که او در آن زندگی می کند. او هرگز نرمی را زیر پا نمی گذارد.

اجازه دهید جمع بندی کوتاهی بکنیم:

انسانهای مفروض اقتصاددانان و جامعه شناسان در جامعه و زندگی واقعی حالتی استثنایی هستند و در حالت تعادل وجود دارند و در عدم تعادل

نمی توانند توجیه کننده رفتارها و روابط اجتماعی و اقتصادی انسانها باشند.

انسان واقعی بصورت خنثی و بی تفاوت و بدون احساس رفتار نمی کند، بلکه او بر رفتارهای خود و رفتارهای

دیگران فعالانه اثر می گذارد. او بوسیله تمایلات شخصی و رفتارهای نرم شده شخصیت خود را شکل می دهد.

در تحکیم رفتارها و روابط متقابل قراردادهای نرم‌ها بی بوجود می آیند که هر نوع تخطی از این قراردادهای نرم‌ها

با هزینه توأم خواهد بود. در شرایطی که

داشت افراد را نمی توان وادار به پذیرش هر مدی کرد چرا که او حق انتخاب و آزادی دارد).

اگر به رویکرد "خود سازماندهی جامعه" مجدداً توجه کنیم متوجه می شویم اگر نرم‌ها (در اینجا فرهنگ) و مکانیزم بازار با هم هماهنگ نباشند و نتوانند به نیازهای فردی و روابط او با دیگر اعضای جامعه پاسخ مطلوب را بدهند. انسان در وضعیت برزخ قرار می گیرد و نمی داند هزینه های درونی و بیرونی رفتارهای او چیست و به همین دلیل رفتارهایی که از او سر می زند می توانند به نفع خود او و نه به نفع جامعه ای که در آن زندگی می کند تمام شود. در کشورهای در حال توسعه این

خوردن

۳ - عناصر فرهنگی که در بلندمدت تغییر می‌یابند مانند زبان و ارزش‌های بنیادی

در مهندسی فرهنگی برای تاثیرگذاری بر روی رفتارهای اقتصادی مطلوب ضروری است که در مرحله اول تمرکز بر روی عناصر فرهنگی بنیادی گذاشته شود. تا از این طریق و با نرم‌های ایجاد شده، تمایلات و علایق افراد به گونه ای نظم داد که هم به نفع خود او و هم به نفع جامعه باشد.

باید به حق انتخاب و آزادی افراد احترام گذاشت، ولی تمایلات و علایق او را با نرم‌های مطلوب با توسعه همه جانبه جامعه هماهنگ کرد.

خود را شکل داده و میتواند با دیگران روابط اجتماعی متقابل داشته باشد و حق مالکیت را بر اساس علایق و تمایلات خود و هزینه بدیلهای در بازار مبادله کند.

مهندسی فرهنگی

اکنون براساس آنچه در رابطه و پیوند نرم‌ها (فرهنگ و قانون) و مکانیزم بازار گفتیم و سعی کردیم رفتار و اعمال انسان را توجیه کنیم به مقوله مهندسی فرهنگی می پردازیم. برای اینکه فرهنگ و بازار بتوانند رفتارها و اعمال انسان را شکل دهند و توسعه اقتصادی و روابط اجتماعی را بهبود بخشند باید عناصر فرهنگی و بازار با هم هماهنگ شوند.

به طور مثال کشور ژاپن توانسته است از عناصر فرهنگی خود (شامل آداب و رسوم، ادب و نظایر آن) در توسعه اقتصادی سود ببرد. با نهادینه کردن نرم‌های خاص فرهنگی مثل سخت کوشی، احترام به مدیران، انضباط، به توسعه اقتصادی شگفتی دست یافته و از طرف دیگر فرهنگ خود را نه تنها حفظ کرده است بلکه آنرا توسعه داده است.

با تمرکز بر رفتارهای انسانی که به دو گونه اند یعنی آنهایی که مربوط به رفتارهای متقابل افراد جامعه می شوند و رفتارهایی که به نیاز انسانی توجه دارند می توان به هماهنگی بهتر بین فرهنگ و اقتصاد دست یافت.

نرم‌های فرهنگی را می توان بر اساس تغییرات آنها در خط زمانی به ۳ دسته اصلی تقسیم کرد:

۱ - عناصر فرهنگی که در کوتاه مدت تغییر می یابند مانند: مد

۲ - عناصر فرهنگی که در میان مدت تغییر می‌یابند مانند: نحوه تغذیه و غذا

برای اینکه فرهنگ و بازار بتوانند رفتارها و اعمال انسان را شکل دهند و توسعه اقتصادی و روابط اجتماعی را بهبود بخشند باید عناصر فرهنگی و بازار با هم هماهنگ شوند

برزخ فرهنگی و اقتصادی بیشتر نمود می کند چرا که جامعه در حال تغییر سریع است و بدین گونه ناهماهنگی های بیشتری جلوه می کنند.

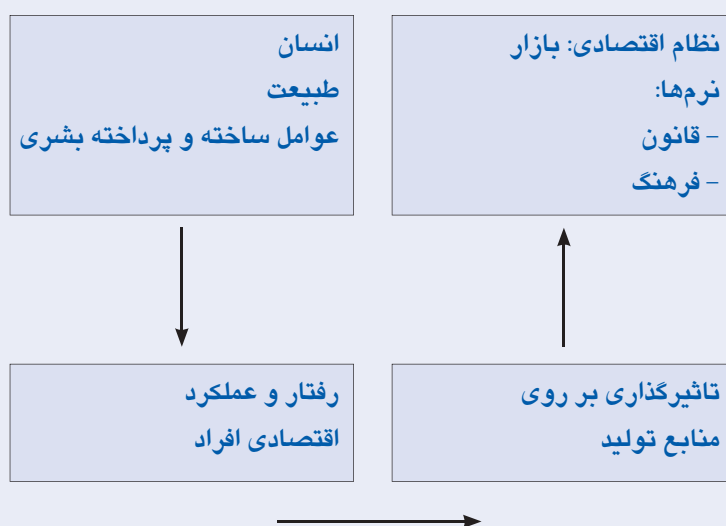
اگر ما قصد داریم عناصر فرهنگی را مهندسی کنیم باید متوجه باشیم در صورتی این مهندسی کارآمد خواهد بود که با نیازهای هر فرد و روابط متقابل او با دیگران هماهنگ باشد در غیر اینصورت پذیرفته نمی شود و فقط فضا را برای انسانهای فرصت طلب بازتر می کند و در طول زمان و بر اساس رویکرد "خود سازماندهی" در نهایت آنچه از

فرهنگ بالنده و پایدار فرهنگی است که این هماهنگی بیرونی اجتماعی و درونی انسانها را بهترین حالت شکل دهد.

لذا با مهندسی فرهنگی در حوزه اقتصاد در واقع به مهندسی تمایلات و علایق افراد می رسیم.

با تغییر نرم‌های فرهنگی، تمایلات و علایق افراد هم تغییر می یابد. بطور مثال: با نرم‌های فرهنگی مثل مد می توان علایق و تمایلات افراد را در کوتاه مدت تغییر داد و آنها را به پوشیدن لباسی خاص که مد است تشویق نمود (البته باید در نظر

شکل ۱-۱ خود سازماندهی جامعه



علائق آنها را در جهت توسعه همه جانبه جامعه شکل دهد. در این راستا هم باید به آزادی انتخاب آنها توجه داشت و هم روابط متقابل بین افراد جامعه و بدین طریق هم نیازهای فردی و هم نیازهای روابط اجتماعی را پاسخگو بود. در این حالت جامعه ای خواهیم داشت بالنده با انسانهای خوشبخت و آزاداندیش. ■

منابع:

- اقتصاد توسعه از فقر تا ثروت ملل، یوجیروهایای ترجمه دکتر غلامرضا آزاد تهران - ۱۳۸۰ ص ۴۰
- Adams, M.: Oekonomische Analyse des Gesetzes Zur Regelung des Rechts der Allgemeinen Geschaeftsbedingungen, Berlin(1983)
- Axelrod, R.: The Evolution of Cooperation, New York (19)
- Downs, A.: Oekonomische theorie der Demokratie, Tuebingen (1968)
- Eger, Th; P. Weise: Normen als gesellschaftliche ordner, Frankfurt / Main, 1990
- Eger, Th: Wie viel Normierung braucht der Markt? Oekonomische Aspekte der Vertagsfreiheit, Frankfurt, 1993
- Elias, N.: Was ist Soziologie? Muenchen, 1978
- Frey, B. S.: Oekonomie ist Sozialwissenschaft Muenchen, 1990
- Harris, M.: Cultural Materialism, the Struggle for a Science of Culture, New York, 1980
- Hirsch, F.: Die Sozialen Grenzen des Wachstums, Eine Oekonomische Analyse der Wachstumskrise, Reinbek, 1990
- Hofstadter, D.R.: Kann sich in einer welt voller Egoisten Kooperatives Verhalten entwickeln?, in: Spektrum der Wissenschaft, (1983)
- Krugman, P.: Schmalspur - Oekonomie, Die 27 Populaersten Irrtuemer ueber Wirtschaft, Frankfurt / New York, 2000
- Ramb, B.; M. Tietzel: Oekonomische Verhaltenstheorie Muenchen, 1998
- Schelling, T.C.: Choice and Consequence, Cambridge 1984
- Schotter, A.: Free Market Economics, A critical Appraisal, New York, 1985
- Weise, P.: Neue Mikrooekonomie, Heidelberg, 2005
- Williamson, O.E.: The Economic Institutions of Capitalism, New York/London, 1985

که در جامعه نهادینه شده است را مورد بازنگری قرار داد و تشخیص داد کدام از آنها می توانند رفتار مطلوب انسان را به عنوان مصرف کننده و عرضه کننده شکل دهد.

کوتاه سخن اینکه با مهندسی فرهنگی در حوزه اقتصاد باید ارزش هایی را در انسان ها نهادینه نمود که تمایلات و

فرهنگ بجای می ماند که از طرف همگان پذیرفته شده باشند و با نیازهای او و اقتصاد جامعه در تضاد نباشد.

در هر صورت مهندسی فرهنگی در حوزه اقتصاد باید طوری اجرا شود که تمایلات و علایق افراد در جهت منافع او و جامعه شکل گیرد و باید این امر با حوصله و دقت زیاد انجام گیرد. عناصر فرهنگی هزینه های بدیل های مختلف اقتصادی را می توانند افزایش و یا کاهش دهند و می توانند بعضی از رفتارها را تشویق و بعضی از رفتارها را مانع شوند.

در طول زمان بسیاری از ارزشهای فرهنگی و بازار (یعنی جایی که حق مالکیت مبادله می شوند) هماهنگ شده اند. مثلاً دزدی در تمامی فرهنگ ها پسندیده نیست، یا حقه بازی در معامله جایز نیست، پایبندی به قول و قرار و احترام به حق مالکیت ارزش محسوب می شود. اما با مهندسی فرهنگی می توان بعضی از این ارزش ها را بهای بیشتری بخشید و بعضی دیگر را مانع شد. باید با مهندسی فرهنگی عناصر فرهنگی را

در صورتی مهندسی فرهنگی کارآمد خواهد بود که با نیازهای هر فرد و روابط متقابل او با دیگران هماهنگ باشد در غیر اینصورت پذیرفته نمی شود



نقش سرمایه فرهنگی در مهندسی فرهنگی

دکتر سیدحسین میرجلیلی

دانشیار پژوهشکده اقتصاد - پژوهشگاه علوم انسانی

مقدمه

در علم اقتصاد، سرمایه یکی از عوامل تولید است. از ترکیب سرمایه و نیروی کار، محصول بدست می‌آید و فرآیند ترکیب نهاده‌های تولید (سرمایه و نیروی کار) و بدست آمدن محصول، تولید نامیده می‌شود.

اصطلاح سرمایه در ادبیات اقتصادی طی دو قرن اخیر، ابتداء به صورت سرمایه فیزیکی بکار رفت. مقصود از "سرمایه فیزیکی" (Physical capital) عمدتاً، ماشین آلات و ساختمان است. در نظریه تولید (رفتار بنگاه اقتصادی) و نظریه‌های رشد اقتصادی هارود - دومار (Harrod - Domar) و سولو - سوان (Solow - Sowan) سرمایه به معنای سرمایه فیزیکی بکار رفته است. در واقع از ابتدای پیدایش اقتصاد مدرن در دنیای صنعتی غرب تا دهه ۱۹۶۰ مقصود از واژه سرمایه، سرمایه فیزیکی بود.

با مطرح شدن شاخه جدیدی در علم اقتصاد با عنوان «اقتصاد توسعه» و اعطای نخستین جایزه نوبل علم اقتصاد در توسعه اقتصادی به سولو و شولتز مفهوم دیگری از سرمایه به نام «سرمایه انسانی» (Human capital) وارد ادبیات اقتصادی شد. تئودور شولتز با طرح سرمایه گذاری در انسان به صورت سرمایه گذاری‌های آموزشی، بهداشتی و درمانی و تغذیه‌ای، مفهوم سرمایه انسانی را وارد ادبیات اقتصادی نمود. طبق نظریه سرمایه انسانی، انسان به عنوان نیروی کار (یکی از عوامل تولید) در صورتیکه آموزش ببیند، با رعایت بهداشت و فراهم بودن امکانات درمانی و برخورداری از تغذیه مناسب می‌تواند با بهره‌وری بالاتر به تولید بپردازد. بنابراین دو عامل اصلی تولید یعنی سرمایه و نیروی کار تبدیل به سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی می‌شود.

مفهوم سرمایه طی دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ م گسترده‌تر گردید و از قلمرو اقتصاد فراتر رفت. سرمایه اجتماعی (Social capital) مفهوم دیگری است که در دو دهه یاد شده وارد ادبیات اقتصادی گردید. مقصود از سرمایه اجتماعی مجموعه عوامل و شرایط یک جامعه است که می‌تواند مشوق یا بازدارنده فعالیت و پیشرفت اقتصادی باشد. این مفهوم از جامعه‌شناسی وارد علم اقتصاد شده است. جامعه‌ای که در آن فساد اقتصادی وجود دارد، ناامنی گسترش یافته است؛ فقر عمومی گریبانگیر توده‌هاست

و تبعیض وجود دارد و شایستگی‌ها نادیده گرفته می‌شود، سرمایه اجتماعی آن برای فعالیت اقتصادی ضعیف است. برعکس جامعه‌ای که در آن امنیت وجود دارد. فساد مالی اندک است، شایستگی‌ها مراعات می‌شود، قانون و ضابطه حکمفرماست و تفاوت‌های افراد در استعداد و تلاش منشأ تفاوت در بهره‌مندی است و حداقل نیازهای عموم فراهم شده است، مشوق فعالیت و پیشرفت می‌باشد.

طی دهه ۱۹۹۰ با طرح موضوع جهانی شدن اقتصاد (Economic Globalization) پیامدهای زیست‌محیطی این پدیده مورد بحث دانشمندان محیط زیست و زیست‌شناسی قرار گرفت. از آنجا که جهانی شدن اقتصاد فرایند ادغام بازارهای کالاها، خدمات و عوامل تولید است، ادغام بازارها منجر به گسترش تجارت و متعاقباً افزایش تولید کالا و خدمات خواهد شد. در نتیجه افزایش بی‌رویه تولید و تجارت می‌تواند به محیط زیست طبیعی آسیب رساند. دانشمندان بیولوژی با طرح "سرمایه طبیعی" (natural capital) به دنبال بیان این مطلب هستند که اقتصاد هر کشوری دارای سرمایه طبیعی است و شامل: مناظر طبیعی، آب و هوا، سرزمین حاصل خیز، اکوسیستم دارای زنجیر، فعالیت موجودات زنده، منابع آب در دسترس و جنگلها و مراتع و زیست طبیعی است. سرمایه طبیعی یاد شده بر تولید کالاهای کشاورزی و صنعتی و خدمات و همچنین بر تولید نیروی کار، سرمایه انسانی و حتی سرمایه اجتماعی مؤثر است و می‌تواند آنرا افزایش یا کاهش دهد.

سرانجام مفهوم دیگری از سرمایه که توسط جامعه‌شناسان مطرح شده و

سپس وارد ادبیات اقتصادی گردیده است، «سرمایه فرهنگی» (Cultural capital) است که در این مقاله به توضیح این نوع سرمایه خواهیم پرداخت.

نظریه سرمایه فرهنگی

بر اساس نظریه سرمایه فرهنگی، یکایک انسانها دارای «پیشینه فرهنگی» هستند که از طریق فرایند اجتماعی شدن، انباشت شده است و شامل عوامل و زمینه‌های فرهنگی است که به ما مزیتی اعطا می‌کند. این نظریه نخستین بار توسط دو جامعه‌شناس فرانسوی به نام‌های بوردو و پاسرون (Bourdieu and Passeron) مطرح شد (روایت‌های اولیه این نظریه توسط بوردو در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۸۴ مطرح گردیده است).

در برخی روایت‌های این نظریه، بر فرهنگ به عنوان تعیین‌کننده کلیدی طبقه اجتماعی تأکید شده است. در سالهای اخیر نظریه سرمایه فرهنگی وارد ادبیات اقتصادی شده است. پی‌یر بوردو میان ثروت مادی و دارایی‌های فرهنگی تمایز قایل می‌شود. سرمایه فرهنگی می‌تواند به ثروت جامعه بیافزاید. سرمایه فرهنگی شکل غیر مادی سرمایه است و سرمایه‌گذاری در آموزش، زمینه‌های خانوادگی و نهاد‌های فرهنگی بر این نوع سرمایه می‌افزاید. البته در جامعه مبتنی بر دانش، مهارت‌های لازم برای استفاده از فناوری اطلاعات، استاندارد سرمایه فرهنگی را ارتقاء بخشیده است.

پی‌یر بوردو از سرمایه فرهنگی در تبیین برخی مفاهیم مرتبط با ارزش و سرمایه مطرح شده توسط کارل مارکس، استفاده نموده است. نوآوری بوردو در این زمینه تعریف مجدد «ارزش مصرفی» (Use value)، از طریق مفهوم سرمایه

فرهنگی است. از سوی دیگر بوردو، سرمایه فرهنگی را تعیین‌کننده طبقه اجتماعی افراد قلمداد می‌کند.

مصرف کالاهای فرهنگی

یکی از عوامل تشکیل سرمایه فرهنگی، مصرف کالاهای فرهنگی است. مصرف کالاهای فرهنگی دارای اثرات خارجی مثبت (Positive externalities) برای جامعه است. اثرات یاد شده در اقتصاد بازار آزاد نادیده گرفته می‌شود. از این رو کالاهای فرهنگی در اقتصاد بازار آزاد که دولت در این زمینه به نفع مصرف‌کنندگان مداخله نمی‌کند، کمتر مصرف خواهد شد و در نتیجه سرمایه فرهنگی کمتری در اقتصاد بازار آزاد، در غیاب سیاست فرهنگی تولید می‌شود. در بررسی پتینگ و چنگ (۲۰۰۰) نشان داده شده است که با اعطای یارانه به کالاهای فرهنگی، تقاضای مصرف‌کنندگان برای مصرف کالاهای فرهنگی افزایش یافته و تخصیص کارای منابع ایجاد می‌شود. نتیجه چنین سیاستی آن است که انباشت سرمایه فرهنگی، توسعه پیدا می‌کند و منافع خارجی مصرف کالاهای فرهنگی، درونی (internalized) می‌شود. در مباحثی که اخیراً با عنوان «اقتصاد فرهنگی» (Cultural economics) و «فرهنگ و اقتصاد» مطرح شده است توجه‌هایی برای حمایت دولت از تولید کالاهای فرهنگی ارایه شده است.

اثرات سرمایه فرهنگی بر توسعه اقتصادی

هر چند تعداد اندکی از اقتصاددانان در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بطور جدی به تفاوت‌های فرهنگی به عنوان یک عامل توضیح‌دهنده توسعه نیافتگی پرداختند

ولی اغلب اقتصاددانان عوامل فرهنگی را در توسعه اقتصادی مورد بحث قرار ندادند.

مهمترین دلایلی که سبب شد اقتصاددانان فرهنگ را به عنوان یکی از عوامل تعیین کننده توسعه اقتصادی نادیده بگیرند عبارت بودند از:

اول: شناسایی ناهماهنگی فرهنگی، جهان روایی الگوهای سنتی و مرسوم (تئوکلاسیک) اقتصاد را به چالش فرا می خواند. تفاوت فرهنگ ها منجر به دیدگاههای مختلف درباره انسان اقتصادی (homo economics) می گردد.

دوم: دومین دلیل نادیده گرفتن فرهنگ در تحلیل توسعه اقتصادی آن است که اندازه گیری متغیرهای فرهنگی به آسانی صورت نمی گیرد.

سوم: حتی اگر تفاوتهای فرهنگی با روش های کمی سازی، قابل اندازه گیری تقریبی شود، بر قراری رابطه علت و معلولی با پدیده های اقتصادی مشکل است.

بنابراین هر چند برخی اقتصاددانان تفاوتهای موجود سرمایه فرهنگی را یکی از علل تفاوت در بهره‌وری درآمد و ثروت میان ملل می دانند، به دلایل یاد شده امکان تحت شمول در آوردن آن در تحلیل های اقتصادی نبوده است.

سرمایه فرهنگی بر انگیزه های افراد (آنگونه که نظریه نهاد گرایی جدید مطرح می کند) اثر می گذارد و در صورت غنی بودن سرمایه فرهنگی، منجر به رفتار مساعد توسعه اقتصادی می شود و تولید و توسعه اقتصادی متفاوتی طبق سرمایه های فرهنگی متفاوت به وجود می آید.

سرمایه فرهنگی، هسته مهندسی فرهنگی

مهندسی فرهنگی از طریق فرهنگ

نتیجه گیری

سرمایه فرهنگی یکی از انواع سرمایه و یک عامل غیر مادی تولید است که توسط پی یر بورد و مطرح گردید. ایجاد سرمایه فرهنگی به سختی و طی زمان صورت می گیرد و می تواند بر عملکرد اقتصادی اثر به جای گذارد.

مصرف کالاهای فرهنگی به عنوان یکی از عوامل تشکیل سرمایه فرهنگی، دارای اثرات خارجی مثبت برای جامعه است و اگر به نظام بازار آزاد واگذار شود، کمتر تولید می شود از این رو اعطای یارانه به تولید کالاهای فرهنگی ضروری است. هم اکنون سرمایه فرهنگی یکی از عوامل توضیح دهنده تفاوت عملکرد توسعه اقتصادی میان کشورها به حساب می آید.

مهندسی فرهنگی مستلزم تقویت سرمایه فرهنگی است و این امر خطیر بر عهده نهاد های فرهنگی در جامعه است. ■

منابع:

- "Cultural capital", in: <http://freespace.Virgin.net/chris.Livesey/tecel1tf.html>.
- Jon, Beasley-Murray, "Value and capital in Bourdieu and Marx", in: http://www.abdn.ac.Uk/~spno_37/writings/capital-imre.html.
- Richard Barrett, "Cultural capital: The New Frontier of competitive Advantage", 2000 in: www.corptools.com
- Christopher Clague and shoshana Grossbard - Shechtan, "Cultural capital and Economic Development", June 1999.
- Roland G.Fryer, "Cultural capital", University of Chicago, 2001.
- Throsby, D. "Cultural capital". journal of Cultural Economic, 1999.
- Rudiger Pething and sao-wen cheng, "Cultural Goods consumption and Cultural capital", University of siegen, 2000 in: <http://netec.mcc.ac.UK/WOPEC>.
- D.W.Livingstone and peter H. Sawchuk, "Beyond Cultural capital theory", Review of Education, 2000.

سازی برای هنجارها و ارزشها، بازسازی و تقویت آنها صورت می گیرد. هنجارها و ارزشها نیز در سرمایه فرهنگی هر ملتی نهفته است. بنابراین مهندسی فرهنگی مستلزم تقویت و بازسازی سرمایه فرهنگی است.

اصولاً برنامه ریزی اقتصادی از فرهنگ آغاز می شود و به اقتصاد ختم می گردد. جامعه ای که فرهنگ کار و تلاش و وجدان کاری در آن ضعیف باشد، سرمایه فرهنگی آن جامعه ضعیف است. جامعه ای که فرهنگ نظم و انضباط اجتماعی در آن ضعیف است، سرمایه فرهنگی آن جامعه ضعیف است. جامعه ای که فرهنگ درستکاری و راستگویی و اعتماد در آن ضعیف باشد سرمایه فرهنگی آن ضعیف است. جامعه ای که فرهنگ علمی در آن رایج و حاکم نباشد، سرمایه فرهنگی آن جامعه ضعیف است.

جامعه ای که در آن اداره جامعه بر اساس دانش نباشد، سرمایه فرهنگی آن جامعه ضعیف است. جامعه ای که مصرف کننده علوم باشد و تولید کننده علوم نباشد، سرمایه فرهنگی در آن ضعیف است. جامعه ای که به شدت از فرهنگ بیگانه تاثیر می پذیرد سرمایه فرهنگی در آن جامعه ضعیف است

اصولاً سرمایه فرهنگی هر قدر غنی باشد، در ترکیب با کار خلاق محصول فرهنگی بهتری می دهد. بنابراین نقش سرمایه فرهنگی در مهندسی فرهنگی نقش هسته ای و کانونی است که باید تقویت شود تا فرهنگ قوی تری بدست آید. فرهنگ قوی نیز دارای استحکام و استقلال است و با هر تند بادی دچار ضعف و اضمحلال نمی گردد.



اعتبار پول و بحران اجتماعی

دکتر سعید معیدفر
دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

طرح مسئله:

در یکی دو دهه اخیر در جامعه ایران پول اهمیت زیادی یافته و مسائل اقتصادی در راس اولویتها و نیازهای مردم قرار گرفته است. داده‌ها در این سالها چه در پیمایش های ملی و چه در تحقیقات مستقل حکایت از آن دارد که توجه از اولویتهای فرهنگی و سیاسی در نزد مردم کاهش یافته و متقابلا به طور روزافزون بر اهمیت اقتصاد و رفاه افزوده شده است. در تحقیقی که اخیرا نیز انجام شده است اهمیت و اولویت مسائل اقتصادی به نزدیک ۸۰ درصد رسیده است. با اینکه عمده‌ترین رویکرد دولت نهم نیز رسیدگی به وضعیت اقتصادی و مشکلات مادی مردم و برقراری عدالت اقتصادی بوده است، با این حال نه تنها از اهمیت مسائل اقتصادی در نزد مردم کم نشده بلکه درصد آن نسبت به قبل افزایش نیز یافته است. جامعه‌شناسان نسبت به چنین پدیده‌ای به عنوان بحران ارزشهای اجتماعی می‌نگرند. از نظر آنان بایستی تعادلی در نیازهای جامعه در عرصه‌های مختلف وجود داشته باشد. در واقع، نیازهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در یک جامعه متعادل به نسبت مورد توجه مردم هستند و نبایستی چندان میان این نیازها فاصله و شکاف جدی وجود داشته باشد. در غیر این صورت ما با یک بحران اجتماعی روبرو هستیم. وقتی در یک جامعه پول از اعتبار فوق‌العاده زیادی برخوردار شود، احتمالا در آن جامعه بحران مشروعیت ارزشها و هنجارها وجود دارد. در چنین شرایطی برای مواجهه با این بحران از پول به عنوان ابزار اعتمادسازی استفاده می‌شود، اما تأثیرات آن کوتاه مدت است و در پی آن بحران مشروعیت با شدت بیشتری تداوم می‌یابد.

چارچوب نظری:

بحث نظری درباره موضوع این مقاله را با مباحثی درباره نظم اجتماعی و مولفه‌های آن، اعتبار اجتماعی قدرت و پول و نیز تنوع و تحول ارزشهای اجتماعی در جامعه پی می‌گیریم.

۱ - مبانی نظم و انسجام اجتماعی: یکی از نظریه‌پردازان نظم اجتماعی پارسونز است. از نظر او نظام‌های اجتماعی باید راه‌های چهار مسأله نظام‌های کلی را نهادی نمایند. اگر این مراحل تدوین نشود نظام از حیات باز می‌ایستد (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۲۱۳). با این وصف، نظم اجتماعی دارای چهار بعد شامل ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. دو بعد اولی وجوه سخت و اثباتی نظم کلان را تشکیل می‌دهند و دو بعد آخری وجوه نرم و اظهاری آن هستند. زیلا درباره این چهار بعد نظام اجتماعی توضیح داده می‌شود (چلبی، ۱۳۷۵: ۵۴).

نمونه بارز تجربی تعریف مفهومی بعد فرهنگی نظم، کتابخانه است. کتابخانه مظهر نظام منطقی جامعه است. در کتابخانه عمدتاً اندیشه‌ها ذخیره شده‌اند. مدرسه نیز مصداق تجربی نظام فرهنگی، اجتماعی جامعه است. در مدرسه اندیشه‌ها در روابط گفتگویی رد و بدل می‌شوند. واحد بسیط فرهنگ در مدرسه، معانی کنشگران است که به صورت روابط علی در تعاملات گفتگویی غالباً بین معلم و متعلم اعمال می‌شود.

نمود بارز تجربی تعریف مفهومی بعد سیاسی نظم، به شکل تقلیلی، کلانتری و زندان است. وسیله اصلی ارتباطی در این دو نوع واحد زور است. یعنی در کلانتری و زندان عمدتاً زور ذخیره شده و روابط غالب بین کنشگران از نوع روابط اجباری است.

نمود تجربی بارز تعریف مفهومی بعد اقتصادی نظم، بازار و بانک است. وسیله اصلی ارتباطی در این دو نوع واحد، پول است. یعنی در بازار و بانک ثروت مادی و پول ذخیره شده و روابط غالب بین

کنشگران از نوع روابط مبادله‌ای است. نمود تجربی بارز تعریف مفهومی بعد اجتماعی نظم، منزل و مسجد است. وسیله ارتباطی در این دو واحد تعهد و دوستی است. یعنی در منزل و مسجد به اصطلاح عمدتاً تعهد ذخیره شده است. به تعبیر دیگر این دو واحد مخزن وابستگی‌های متقابل مثبت و هنجارهای اجتماعی هستند. کنشگران در این دو واحد غالباً به تعامل اجتماعی با یکدیگر می‌پردازند. مضامین تعهدات در منزل و مسجد معمولاً سنت‌ها هستند.

روابطی که تاکنون برای این چهار نوع واحد برشمرده شد از نوع روابط غالب در این واحدها بودند. این بدان معنی نیست که روابط دیگری در این واحدها وجود نداشته باشد. مثلاً در منزل، تحت الشعاع روابط اجتماعی (برادری)، روابط قدرت، روابط مبادله‌ای و روابط گفتگویی نیز وجود دارند که غالباً از نوع، به ترتیب، موظف، نامتقارن گرم (ایثار) و گفتگویی اجتماعی هستند. در کلانتری تحت الشعاع روابط اجباری، غالباً روابط مبادله‌ای از نوع نامتقارن سرد، روابط اجتماعی از نوع روابط دیوانی و روابط گفتگویی از نوع گفتگویی سیاسی رایج است. در بانک، تحت الشعاع روابط مبادله‌ای سرد، (معامله)، غالباً روابط قدرت از نوع روابط محرک، روابط اجتماعی از نوع روابط صنفی و روابط گفتگویی از نوع روابط ابزاری وجود دارند. در مدرسه، تحت الشعاع روابط گفتگویی، روابط مبادله‌ای از نوع متقارن گرم، روابط قدرت از نوع روابط اقناع شده و روابط اجتماعی از نوع روابط انجمنی بین کنشگران کم و بیش شایع است.

همان طور که پیداست، بانک در بعد اقتصادی برای کلانتری امکانات مادی

فراهم می‌نماید و در عوض کلانتری در بعد سیاسی برای بانک ضمانت اجرا برای تصمیم‌گیری اقتصادی و امنیت مالی فراهم می‌نماید. کلانتری برای منزل امنیت جانی و امنیت جمعی و ضمانت اجرا برای تصمیم‌گیری اجتماعی مهیا می‌سازد و در مقابل، منزل در بعد اجتماعی به حمایت اجتماعی از آن می‌پردازد و آن را از نظر هنجاری تامین می‌سازد.

منزل اصول اخلاقی را به کتابخانه می‌برد و به آن جهت‌گیری هنجاری می‌دهد و در همان حال کتابخانه در بعد فرهنگی به حمایت فکری از منزل می‌پردازد و به آن اجازه می‌دهد که به تعریض افق هنجاری خود بپردازد.

کلانتری در بعد سیاسی، امنیت فکری برای کتابخانه فراهم می‌سازد و متقابلاً کتابخانه چارچوب اعتقادی کلانتری را تامین می‌نماید. بانک به عنوان مظهر اقتصادی برای کتابخانه تعقل‌گرایی ابزاری را به ارمغان می‌آورد و همزمان از کتابخانه ملاک‌های شناختی عقلانیت را دریافت می‌دارد. منزل نیز در بعد اجتماعی برای بانک اخلاق کار ارائه می‌نماید و در همان حال از آن بی‌طرفی اقتصادی را می‌آموزد و علاوه بر این مایحتاج خود را از طریق آن تامین می‌کند (چلبی، ۱۳۷۵: ۸۲: ۸۲: ۸۱).

عامل اقتصادی (اقتصاد ناب)، طبق تعریف مزبور، غیر پایدار و غیر قابل تصور است، مگر اینکه حداقل تا حدی با سایر ابعاد اجتماعی ترکیب شود. به بیان دیگر، برای اینکه اقتصاد به صورت نظام‌وار بقا یابد، باید هنجاری شود، یعنی اینکه نهادینه شود. پس برای بقا که لازمه آن نوعی نهادینه شدن است، عنصر دیگری لازم است و آن چیزی جز

نقش نیست (چلبی، ۱۳۷۵: ۸۹).

اگر جامعه در فاز اقتصادی باشد، نظم اجتماعی بیشتر متکی به پول و ثروت است و در صورتی که جامعه در فاز اجتماعی باشد، نظم آن بیشتر وابسته به تعهد است. در صورتی که جامعه بیشتر در فاز سیاسی باشد نظم آن بیشتر اتکا به زور دارد و اگر جامعه در فاز فرهنگی باشد، نظم آن بیشتر تکیه بر اندیشه دارد (چلبی، ۱۳۷۵: ۸۶).

مرتن نیز دو بخش اساسی برای یک نظام اجتماعی در نظر می‌گیرد یکی اهداف نهادی شده و دیگری وسایل نهادی شده. از نظر او در یک جامعه می‌بایست هر دو بخش بطور یکسان مورد تاکید قرار گیرند. جامعه‌ای که در آن تأکید بیش از حد بر اهداف اجتماعی موفقیت و متقابلاً عدم تأکید لازم بر وسایل نیل به آن اهداف وجود داشته باشد، دچار یک نوع سوءیکپارچگی می‌شود (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۸۸). با این وصف، تعادل عبارت از توازنی است که ممکن است بین تأکید بر این دو جزء اساسی نظام اجتماعی به دست آید (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

حالت افراطی چنین وضعیتی (سوءیکپارچگی)، به طور منطقی، بی‌قانونی، عدم یکپارچگی و رهایی کامل فردیت خواهد بود (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۸۸). مرتن در بیان نظری این مطلب می‌گوید که هر زمان فردیت به حد افراط غلبه یابد و کسب موفقیت (مادی) تنها هدف مورد توجه باشد، آنگاه تغییری ظریف اما مهم اتفاق می‌افتد. قواعد رسمی، قدرت خود را در تنظیم امور از دست داده و احترام به مقررات به کلی ارزش خود را از دست می‌دهد، کیفی‌های نهادی شده به عنوان یک وسیله نظم اجتماعی ضمانت خود را از دست

می‌دهند و نبوغ افراد به تباهی کشیده می‌شود (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۸۷).

۲- اعتبار اجتماعی قدرت و پول: بنا بر یکی از نظریه‌های مهم اولیه (نظریه هابز)، جامعه عبارت است از گونه‌ای از نظم که توسط گروهی از افراد بر سایرین تحمیل شده و تداوم آن توسط جبر و قوه قهریه، یعنی برقراری انضباط اجباری تضمین می‌شود (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۱). نظریه هابز بر این فرض استوار است که افراد بشر از نظر نیرو و قدرت بدنی هم‌تراز یکدیگرند. پس بنا بر اعتقاد وی، این تساوی نیروی بدنی، همراه با کمبود منابع مادی و اجناس مورد تقاضا از یک طرف و شهوت پایان ناپذیر بشر در تصاحب آنان از طرف دیگر، مفهوم خشونت همه گیر و مداوم را در «حالت طبیعی» توجیه می‌نماید. در چنین حالتی تشکیلات اجتماعی موظف به تسلط بر افراد و مهار کردن خشونت فطری آنان می‌باشد (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۲). هابز ادامه می‌دهد که سلطان که پایبند قواعد و شرایط نانوشته حاکم بر رفتار افراد عادی نمی‌باشد، قدرتی بیش از هر یک از افراد جامعه در دست دارد. اما از آنجایی که وی از این قدرت برای عنان زدن بر رفتار کسانی که بالقوه تمایل به خشونت دارند استفاده می‌کند، پس اطاعت از فرامین وی در واقع برای همه افراد جامعه مفید خواهد بود (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۲).

نظریه پردازان بعدی، با اعتقاد هابز به اینکه منابع مادی محدود است توافق دارند اما نظر وی را مبنی بر اینکه جدال بر سر مالکیت و استفاده از منابع محدود در نتیجه ایجاد جامعه مدنی از میان خواهد رفت، مردود شناخته اند. کارل مارکس، فیلسوف جامعه شناس آلمانی، ادعا کرد که برخی از اعضای جامعه

توسط جمع‌آوری ثروت و گسترش مالکیت خویش به سلطه بر سایرین نیز دست یافته و از آن برای ایجاد و حفظ نظامی غیر عادلانه و بی ثبات در جامعه استفاده می‌کنند. به اعتقاد وی تغییرات بطئی در شرایط مادی و اقتصادی جامعه بالمال بنیانهای اولیه قدرت اجتماعی را تضعیف و متزلزل ساخته و بناچار به ایجاد طبقات مشخص و در نتیجه، تعارض طبقاتی، منجر خواهد گشت. و طبقه اقتصادی جدیدی که در یک مرحله تاریخی متشکل از سرمایه داران و در مرحله‌ای دیگر، شامل زحمتکشان می‌باشد، دست به قیام خواهد زد و نظام اجتماعی نوینی را بدان گونه بنا خواهد ساخت که حافظ منافع خاص گروه جدید باشد (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۳).

در مقابل این نظریه که عامل انسجام جامعه را استفاده از زور می‌شناسد، نظریه دیگری وجود دارد که علت بقای جامعه را وحدت ناشی از ارزشهای مشترک می‌داند. شاید بتوان فلسفه سیاسی خاصی را که ماکس وبر پایه گذاری کرده و در حال حاضر توسط تالکوت پارسونز نشر و تبلیغ می‌شود، به عنوان پاسخی به کارل مارکس تعبیر کرد. وبر و پارسونز این دیدگاه را که سازماندهی اجتماعی خود باعث بروز نابرابریها و ایجاد طبقات اجتماعی یا اقتصادی متفاوتی می‌گردد، کاملاً نفی نمی‌کنند. آنچه در این پندار مورد قبول واقع نمی‌گردد این ادعاست که ساخت جامعه به خاطر بهره برداری از قوه قهریه توسط اقلیتی برای تسلط بر اکثریت افراد جامعه ایجاد شده است. در مقابل، نظریه جدیدتر بر این نکته تاکید دارد که جامعه در واقع «اجتماعی اخلاقی» است، به این معنی که جامعه از گروهی از افراد

در جامعه اخلاقی قدرت و اعتبار در تئوری و عمل در کنار هم وجود خواهند داشت. آنچه ما باید به آن بپردازیم ایجاد تمایز سه گانه بین زور، قدرت و اعتبار است. در حالت طبیعی حالتی تخیلی که در آن روابط انسانی توسط اشتراک ارزشها هماهنگی یافته اند، زور تنها عامل تعیین کننده در هر تعارض اجتماعی خواهد بود (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۱ و ۴۲).

بنای آن می‌انگاریم. اما در واقع ما بر این نکته آگاهیم که زندگی اجتماعی دارای معنایی وسیع‌تر از همکاری ساده تولیدی یا رقابت برای کسب قدرت برای رفع گرسنگی است. تغذیه جسمی البته ضروری است، اما نیازهای دیگری نیز وجود دارند که شاید به همان اندازه حیاتی هستند. گرچه توافقی همگانی بر سر نوع این نیازها وجود ندارد، اما همه بر این نکته معترفند که چنین نیازهایی

بشر تشکیل یافته که درباره ارزشهای خصوصی اتفاق نظر دارند و درباره آنچه درست یا نادرست انگاشته می‌شود به یکسان می‌اندیشند. این ارزشها به نوبه خود نابرابریهای موجود در سازمان اجتماعی را مشروعیت بخشیده و آنها را برای افراد جامعه اخلاقاً قابل پذیرش می‌نمایند (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۵).

پارسونز، به عنوان یکی از معتقدین بنام این طرز تفکر، به طور کامل منکر حقانیت نظریه جبر می‌شود. در مقابل، وی معتقد است که ایجاد یک جامعه ممکن نیست مگر اینکه تمام افراد بالغ اصولی را مورد قبول قرار دهند که براساس آنها نحوه تقسیم کار برای همه قابل درک و تحمل شود. وی نوشته است: «اجتماعی که سازمان سیاسی و استحکام نسبی یافته است، بوضوح نوعی اجتماع اخلاقی نیز تلقی می‌شود زیرا اعضای آن به معیارها، ارزشها و فرهنگی مشترک معتقد هستند. بدین گونه، ارزشها الگوی اجتماعی‌ای هستند که در حد پذیرششان توسط گروهی از افراد، مبنایی برای ایجاد انتظارات مشترک و معیاری برای هدایت و تنظیم رفتار فراهم می‌کنند (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۷).

ارزشها، همچنین، وظیفه تبیین سمبولیک وضعیتهای گوناگون را برعهده می‌گیرند، زیرا بشر میل دارد که تصور کند که رفتار وی دارای مفهومی معنوی بوده و صرفاً به جهت تامین نیازهای جسمی وی بروز نمی‌کند و ارزشها، با کیفیت بخشیدن به اعمال انسان اجتماعی به طریقی منظم و سیستماتیک، این نیاز وی را ارضا می‌کنند (جانسون، ۱۳۶۳: ۳۸).

گاه ما چنان از تقسیم کار سخن گفته‌ایم که گویی آن را هدف غایی سازمان اجتماعی و نه سنگ نخست

نیازهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در یک جامعه متعادل به نسبت مورد توجه مردم هستند و نبایستی چندان میان این نیازها فاصله و شکاف جدی وجود داشته باشد، در غیر این صورت ما با یک بحران اجتماعی روبرو هستیم

در مقابل، نظر دیگری نیز وجود دارد که قدرت و اعتبار را ناشی از روابطی که مشروعیت دارند تلقی می‌کنند. در این زمینه، پارسونز معتقد است که چهار نوع کنترل و نظارت اجتماعی وجود دارد که هر یک روش بخصوصی از روابط متقابل اجتماعی را بکار می‌گیرد. این چهار نوع کنترل عبارتند از:

- ۱ - تامین مزایای اقتصادی (مثلاً استفاده از پول به عنوان وسیله مبادله)
 - ۲ - استفاده از قدرت بوسیله تهدید بکار بردن قوه قهریه.
 - ۳ - استفاده از تشویق یا اعمال نفوذ
 - ۴ - توسل به وجدان افراد از طریق مطرح ساختن معیارهای درست و نادرست در یک سیستم اخلاقی.
- قدرت به عنوان وسیله‌ای برای کنترل اجتماعی، بی شباهت به پول رایج در یک کشور نیست، زیرا مقبولیت هر دو وابسته

واقعیت دارند و مضافاً اینکه به ترتیبی خاص نیز طبقه بندی می‌شوند. یکی از محققین اعتقاد دارد که نیازهای بشر به ترتیب زیر طبقه بندی شده اند:

- ۱ - نیازهای جسمی (آب، غذا، امور جنسی)
- ۲ - امنیت (نظم، پیش بینی آینده و اعتماد بر محیط)
- ۳ - عشق، محبت و احساس وابستگی به محلی خاص
- ۴ - احترام به نفس
- ۵ - تحقق آرمانها

(جانسون، ۱۳۶۳: ۳۸ و ۳۹).

ارزشها، به عنوان تعبیراتی سمبولیک از واقعیتها، باید مقبولیت عمومی کامل و مطلق یابند تا بتوانند مؤثر واقع شوند، زیرا در غیر این صورت تضعیف و احیانا نابود خواهند شد. در این رابطه، عملکرد ارزشها مشابه عملکرد جبر می‌باشد: هم جبر و هم ارزش اجتماعی باید نیروی منحصر بفرد در کنترل جامعه باشد تا بتواند دوام یابد (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۰).

به اعتماد و اطمینان افراد است. پارسونز اظهار نظر کرده است که «پایه اولیه ارزش پول اعتماد عام به این است که انتظارات افراد در باره قابلیت تولید جامعه جامعه عمل خواهد پوشید.» وی ادامه می‌دهد که طریقه عملکرد قدرت در جامعه شباهت فراوان به نحوه گردش پول دارد. پول رایج در یک واحد اجتماعی عبارت است از قابلیت آن واحد برای بدست آوردن کالا و خدماتی که به آنها نیاز دارد. و قدرت یک واحد اجتماعی نیز قابلیت آن برای تحقق اهداف اعضای آن بوسیله اصرار بر انجام وظایفی نظیر نظام وظیفه، احترام به قراردادهای و اطاعت از رهبری حاکمه

و استفاده از زور نیست، و این اعتماد تنها می‌تواند براساس نظام حاصل از ارزشهای مشترک بنا گردد (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۴).

نوع سوم تعارض اجتماعی از جدال بین افرادی ناشی می‌شود که در طبقات اجتماعی مختلفی قرار گرفته‌اند. این جدالها معمولاً بر سر نحوه توزیع منابع و کالاهای محدود و یا سوء استفاده طبقه حاکمه بروز می‌کنند. اما نظام ارزشی نقشی اساسی در ممانعت از بروز اینگونه تعارضات را برعهده دارد. نظام ارزشی تقسیم طبقاتی جامعه را تبیین و توجیه می‌کند و در همان حال،

موفق به شناسایی و علاج چنین وضعی نشوند، آنگاه جامعه با انقلاب مواجه خواهد شد، مگر اینکه شرایط ویژه‌ای آن را مهار کنند (جانسون، ۱۳۶۳: ۵۱ و ۵۲).

۳- تنوع و تحول ارزشها: رونالد اینگهارت در کتاب «تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی» با توجه به سلسله مراتب ارزشی مازلو ارزشهای اجتماعی را به دو دسته مادی و فرامادی تقسیم کرده و می‌گوید: با توجه به ناامنی جانی و مالی دوران جنگ جهانی دوم، در جوامع غربی ابتدا ارزشهای مادی بشدت مورد تاکید قرار گرفت. اما طی دو دهه پس از آن، ارزشهای مردم از تأکید کامل بر رفاه مادی و امنیت جانی به سوی تأکید بیشتر بر کیفیت زندگی تحول یافته است (اینگهارت، ۱۳۸۲: ۳). امنیت اقتصادی و جانی مسلماً هنوز هم در غرب دارای ارزش مثبت هستند، اما اولویت نسبی‌شان کمتر از گذشته شده است (اینگهارت، ۱۳۸۲: ۳).

در واقع، از دهه ۶۰ میلادی همگام با جایگزینی جمعیت، تحولی تدریجی اما فراگیر از اولویت‌های مادی حاکم به سوی اهداف فرامادی در ارزش‌های این مردم واقع گردیده است. یکی از پیامدهای این تحول در این جامعه تأکید کمتر بر رشد اقتصادی است، به همراه اهمیت بیشتر به حفاظت از محیط و حفظ کیفیت زندگی و حتی در صورت ضرورت به بهای کاهش رشد اقتصادی (اینگهارت، ۱۳۸۲: ۶۱).

جوامع پیشرفته صنعتی به سوی تحول تدریجی از تأکید بر امنیت اقتصادی و جانی به تأکید بیشتر بر تعلق و دلبستگی به دیگران، ابراز نظر فردی و کیفیت زندگی پیش می‌روند. علت این تحول را می‌توان در سطح

اگر جامعه در فاز اقتصادی باشد، نظم اجتماعی بیشتر متکی به پول و ثروت است و در صورتی که جامعه در فاز اجتماعی باشد، نظم آن بیشتر وابسته به تعهد است. در صورتی که جامعه بیشتر در فاز سیاسی باشد نظم آن بیشتر اتکا به زور دارد و اگر جامعه در فاز فرهنگی باشد، نظم آن بیشتر تکیه بر اندیشه دارد

می‌باشد. به گفته پارسونز نظام قدرت، همانند نظام پولی، «متکی بر تمایل مستمر افراد جامعه به سپردن موقعیت خود در حیطه مصلحت عمومی، به یک روند غیر مشخصی است که در آن تصمیمات الزام آور گرفته می‌شود؛ بی آنکه اعضای جامعه در موقعیتی قرار داشته باشند که مستقیماً آن تصمیمات را کنترل کنند.» در واقع، قدرت و پول در نظامی که بر پایه اعتماد و اطمینان عمومی استوار است، قابل توسعه و گسترش است (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۲ و ۴۳).

اعتماد به نظام حاکم بر جامعه برای مؤثر و قابل قبول بودن قدرت و پول رایج بی اهمیت‌تر از ذخیره طلا

بوسیله روشهایی نظیر ایجاد امکانات مساوی برای پیشرفت، آزادی حرکت بین طبقات، پذیرش اعضای جدید در هر طبقه و یا برقراری موسسات خیریه در کاهش احتمال بروز تعارض می‌کوشد. هر گاه تعارضی پدیدار شود، اربابان اعتبار دست به اعمالی برای تسکین آن می‌زنند. اما بی‌تردید تنها علاج برای این قبیل تعارضات ایجاد تحولات اجتماعی در نظام ارزشی یا تقسیم کار و یا هر دو با هم است؛ و البته در زمانی که چنین تحولاتی در شرف وقوع هستند، رکود قدرت در نظام موجود راه می‌یابد که استفاده از زور را در تداوم نظم اجتماعی ضروری می‌سازد. اگر ارباب اعتبار

بی سابقه امنیت اقتصادی و جانی که به طور کلی پس از جنگ جهانی دوم در این کشورها گسترش یافته است و نیز در ظهور دولت رفاه عمومی جستجو کرد. در حالی که نسل‌های گذشته نسبتاً مایل به قربانی کردن استقلال فردی در مقابل امنیت جانی و اقتصادی بودند، اکنون در جوامع پیشرفته صنعتی این نوع از امنیت امر مسلم و بدیهی پنداشته شده، بیشترین اهمیت را به آزادی بیان در کار و در زندگی سیاسی نشان می‌دهند (اینگلهارت، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

در این زمینه به تغییر اولویت‌های مردم آلمان از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰ به عنوان یکی از نمونه‌های این تحول توجه شود. از نمونه‌های معرف ملی پرسیده شده "به نظر شما کدام یک از چهار آزادی مهمتر از بقیه است؟ آزادی بیان، آزادی مذهب، رهایی از ترس، رهایی از فقر؟" در سال ۱۹۴۹ که بازسازی پس از جنگ تازه شروع شده بود، رهایی از فقر با فاصله زیاد از دیگر گزینه‌ها، گزینه اول بود. اما در سال‌های بعد، آلمان با سرعتی باور نکردنی از فقر نجات یافته و به رونق اقتصادی دست یافت. در ۱۹۵۴ رهایی از فقر هنوز با فاصله اندکی از دیگر گزینه‌ها جلوتر بود، اما در ۱۹۵۸، مردم آزادی بیان را بیش از مجموع سه گزینه دیگر انتخاب کردند (اینگلهارت، ۱۳۸۲: ۷۹).

با این وصف، اکنون این دگرگونی‌های فرهنگی است که مسیر جامعه پیشرفته را تعیین می‌کند، و از اهمیت معیارهای اقتصادی کاسته شده است.

داده‌های آماری طرح‌های ملی درباره اولویت نیازها

در تحقیقی که در سال ۱۳۷۴ انجام

شده است، از نمونه‌ای از افراد در ۷ مرکز استان کشور سوال شده "تا چه حد موافقتی که بگوئیم این روزها همه دنبال پول هستند؟" ۷۷/۳ درصد افراد به این سوال پاسخ مثبت داده‌اند و معتقدند همه دنبال پولند و تنها ۷/۶ درصد افراد مخالف این نظر بوده‌اند و بقیه نیز تاحدودی با این نظر موافق بوده‌اند. در همان تحقیق از افراد خواسته شده تا سه مشکل عمده جامعه را نام ببرند. در پاسخ به این سوال ۳۲/۹ درصد افراد نمونه تورم، ۱۵/۵ درصد نارسایی‌های اقتصادی، ۱۲/۳ درصد بیکاری، ۸/۲ درصد کمبود مسکن و ۲/۴ درصد گرانفروشی را به عنوان مشکل عمده ذکر کرده‌اند. در مجموع، ۷۱/۳ درصد مشکلات اقتصادی را به عنوان مهمترین مشکل جامعه ذکر کرده‌اند. ۲۱/۵ درصد نیز مشکلات سیاسی، اجتماعی و ۷/۲ درصد نیز مشکلات فرهنگی را برشمرده‌اند.

همانطور که ملاحظه می‌شود تقریباً در آن سال نزدیک سه چهارم افراد نمونه مهمترین مشکل جامعه ایران را مشکلات اقتصادی دانسته‌اند و پول را به عنوان رویکرد اصلی جامعه ذکر کرده‌اند که همه به دنبال آن هستند.

تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری

اما در سال ۸۲ در تحقیق ملی تحت عنوان ارزشها و نگرشهای ایرانیان که از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سطح کلیه مراکز استان کشور انجام شده است، در پاسخ به این سوال که "مهمترین مشکل کشور را چه میدانید؟" ۳۰/۶ درصد افراد نمونه بیکاری و ۴۷/۱ درصد نیز سایر مشکلات اقتصادی را به عنوان مهمترین مشکل جامعه ذکر کرده‌اند. ۱۰ درصد نیز مشکلات سیاسی و حکومتی و ۹/۱ درصد نیز مشکلات اجتماعی و ۲/۸ درصد نیز مشکلات

اگر در فاصله اولین بررسی (سال ۷۴) تا آخرین بررسی (۱۳۸۶)، یعنی ۱۲ سال را در نظر بگیریم، همانطور که ملاحظه می‌شود چندان تغییری در رده‌بندی مشکلات کشور در حوزه اقتصادی دیده نمی‌شود و در طی این سالها مشکلات اقتصادی در صدر همه مشکلات و با فاصله بسیار زیادی از آنها قرار دارد. (مشکلات اقتصادی ۷۱/۳ درصد در سال ۷۴، ۷۷/۷ درصد در سال ۸۲ و ۷۶/۵ درصد در سال ۸۶ است). در واقع در این سالها نه تنها مشکلات اقتصادی کاهش نیافته، بلکه تاحدودی افزایش نیز یافته است.

در اینجا دو فرض وجود دارد. اول این که کشور در این سالها از نظر اقتصادی پیشرفتی نداشته و وضعیت رفاهی و اقتصادی مردم تغییری نکرده باشد. دوم این که عدم تعادلی در نظام

اجتماعی جامعه رخ داده باشد و بدلیل ناپایداری‌های نظام، و ناکامی در تحقق سایر ارزشهای اجتماعی، همچنان در این سالها بر ارزشهای اقتصادی تاکید می‌شود.

در ارتباط با فرض اول، اگر آمار و ارقام اقتصادی در این سالها مرور شود قطعاً وضعیت رفاهی، سبک زندگی و معیشتی افراد جامعه بهتر از دهه اول پس از جنگ شده است و انتظار می‌رود همانطور که اینگلهارت پیش‌بینی کرده است، بتدریج اهمیت پول و اقتصاد در جامعه ما کمتر شده باشد. اما علی‌رغم بهتر شدن وضعیت رفاهی، سبک زندگی و معیشتی مردم خصوصاً در کلان‌شهر تهران، همچنان مسائل اقتصادی با فاصله بسیار زیاد از سایر مسائل و در صدر توجه مردم قرار دارد و از اهمیت آن در این سالها به هیچوجه کاسته نشده است.

با این وصف، به نظر می‌رسد فرض دوم صحت داشته باشد. در واقع، تاکید مستمر مردم بر ارزشهای اقتصادی و کمتر توجه نمودن بر سایر ارزشهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ایران و به عبارت دیگر در جا زدن در یک دوره متمادی در حوزه ارزشهای اقتصادی و عدم عبور از آن، ناشی از عدم تعادل ساختاری نظام اجتماعی کشور و یا بحران ارزشهای اجتماعی است. در چنین شرایطی است که پیشرفتی در جامعه به سوی هدفی مشخص و از مرحله‌ای به مرحله بالاتر صورت نمی‌گیرد و نظام اجتماعی قادر نیست تحولات ایجاد شده در محیط خود را پاسخگو باشد. بنابراین، مشکلات مستحدثه و روزافزون در محیط نظام اجتماعی تلنبار شده و پاسخی به آنها داده نمی‌شود.

این امر در دراز مدت برای یک جامعه بسیار خطرناک است و می‌تواند موجب ناپایداری‌های سیاسی، اجتماعی شود. امروز با تحولات وسیعی که در جهان در عرصه‌های علمی، فرهنگی، ارتباطی و نیز سیاسی و اجتماعی بین‌المللی صورت می‌گیرد، نظام‌های اجتماعی در معرض چالشهای جدی قرار دارند و پیوسته در محیط خود با بحران روبرویند. عدم پاسخگویی مناسب به این تحولات در عرصه‌های مختلف و ناتوانی یک نظام اجتماعی در تعادل بخشی به ارزشهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و توقف آن در نازل‌ترین بخش یعنی اقتصاد که ویژگی جوامع عقب مانده یا در مراحل اولیه گذار به توسعه است، نشانه یک بحران عمیق اجتماعی است.

همانطور که در مبحث نظری گفته شد جامعه‌شناسان تاکید بر یک بخش از نظام اجتماعی و عدم تاکید بر سایر بخشها در یک دوره زمانی طولانی در یک جامعه را ناشی از ناکارآمدی آن نظام در پاسخگویی به تحولات روزافزون در محیط آن نظام می‌دانند و از آن به عنوان عدم تعادل ساختاری یا به عبارت دیگر بحران اجتماعی یاد می‌کنند. یک جامعه در طول زمان و در واکنش به تحولات محیطی بایستی تغییر یابد. در مدل پارسونزی، هر نظام اجتماعی دارای چهار ارزش اساسی است. اولاً یک جامعه در حالت عادی بایستی با کمی تفاوت، بر هر چهار ارزش تاکید داشته باشد. تاکید بیش از حد بر یک ارزش و عدم تاکید و یا تاکید بسیار کمتر بر سایر ارزشها نشانه بی‌تعادلی است. البته جوامعی که در مسیر تحولات سریع هستند ممکن است در مراحل زمانی و تا مدتی بر یکی از ارزشها

(منظور ارزشهای مادی است) تاکید بیشتر داشته باشند، اما ادامه این شرایط برای مدتی طولانی حاکی از ناتوانی آن جامعه در حل مشکلات آن حوزه و عبور به مراحل بالاتر و تاکید بر سایر ارزشهاست. از سوی دیگر، جامعه‌ای که دچار عدم تعادل ساختاری شده و قادر نیست مشکلات خود در بخشهای دیگر را مرتفع سازد و موجبات تقویت ارزشهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را در مردم فراهم آورد، ناچار از تاکید بر ارزشهای مادی یا اقتصادی است. اینگلهارت نیز معتقد است به واسطه جنگ و ناامنی‌های زیستی و معیشتی در اروپای دهه ۴۰ و ۵۰، در این دو دهه در جوامع مزبور بر ارزشهای مادی تاکید بیشتر می‌شد. اما بتدریج، تاکید بر این ارزشها کمتر و کمتر شد تا این که از دهه ۶۰، به طور بارزی تاکید بر ارزشهای فرامادی اهمیت یافت و از اهمیت ارزشهای مادی کاسته شد. ■

فهرست منابع:

- اسکیدمور، ویلیام، ۱۳۸۵، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ترجمه علی‌محمد حاضری و دیگران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی، قم.
- اینگلهارت، ۱۳۸۲، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، انتشارات کویر، تهران.
- جانسون چالمرز، ۱۳۶۳، تحول انقلابی، ترجمه حمید الیاسی، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران.
- چلبی مسعود، ۱۳۷۵، جامعه‌شناسی نظم، نشر نی، تهران.
- دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳، ارزشها و نگرشهای ایرانیان، موج دوم.
- محسنی منوچهر، ۱۳۷۵، بررسی آگاهیها، نگرشها و رفتارهای اجتماعی و فرهنگی در ایران، معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.



مفروضات بنیادین فرهنگ

محمود رضایی زاده

دکترای مدیریت و معارف اسلامی از دانشگاه امام صادق (ع)

مقدمه

به زعم ادگار شاین «مفروضات بنیادین» فرهنگ درونی ترین لایه فرهنگ هستند که دو لایه «ارزش‌ها» و «مصنوعات و رفتار» بر این اساس شکل می‌گیرند و جهت می‌یابند. مفروضات بنیادین فرهنگ در فرهنگ ملی ایران و به تبع آن در سازمان‌های ایرانی کدام است؟ پاسخ به این سؤال نقش مهمی در فرهنگ‌شناسی ایران و شناخت صحیح فرهنگ سازمان‌های ایرانی دارد. مفروضات بنیادین فرهنگ باید به عنوان یک ملاحظه راهبردی در برنامه‌ریزی، سازماندهی، کنترل و نظارت و هدایت و رهبری سازمانها، مورد توجه مدیران قرار گیرد.

در این مقاله مفروضات بنیادین فرهنگ شامل نگرش به طبیعت، ماهیت فعالیت انسان، ماهیت واقعیت و حقیقت، ماهیت انسان، ماهیت واقعیت و حقیقت، ماهیت انسان، وظیفه گرایی - رابطه گرایی، مردگرایی - زن گرایی (توجه به کار - توجه به فرد)، فردگرایی - جمع گرایی (رقابت و همکاری)، تردید گرایی، فاصله قدرت، نگرش به زمان (خطی - چرخشی)، زبان (ساده - پیچیده)، فضا (عمومی - خصوصی) مورد بررسی قرار می‌گیرد و در هر مورد به طور اجمال دیدگاه اسلام نیز ارائه می‌شود.

اهمیت و ضرورت

فرضیات اساسی عمیق‌ترین و مهمترین سطح فرهنگ را تشکیل می‌دهد و باورها، ارزش‌ها، رفتار و مصنوعات ریشه در این سطح فرهنگ دارد. برای مثال در سازمان‌های ژاپنی جداسازی مکان کار صورت نمی‌گیرد و کارکنان بصورت گروهی کار می‌کنند و مسئول بخش کمی جدا از آنها می‌نشینند و بر کار چند گروه نظارت می‌کند. در سازمان‌های آمریکایی فضا با استفاده از پارتیشن‌ها جداسازی می‌شود و در آلمان دفتر کارکنان کاملاً خصوصی است. مردم آمریکا به تشریفات زیاد اهمیت نمی‌دهند اما در ژاپن به یکدیگر ادای احترام کرده و کارت مشخصات خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند. فرانسوی‌ها نزد همکار خود رفته و با او دست داده و با ذکر نام او سلام کرده و به چشم‌های او نگاه می‌کنند اما آمریکایی‌ها برای کسی که وارد اتاق آنها می‌شود دست تکان می‌دهند. آیا در فرهنگ‌های خاص زنها

می توانند با یکدیگر دست بدهند و مردها همدیگر را بغل کنند؟

اروپایی ها از خودمانی بودن زیاد (رفتار غیررسمی از طریق صدا کردن با نام کوچک و...) و تواضع بیش از حد خوششان نمی آید اما آمریکایی ها همکاران خود را با نام کوچک صدا می کنند. مردم شمال اروپا در مقایسه با جنوب اروپا حریم بیشتری برای خود قائل می شوند بنابراین هنگام صحبت با آنان باید به اندازه ای بیش از درازی یک دست از او فاصله بگیرید تا او احساس راحتی کند. آمریکایی ها از یکدیگر سوالات بسیار دوستانه و خصوصی می پرسند اما فرانسوی ها زندگی شغلی و شخصی خود را کاملاً جدا می دانند. بنابراین شناخت فرهنگ از طریق شناخت عناصر اصلی، مشخصات و مفروضات بنیادین آن نقش مهمی در پیش بینی و کنترل رفتار افراد و نیز ایجاد ارتباط اثربخش و نفوذ در آنان دارد.

۱ - نگرش به طبیعت

فرهنگ آمریکایی را می توان فرهنگ «خواستن توانستن است» توصیف کرد. عبارت هایی چون «ناامید مشو» بیان قاطع این باور است که هیچ چیز از قبل تعیین نشده است. اروپایی ها این دیدگاه را «شور آمریکایی» می نامند. در حالی که در پاره ای از فرهنگ ها انسان بر سرنوشت خود حاکم است، در دیگر فرهنگ ها سرنوشت انسانها از پیش تعیین شده است، به جای اینکه سعی کنید تغییر بدهید یا باعث بروز چیزی بشوید، بهتر است بگذارید هر چه می خواهد بشود.

هاف استد معتقد است که تمایل انسان به کنترل طبیعت و سرنوشت خود

معلول وحشت و اجتناب از عدم اطمینان است. این امر ناشی از نگرانی جامعه از عدم اطمینان، تمایل به پیش بینی آینده و کنترل آن و پرهیز از خطر است. برنامه ریزی و اعتقاد به اقدامات پیشگام و قبول مسئولیت، همه مؤید این فرضیه است که انسان دوست دارد بر سرنوشت خود کنترل داشته باشد (اشنایدر، ۵۱).

در جوامع غربی باور غالب این است که همه چیز شدنی است پس بشر می تواند بر طبیعت چیره شود. شعار تفنگداران دریایی آمریکا «می توان» است. بر عکس در بسیاری از جوامع آسیایی باور غالب این است که انسان باید با طبیعت در آمیزد یا حتی تسلیم آن باشد. (شاین، ۷۹)

در رویکرد اسلامی انسان بر سرنوشت خود و نیز طبیعت حاکم است و می تواند طبیعت، پدیده ها و نیروهای آن را تحت کنترل خود در آورد. قرآن کریم می فرماید: خداوند آنچه در آسمانها و زمین است را تحت کنترل شما قرار داده است (سخرلکم ما فی السموات و ما فی الارض). اما برخلاف این آموزه اسلامی، نگرش مسلمین با تلقی اشتباه از مفاهیم متعالی مانند توکل و قضا و قدر، مبتنی بر تسلیم است نه حاکمیت و تسلط یعنی بطور نسبی جبرگرایی و تقدیر گرایی در فرهنگ ایرانی نهادینه شده است.

(جبرگرایی (تقدیرگرایی)

براساس تحقیق انجام شده جبرگرایی و تقدیرگرایی فرهنگ عمومی و مسلط بر اذهان اعضای جامعه ماست. نسبت قابل توجهی از مردم معتقدند که قضا و قدر در زندگی موثر است (نسبت موافق به مخالف: ۸) بعضی از مردم بد ذات هستند (۶/۸) از چشم بد باید ترسید (۴/۱۴) روزی

هر کس به قدر قسمت اوست (۳/۹۷) بعضی از مردم بدشانس هستند (۳/۲۱) و سرنوشت هر کس از قبل تعیین شده است (۱/۹۵) (عبدی، عباس، ۱۳۷۸، ۲۰).

۲ - ماهیت فعالیت انسان (تأمل - اقدام)

فرضیه کنترل و حاکمیت بر سرنوشت در مقابل تسلیم سرنوشت شدن، به میل انسان به انجام اقدام یا اقداماتی مؤثر مربوط می شود. برای آمریکایی ها، ایجاد تغییر و خلق موقعیت تنها راه بقا به شمار می رود. وقت صرف کردن برای تفکر و تعمق در واقع به معنای موقعیت نامؤثر است.

مدیران اروپای شمالی و آمریکا عموماً در انجام اقدامات پیشگام می شوند و به سرعت تصمیم می گیرند. آنها برای فعال بودن و قاطع بودن ارزش قائلند. «تصمیم غلط گرفتن بهتر از تصمیم نگرفتن است». آمادگی برای اقدام به معنای آمادگی برای پذیرش خطر و اشتباه کردن و نیز به معنای آمادگی برای انجام اصلاحات لازم است.

مدیران فرانسوی برای فکر کردن در مقابل اقدام کردن ارزش بیشتری قائلند. آنها در مقایسه با همتهای خود وقت بیشتری را صرف برنامه ریزی و تجزیه و تحلیل می کنند. این کار با نگرش مدیران آمریکایی که معتقدند با انجام اقدامی و لو اینکه اشتباه هم باشد به هدف خود خواهند رسید، در تعارض و تضاد است. آنها معتقدند که بهتر است خوب فکر و تجزیه و تحلیل کرد تا بتوان کاری را صحیح انجام داد، نه اینکه با اشتباه انجام دادن کار تنها زمان را به هدر داد.

وقتی که مدیران می پذیرند که بر طبیعت و سرنوشت امور کنترل دارند، آنگاه با تمایل بیشتری دست به اقدام می

مکاشفه و احساسات اعتماد کنند، زیرا در بسیاری از اوقات بدست آوردن آمار و ارقام کاری دشوار است. عدم ثبات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی این کشورها نیز موجب تقویت این نوع طرز تفکر شده است. بر اساس گزارش های منتشر شده در مجله اکونومیست در آمد حاصل از طالع بینی در برزیل بیش از یک میلیون دلار در سال است (اشنایدر، ۵۵).

نمی توان تمام فرهنگ ها را واقع گرا دانست. در بسیاری از فرهنگ ها، آداب و رسوم، اصول اخلاقی، آموزه های مذهبی و سایر منابعی که در نهایت حرف آخر را می زنند به شکل آشکارتری راه راست و درست را نشان می دهند. حتی در جوامع غربی هم در بسیاری از حوزه ها، آموزه های مذهب و اخلاق مقدم بر تجربه عینی است (شاین، ۸۴).

در رویکرد اسلامی برای شناخت واقعیت و حقیقت از تمام منابع شناخت (طبیعت، عقل، قلب و وحی) و ابزارهای متناظر آن (حواس، استدلال عقلی، تزکیه نفس و متون مربوط) باید استفاده کرد. آنچه مهم است این است که قلمرو این منابع و ابزارها متفاوت است و برای شناخت واقعیت و حقیقت در هر حوزه خاص از ابزار خاص آن باید استفاده کرد.

بر اساس مطالعات اخیر، اعتقاد به خداوند، دخیل بودن خداوند در امور زندگی و اعتقاد به وجود بهشت در میان ایرانیان جایگاه ویژه ای دارد و بر اساس داده های ملی، میزان گرایش های مذهبی در حدود ۹۰٪ می باشد (حاجیان، فصل پنجم). یکی از موانع مهم درک واقعیت و حقیقت کوتاه نظری است. منظور از کوتاه نظری (تنگ چشکی)، وجود نگرش محدود و بسته است که به سرعت افراد

بسزایی داشتند، ولی عمل براساس دانش و شناخت، در ایران عمومیت پیدا نکرده و به فرهنگ غالب در جامعه تبدیل نشده است، بلکه همیشه در محدوده مجامع علمی و اهل دانش وجود داشته است. کدام ایرانی است که نداند در امور اداری، نظم و سروقت آمدن خوب است و تأخیر و دیگران را معطل کردن بد و نامطلوب ولی کمتر جلسه ای را می توان یافت که طبق برنامه دقیقاً سر وقت آغاز شود و سروقت پایان یابد (علیخانی، علی اکبر، ۷-۱۲۲).

۳ - ماهیت واقعیت و حقیقت. (آمار و ارقام، شهود و آموزه های مذهبی). اینکه حقیقت چیست، در هر فرهنگی فرق می کند. در بسیاری از کشورهای آنگلساکسون، حقیقت مترادف است با آمار و ارقام. در فرانسه برای اخذ هر تصمیم تجاری نه تنها باید اطلاعات رقمی را دقیقاً تجزیه و تحلیل کرد بلکه باید منطق حاکم در این خصوص را نیز بررسی کرد. دکارت، فیلسوف فرانسوی معتقد است که «حقیقت تنها با استدلال منطقی حقیقت می شود». مدیران فرانسوی در حل مشکلات از نگرش استقرایی بهره می گیرند و راه حل ها را از دل نظریه ها بیرون می کشند.

آمریکایی ها نگرش استنتاجی دارند و نظریه ها را بر اساس داده ها و تجربیات خود خلق می کنند. آنها آماده اند هر لحظه که لازم باشد وارد عرصه شوند و تجربه و آزمایش کنند.

سایر فرهنگ ها بیشتر به احساسات، مکاشفه برداشت ذهنی) و مسائل معنوی توجه و اعتماد می کنند. حتی اگر به آنها آمار و ارقام موثق هم بدهید، تا احساس نکنند که مطالب شما صحیح است آن را نخواهند پذیرفت. مثلاً مدیران برزیلی می گویند که ترجیح می دهند که به

زنند و اهمیت بیشتری برای انجام دادن در مقایسه با بودن قائل می شوند. اما اگر مدیران تصور کنند که کنترل کمی بر امور و طبیعت دارند، آنگاه برای برنامه ریزی و تفکر، وقت بیشتری صرف می کنند تا بتوانند رویدادهای آینده را پیش بینی کنند و خود را با وضعیت موجود هماهنگ کنند. در نزد این مدیران طرز تفکر و شخصیت فردی در مقایسه با اقدام کردن از اهمیت بیشتری برخوردار است. از این تفاوت در دیدگاهها، با عنوان دستیابی در مقابل تسلیم یاد می کنند.

در آمریکا این باور که «هر کس می تواند رئیس جمهور شود» حامل این پیام مهم است که آنچه فرد بدست می آورد بسیار مهمتر از این است که کجا به مدرسه می رفته یا روابط حرفه ای او چگونه است. در فرانسه برای رئیس جمهور شدن، باید از شایستگی های خاصی برخوردار باشید و دارای روابط و ارتباطات مناسب باشید (اشنایدر، ۵۳). در رویکرد اسلامی قبل از هرگونه تصمیم گیری، اقدام و سخن باید تأمل و تفکر نمود یعنی باید از پشتوانه علمی برخوردار باشد در غیر این صورت سرعت حرکت نه تنها فرد را به مقصد نمی رساند بلکه او را از هدف دورتر می سازد اما در عین حال اقدام و عمل نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است و علم بدون عمل ارزش ندارد. به نظر می رسد شناخت گریزی به معنای عمل نکردن براساس دانش و شناخت از ویژگی های فرهنگ ایرانی است یعنی ماهیت فعالیتها در ایران بیشتر اقدام است تا تأمل برای کسب دانش و شناخت.

شناخت گریزی

ایرانیان در تولید دانش بشری سهم

را برمی‌آشوبد و به واکنشهای نسنجیده و می‌دارد. با وجود این نگرش، افق دید بسیار محدود است و ضمن همراه بودن با توهمات، امور جزئی و کوچک یا نتایج آنها، بزرگ و مهم تلقی می‌شود. کوتاه‌نظری افراد در حوزه نظام اداری و سیاسی، به رقابتهای منفی‌ای تبدیل می‌شود که به موجب آن هر کس تلاش نمی‌کند از دیگری جلو بیفتد، بلکه هر کس احساس می‌کند تا جلوی دیگری را بگیرد و فرد معمولاً در جهت رشد و تکامل خود نمی‌کوشد، بلکه به تخریب دیگری می‌پردازد.

در اغلب موارد افراد کوتاه نظر با افراد بلندنظر و دلسوز که می‌خواهند کارهای جدی و اساسی انجام دهند درگیر می‌شوند. یکی از دلایل اینکه کارهای کلان و جدید در ایران بسیار اندک است وجود همین فرهنگ کوتاه‌نظری است که مانع انجام کارهای اساسی می‌شود. هر کار بزرگ، اگر صد فایده داشته باشد، چند ضرر هم دارد و اگر ۷۰ درصد نتایج آن از قبل روشن باشد ۳۰ درصد آن نیز مبهم است، این افراد با استناد به چند ضرر و ۳۰ درصد ابهام، جلوی کار را می‌گیرند. اگر قرار بود اختراع برق در قالب یک پروژه تحقیقاتی در ایران اجرا شود، افراد کوتاه‌نظر با این دلیل که برق انسانهایی را خواهد کشت جلوی آن را می‌گرفتند (علیخانی، علی اکبر، ۱۲۱-۱۱۹).

۴ - ماهیت انسان

فرضیات مربوط به ماهیت انسان، تمایل و آمادگی برای انجام وظایف و ماهیت نظام‌های کنترل را تعیین می‌کنند. لارس کولیند مدیر شرکت ایتکون اظهار می‌دارد که فرضیه شماره یک او این است که افراد بالغ را استخدام کند. از نظر او

فرد بالغ کسی است که وقتی مشغول به کار می‌شود می‌داند که چه وقت سرکار بیاید، چقدر کار کند و چقدر صرف مسافرت کند. بنابراین دیگر نیازی به استفاده از کارت‌های ساعت، تعیین شرح وظایف و محاسبه هزینه‌های مسافرت نیست. این فرضیات در باب ماهیت انسان به ماهیت روابط مربوط می‌شود. مثلاً اگر فرض کنیم که افراد ذاتاً خوب هستند، بیشتر حاضریم که به کارکنان خود اختیار بدهیم و به آنها اجازه بدهیم که راه خود را بروند و کارشان را انجام دهند. این امر موجب تقویت بیشتر رابطه‌گرایی می‌شود. اگر فرض کنیم که افراد ذاتاً بد هستند، به کنترلها و نظارت‌های بیرونی بیشتری نیاز داریم. این امر، فرهنگ وظیفه‌گرایی بیشتر را تقویت می‌کند و بر سلسله مراتب و دیگر اشکال کنترل اجتماعی مثل فشار گروه تأکید می‌کند. بنابراین فرضیات مربوط به ماهیت انسان بر فرضیات مربوط به ماهیت روابط و میزان اهمیت آنها (مثلاً در مقایسه با انجام وظایف) و ساختار آنها تأثیر می‌گذارد (اشنایدر، ۵۹).

یافته‌های پژوهشی به وجود میزان بالای بی‌اعتمادی اجتماعی تا حد بیش از ۸۵ درصد اشاره دارد (حاجیان، ۲۵۳). رواج پدیده‌ها و مسائلی چون سوطن، تردید، حسادت، دشمنی، بدبینی و در نهایت بی‌اعتمادی به دیگران، در تضعیف پیوندهای اجتماعی بسیار دخیل هستند تا جایی که میزان کسانی که هموطنان خود را در حد بسیار کم صادق و راستگو و درستکار می‌دانند تا ۸۶٪ می‌رسد (رفیع پور، ۱۳۷۸: ۱۲۹-۱۲۰).

۵ - وظیفه‌گرایی - رابطه‌گرایی

در آسیا، آمریکای لاتین و خاورمیانه

مدیران ترجیح می‌دهند با افرادی که می‌شناسند معامله و تجارت کنند. قبل از انجام هر معامله، باید رابطه ایجاد شود. بدون ایجاد رابطه، چگونه می‌توانید مطمئن شوید که طرف شما تعهدات خود را در قبال قرارداد به خوبی انجام دهد و پایبند آن باشد. اغلب شرکتها ترجیح می‌دهند اعضای خانواده و اقوام خود را استخدام کنند زیرا معتقدند که به آنها راحت‌تر می‌توان اعتماد کرد. بنابراین آنها می‌توانند برای نظارت بر کارکنان از کنترلهای غیر رسمی اجتماعی استفاده کنند. در این فرهنگ‌ها همه پذیرفته‌اند هیچ کاری را نمی‌توان بدون وجود رابطه و ایجاد آن انجام داد.

مدیران آمریکایی و شمال اروپا ترجیح می‌دهند که بیشتر بر وظایف تمرکز کنند و روابط شخصی را از کار خود جدا کنند. آمریکایی‌ها از اینکه نسبت به انجام وظایف خود احساس تعهد می‌کنند به خود می‌بالند. آنها از انجام معامله با دوستان و اعضای خانواده خود پرهیز می‌کنند، زیرا معتقدند که این روابط قضاوت عادلانه و صحیح را کم رنگ می‌کند. افراد را باید بر اساس شایستگی (مهارت و موفقیت‌های قبلی) استخدام کرد نه بر اساس روابط. در این فرهنگ به این دیدگاه که برای انجام امور باید به روابط اعتماد کرد به دید شک و بدبینی می‌نگرند (اشنایدر، ۶۱).

در رویکرد اسلامی بطور متعادل باید به وظیفه و رابطه توجه کرد اما ایجاد رابطه نیز باید در راستای وظیفه مورد توجه قرار گیرد یعنی اصل انجام وظیفه است و روابط را نیز باید در راستای تحقق اهداف کاری سازماندهی نمود یعنی نمی‌توان به بهانه روابط از وظایف خود چشم‌پوشی کرد و به ایجاد

روابط اصالت داد نه به حسن انجام کار. در فرهنگ ایران رابطه گرایی اهمیت بیشتری نسبت به وظیفه گرایی دارد. به نظر می‌رسد خویشاوند گرایی، شایسته زدایی، تشریفات گرایی و زیاده روی در تعارف نمونه هایی از این مشخصه فرهنگی در ایران است.

خویشاوندگرایی

پولاک می‌گوید: اعضای یک خانواده بین خود وحدت دارند و به عنوان یک واحد گرد سر طایفه جمع می‌شوند و این راس و رئیس به عنوان سرکرده تمام خانواده هایی که به این مجتمع بستگی دارند مورد احترام قرار می‌گیرد. هرگاه این رئیس بتواند مقام با قدرت و نفوذی را احراز کند مثلاً صدراعظم بشود بلافاصله می‌کوشد با عقب گذاردن همه غریبه ها تمام دار و دسته خود و حتی دورترین خویشاوندانش را از گمنامی و تاریکی بیرون بکشد و مناصب پایتخت و ولایات را به آنها بسپارد. البته به محض این که صدراعظم ساقط شود همه آنها نیز با وی از کار بی‌کار می‌شوند. در ایران به خوبی مصداق های آنچه گفته شد، دیده می‌شود. طوایف ماکو، نور، فراهان به تبعیت از ستاره اقبال وزرایی که از میان آنان برخاسته بودند به قدرت رسیدند و باز با شتاب افول کردند. قوم گرایی و خویشاوندگرایی چنان قوی است که روابط بر ضوابط چیرگی دارند (کوثری، مسعود، ۵۵-۵۳).

شایسته‌زدایی

منظور از شایسته‌زدایی، حاکم نبودن اصل شایسته‌سالاری است. موقعی شایسته‌سالاری تحقق می‌یابد که توان و قابلیت افراد برای تصدی مدیریت، ملاک باشد، دلیل این امر قوی بودن معیارهایی بجز شایستگی در فرهنگ

عمومی ایرانیان است. بر این اساس، معیارهای حزبی و گروهی، همفکر بودن، و معیارهای طبقه‌ای و رفاقتی نقش اصلی را ایفا می‌کنند (علیخانی، ۱۳۱-۱۲۹).

تشریفات گرایی

تشریفات وقت و هزینه بسیاری را به خود اختصاص می‌دهد و موجب می‌شود هوش و حواس بسیاری از مردم تنها معطوف به این باشد که تشریفات را بیاموزند و در جای خود بکار بندند. بنامین نخستین سفیر امریکا در ایران می‌گوید: ایرانی ها در تشریفات بی اندازه دقیق و باریک بین هستند. درویل می‌گوید: در هیچ کشوری آداب و تشریفات با چنان دقت و وسواسی که در ایران معمول است اجرا نمی‌گردد. نه تنها مقامات بلکه افراد عادی هم به این اصل پایبندند. «تجلی این تشریفات زاید الوصف را حتی در دیدار افراد نیز می‌توان دید (کوثری، مسعود، ۶۸-۶۷).

زیاده‌روی در تعارف

در مناسبات فردی زیاده‌روی در تعارف به چشم می‌خورد. این اخلاق ایرانیان بیش از آنکه بتوان آن را به حساب مبادی آداب بودن گذاشت ناشی از زیاده روی و افراط بود. به طوری که گاهی این تعارفات به تملق‌گویی و چاپلوسی منجر می‌شود. کارلاس‌رنا می‌گوید: ایرانی ها عاشق گپ و اختلاط هستند. این گپ‌زندهای طولانی مقدمه ای است برای آنکه ایرانی حرف اصلی خود را بزند (همان، ۶۹ - ۶۸).

مواجب و مداخل

آنچه در سراسر دوره قاجاریه و به ویژه در دستگاه دولت در تمام سطوح

به چشم می‌خورد رشوه خواری و فساد مالی است به طوری که هیچ کس به آنچه از طریق درست و مشروع از شغل خود به دست می‌آورد (مواجب یا حقوق و دستمزد) بسنده نمی‌کند و حتماً باید درآمدهای غیر مشروع از طریق رشوه‌گیری یا باج‌گیری داشته باشد. حقوق مقطوع، همه درآمد نیست، شغل خوب آن است که به حق یا ناحق خرده‌پاشی هم داشته باشد. این درآمدهای غیرمستقیم را مداخل می‌نامند (کوثری، ۷۲).

۶- مردگرایی، زن گرایی: (توجه به کار، توجه به فرد)

مردگرایی و زن گرایی یکی از شاخص های مطالعه هافستد در مورد فرهنگ در (۶۰) کشور جهان است. در فرهنگ های مرد سالار، شجاعت و جسارت و رقابت جویی و توجه به مادیات، کار زیاد، درآمد، موفقیت و توفیق گرایی، ارتقاء شغل و مزایای شغلی، برتری جویی، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. برای شرکت‌ها، کسب سود و افزایش میزان آن بر همه چیز تقدم دارد و منافع سهامداران بر منافع کارکنان و مشتریان مرجح است (اشنایدر، ۶۲). در جوامع زن گرا به پرورش، کیفیت زندگی، روابط، دوستی، مشارکت و همکاری گرایش وجود دارد (فیزی، ۶).

بر اساس نتایج حاصل از این مطالعه شاخص مردانگی در ایران (۴۳) بوده است که از میانگین (۳۹) کشور که (۵۱) می‌باشد کمتر است. این شاخص در ژاپن (۹۵) و در اتریش (۷۹) بوده است. آمریکا نیز از کشورهای مردسالار می‌باشد. (هافستد، ۱۹۸۰، ۲۲۱) به زعم مک کلند نیز توسعه اقتصادی علاوه بر متغیرهای

اقتصادی مانند سرمایه به عامل «نیاز به کسب موفقیت» نیز نیازمند است. از ویژگی‌های افراد واجد این نیاز کوشش زیاد در انجام وظایف خود می‌باشد. براساس یافته‌های مک کلند نمره نیاز به موفقیت در ایران (۰۸-۱) بود که در مقایسه با نمره ترکیه (۱۶/۲+) در حد بسیار پایینی قرار داشت (موحدی، ۱۳۸۲).

نتیجه عملی این ویژگی فرهنگی این است که از مدیران بجای رقابت‌گری، ثبات قدم، پی‌گیری، پیشرفت و تمرکز بر کار و کارآمدی، انتظار می‌رود که به نرمی و مسالمت و توجه به جنبه‌های اجتماعی توجه کنند (موحدی، ۱۳۸۲).

در پانزده سازمان صنعتی ایران کمترین میانگین بدست آمده در حوزه ارزش‌ها مربوط به متغیر تمرکز بر کار بوده است که نشانگر کم توجهی به کار و کم ارزش بودن کار در سازمان‌های ایرانی است (موحدی، ۱۳۸۲). اکثر پاس‌خوگان معتقدند که افراد اکثراً شرایط کار مطلوب را در حد متوسط نیز رعایت نمی‌کنند (حبیبی، ۱۳۷۷، ۱۵۵).

داشتن نوکر از جمله نمادهای تشخیص در جامعه قاجاری است. این موضوع علاوه بر اینکه از لحاظ اقتصادی حائز اهمیت بود و سبب به کار گرفتن بخش اعظمی از نیروی کار جمعیت فعال برای خدمات بیهوده می‌شد، خود به رواج نوعی اخلاق انجامید به نام اخلاق نوکر بابی. داشتن این همه خدم و حشم تعجب اروپاییان را برانگیخته بود: در هیچ کشوری مردمانش به اندازه ایران نوکر در خدمت نمی‌گیرند برای مثال، کسی را که برای برپا کردن چادر استخدام کرده باشند از گرفتن دهنه اسب امتناع می‌کند و بهانه‌اش این است که این رشته از خدمات به او ارتباط ندارد. پولاک می‌گوید: این

رسم بهترین نیروی فعال را از صحنه کار خارج کرده است (کوثری، ۷۱-۷۰).

۷- فردگرایی - جمع‌گرایی (رقابت- همکاری)

در جوامع فردگرا افراد به فکر خود و منافع خود هستند و خود را مستقل و بی‌نیاز از گروه می‌دانند. منافع فردی مهمترین و قوی‌ترین انگیزه است. در جوامع جمع‌گرا، گروه در مقایسه با فرد، از جایگاه برتری برخوردار است. هویت هر فرد بر اساس رابطه او با دیگران، عضویت او در یک گروه و تلاش او برای معاشرت و همکاری با دیگران مشخص می‌شود (اشنایدر، ۶۴). در فرهنگ‌های فردگرا رقابت و استقلال از ارزش زیادی برخوردار است (فیزی، ۶).

در رویکرد اسلامی از طریق تأمین حقوق جمعی، حقوق فردی مورد توجه قرار گرفته است یعنی جمع‌گرایی از اهمیت بیشتری نسبت به فردگرایی برخوردار است اما به نظر می‌رسد در فرهنگ ایرانی ضعف هویت جمعی، تقدم مصالح فردی بر مصالح جمعی بطور نسبی وجود دارد.

ضعف هویت جمعی

سطح هویت جمعی در ایران، کوچک و خاص‌گرایانه است به نحوی که افراد، پای‌بند هنجارهای خاص‌گرایانه فامیلی و قومی خود هستند و در فعالیتهای روزمره خود منافع قومی و خویشاوندی خود را بر منافع عمومی ترجیح می‌دهند (حاجیان، ۱۳۷۷: ۸۰-۷۹).

تقدم مصالح فردی بر مصالح جمعی

یکی از دلایل نهادینه شدن تقدم منافع فردی بر منافع جمعی در فرهنگ

ایران، این است که در طول تاریخ ایران منافع جمعی به طور نظام مند وجود نداشته است. بلکه منافع حاکمان و گروه‌های خاص مورد توجه بوده است. دلیل عدم شکل‌گیری منافع جمعی، بی‌ثباتی اجتماعی و ناامنی برای منافع است. امنیت، ثبات و اعتمادی برای تعریف منافع جمعی و سرمایه‌گذاری روی آن وجود نداشت و هر کس بهترین راه را این می‌دید که حافظ منافع خود باشد (علی‌خانی، علی‌اکبر، ۹-۱۰۸).

عدم تمایل به مشارکت سیاسی اجتماعی

ویژگی بیگانگی افراد با نهاد دولت، یک خصالت عارضی بوده است. این ویژگی به دلیل استمرار نظامات استبدادی که بر ملت ایران تحمیل شده است، در مردم جا افتاده است. در شرایط خاص اجتماعی یا سیاسی که فرد ایرانی، در پیش روی خود چشم‌انداز روشن و امید بخش دیده است به سرعت آن خصالت عارضی تاریخی را رها کرده و به وادی جمع‌گرایی، ایثار و همکاری دم‌نهاده است. یکی از ویژگیهای فردی و اجتماعی ایرانیان خودمداری است. شیوه زندگی خودمدارانه به مفهوم خودمحوری و تک‌روی است (حیدریان، ۲۲۶).

علل سیاسی فردگرایی ایرانیان

جامعه ایرانی به مفهوم دقیق کلمه از نظر نژاد، زبان و مذهب یکدست نبوده و واحدی اجتماعی - سیاسی به مفهوم ملیت ایرانی تا دوره اخیر وجود نداشته است؛ بلکه ایران قلمرویی جغرافیایی شامل گروههای اجتماعی بسیار متنوع با آداب و رسوم و عقاید متفاوتی با سه نوع زندگی ایلی - روستایی - شهری را

در بر می‌گرفته است.

هر چند در مطالعات داخلی و شرق شناسان بر فردگرایی ایرانیان تأکید شده است اما در مطالعات هافستد نمره فردگرایی ایرانیان (۴۱) محاسبه شده است که در مقایسه با میانگین نمره فردگرایی (۳۹) کشور (۵۱)، نمره آمریکا (۹۱)، استرالیا (۹۰)، انگلستان (۸۹)، کانادا و هلند (۸۰)، ایران یک کشور جمع‌گرا محسوب می‌شود (هافستد، ۱۹۸۰، ۲۳۴). به نظر می‌رسد با توجه به حرکت‌های جمعی مذهبی و اقدام‌های خیرخواهانه جمعی ایرانیان در مواردی که جامعه از سنت‌های مثبت خود فاصله گرفته و یا یک روش غیربومی را بدون مقدمات قبلی وارد کرده است جنبه بارزتری از فردگرایی به چشم می‌خورد اما در حوزه سنت‌های متداول ملی جنبه بارزتری از جمع‌گرایی وجود دارد (موحدی، مسعود، ۱۳۸۶).

فقدان امنیت سیاسی، اجتماعی

یکی از پیش‌زمینه‌های مشارکت سیاسی فعال، وجود امنیت سیاسی، اجتماعی است که به دلایل مختلف، در طول تاریخ ایران از این مقوله کمتر نشانی به چشم می‌خورد. به دو دلیل مشخص، یعنی حملات مکرر خارجی و تحکیم استبداد داخلی، امنیت اجتماعی در جامعه ما متزلزل و بسیار ضعیف بوده است. از یک سو موقعیت جغرافیایی ژئوپولیتیک ایران به عنوان معبر و گذرگاه اقوام و تمدنها، موجب شده که ایلات و چادرنشینان بیابانگرد، ضربات مهلکی بر حیات اجتماعی ما وارد کنند. که از جمله نتایج آن متزلزل شدن مالکیت فردی و امنیت سیاسی شهروندان ایرانی و به تبع آن شکل نگرفتن سازمانها و تشکلهای اجتماعی بوده است. هجمه

بی‌اعتمادی به دولت

یکی از نشانه‌های ضعیف بودن فرهنگ سیاسی مشارکتی، بی‌اعتمادی به دولتهاست. دولت به معنی امروزی برای جامعه ما امری دور از ذهن بوده است. دولت به عنوان نیرویی مافوق تصور می‌شد که با زور و خشونت سلطه می‌یافت تا منافع گروه یا جمعی خاص را تامین کند. لذا رابطه مردم با حکومت یا اطاعت محض از روی ترس و ذلت بوده و یا به انحاء گوناگون درصدد مقاومت و مقابله با احکام و مقررات وضع شده برآمده و حداکثر اینکه نسبت به مصالح و مقررات مربوط به دولت بی‌اعتنایی و بیگانگی نشان داده است. این تا حد زیادی ناشی از نامحدود بودن حوزه قدرت دولت در جامعه بود (صنیع اجلال، مریم).

متزلزل بودن حقوق فردی

در تاریخ ایران همواره آزادی و شخصیت فرد و منافع او بازیچه امیال قدرتمندان بود. می‌توان بسیاری از رجال عالی رتبه را نام برد که با یک تصمیم سلطان برای همیشه خانه نشین یا اعدام شدند. سرگذشت وزیرانی چون برمکیان، حسنک وزیر، خواجه نظام الملک و صدها مورد دیگر تاییدی بر این ادعاست. مسئولیت‌پذیری در ایران همواره بسیار خطرناک بود که این موجب می‌شد تا همه حتی وزیران نیز ابراز اطاعتی بنده‌وار و تملق‌آمیز نسبت به قدرت داشته باشند و منافع فردی را بر مصالح جمعی مقدم بدارند (مفتخری، حسین، ۲۶۰-۲۴۹).

اگر بین منافع فرد و منافع توده‌ها تضادی پدید آید کدام طرف باید گذشت کند؟ در جوامعی مانند چین و ژاپن که به جمع و به اشتراک منافع اعتقاد دارند فرد باید در برابر جامعه از حق خویش

مکرر خارجی، ضرورت وجود دولتهای متمرکز و قوی داخلی جهت حفظ مرزهای سیاسی و ایجاد امنیت برای ساکنین این مرز و بوم را تشدید کرده که این نیز به نوبه خود خودکامگی حکام و تضعیف حقوق شهروندی را به دنبال داشت. صرف نظر از صحت و سقم این دیدگاه، مردم ایران در طول تاریخ برای امنیت اهمیت بیشتری از آزادی قایل بوده‌اند تا آنجا که سلسله‌مادها به عنوان اولین حکومت در ایران، برای پاسخ‌گویی به این نیاز شکل گرفتند زیرا در پرتو امنیت حداقلی از عمران و آبادی قابل حصول بود. بنابراین، تاخت و تازها و لشگرکشی‌های مکرر مهاجمان، دغدغه آزادی را خاموش می‌ساخت و اسباب تشنت و نابسامانی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی را فراهم می‌کرد. از این رو دراندیشه ایرانی آزادی ملازم با هرج و مرج و استبداد ملازم با نظم شد و پادشاه عادل کسی بود که امنیت ایجاد می‌کرد.

یکی از دلایل
نهادینه شدن تقدم
منافع فردی بر منافع
جمعی در فرهنگ
ایران، این است که
در طول تاریخ ایران
منافع جمعی
به‌طور نظام‌مند وجود
نداشته است

بگذرد. در اجتماع فردگرایی چون امریکا جامعه باید گذشت کند زیرا فرض بر این است که اجتماع بر شالوده حقوق فردی استوار است هم از این روست که در امریکا هر شهروندی می‌تواند حتی دولت مرکزی را به دادگاه بکشاند (شاین، ۸۲).

۸- تردید گریزی

تردیدگریزی به میزان نگرانی افراد از ابهام و ناشناخته‌ها اطلاق می‌شود (اشنایدر، ۱۳۰). فرهنگ‌هایی که از لحاظ اجتناب از عدم اطمینان قوی‌ترند علاقه‌مند هستند که آنچه مجاز است و آنچه غیر مجاز است را به طور آشکار مشخص کنند. در این مورد آلمان غربی دارای نمره بالایی است. قانون گریزی، نظم و وضوح و روشنی، پیامدهای تردید گریزی است (فیزی، ۶).

۹- فاصله قدرت

فاصله قدرت نشان می‌دهد که افراد تا چه حد می‌توانند وجود نابرابری را در توزیع قدرت در سازمانها تحمل کنند (اشنایدر، ۱۳۰). موقعیت مدیر کل در فرانسه کاملاً متفاوت از موقعیت سایر مدیران در شرکت‌های فرانسوی است اما در اروپای شمالی مدیران از جایگاه به مراتب کم اهمیت‌تر برخوردار است. مدیران تولید ژاپنی در اروپا و آمریکا همیشه موفق بودند زیرا رئیس یا مدیر تولید را می‌توان همیشه مشغول کار با کارگران دید و مثل مدیران اروپایی و آمریکایی عادت ندارند که ماشین خود را در پارکینگ ویژه پارک کنند یا در غذاخوری ویژه غذا بخورند. به علاوه در کارخانه‌های اتومبیل سازی ژاپنی در آمریکا و انگلیس همه (مدیران و کارگران) لباس‌های یک شکل می‌پوشند تا تفاوتی

میان کارگران و مدیران احساس نشود. همچنین کارگران را تشویق می‌کنند تا در فرایند تصمیم‌گیری مشارکت کنند و برای بهبود روش‌های کاری خود، پیشنهاد‌های خود را ارائه کنند. اعمال این روش ضمن آنکه روحیه کار گروهی را تقویت می‌کند جایگاه رئیس یا مدیر را تحکیم می‌بخشد. کارکنان ژاپنی بعد از کار، ساعات خود را صرف معاشرت و خوش و بش با رئیس خود می‌کنند. تا با تقویت روابط و در نتیجه تقویت روحیه خود، خواسته‌های رئیس خود را به خوبی اجرا کنند (اشنایدر، ۶۳).

در رویکرد دینی چه نگرشی نسبت به فاصله قدرت وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال مستلزم تبیین جایگاه قدرت در آموزه‌های دینی است. در این رویکرد قدرت و مدیریت با استعاره‌های ولایت، خدمت، امانت، هدایت، تکلیف و حق، آزمایش معرفتی شده است. فردی که به قدرت به مثابه امانت، خدمت، تکلیف و حق، ولایت و آزمایش می‌نگرد، انگیزه او از پذیرش مسئولیت، الهی و انسانی است و رفتار او متناسب با نوع نگاه او به قدرت، دارای شاخص‌های امانت‌داری، خدمتگداری و نزدیکی با مردم است و بر این اساس فاصله قدرت وجود ندارد.

ولایت

معنای اصلی ولایت قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به گونه‌ای که فاصله‌ای در بین آن دو نباشد یعنی دو چیز چنان بهم متصل باشند که هیچ چیز در میان آنها نباشد (راغب اصفهانی، مفردات قرآن). در اسلام به جای اصطلاح «حکومت»، «ولایت» به کار برده شده است زیرا در لفظ حکومت نوعی سلطه حاکم و جدایی او از مردم نهفته

خدمت

هرکس احسان و نیکی کند سزاوار ریاست شود (امام علی) (۲۰). در فرهنگ اسلام ارزش خدمت به مردم همسان ارزش حج، جهاد در راه خدا و شهادت در این راه معرفی شده است و عدم تلاش و به کارگیری تمام توان و ظرفیت خود برای تأمین نیازهای دیگران خیانت به خدا و رسول او و

مؤمنان و عامل ورود به دوزخ معرفی شده است:

امام صادق می فرماید: کسی که در نیاز برادر (دینی) اش قدم بردارد مانند کسی است که سعی میان صفا و مروه کند و برآورده ساختن نیاز او مانند کسی است که در روز بدر و احد در راه خدا به خون خود غلطیده است (ابی محمدحسن، ۵۰) و هر کس از یاران ما که یکی از برادرانش در حاجتی از او کمک بخواهد و او با تمام توان در راه آن نکوشد به خدا و رسول او و مؤمنین خیانت کرده است (کلینی، ۳، ۴) ائمه اطهار (ع) خود همواره درصدد خدمت به مردم بودند و حتی به منظور خدمت به مردم همکاری با خلفای ظالم و غاصب را نیز تجویز می کردند:

امام سجاد برای سفر حج با قافله‌ای سفر نمود که او را شناساند تا بتواند خدمتگذار آنها باشد و پس از اینکه آنها وی را شناختند فرمود اگر با قافله‌ای مسافرت کنم که مرا می شناسد نمی گذارند به اهل قافله خدمت کنم (مطهری، الف، ۱۱۲) هر چند که ائمه (ع) مخالفت شدیدی با خلفا داشتند اما در مواردی همکاری با آنان را تشویق و تجویز می کردند و در جایی که همکاری با خلفای ظالم به نفع جامعه اسلامی و اهداف اسلامی باشد آن را جائز می دانند. قرآن و فقه ما نیز اجازه می دهد. از نظر فقه شیعه ولایت جائز یعنی قبول پست از حاکم ظالم حرام است اما در مواردی مستحب و یا واجب است برای مثال اگر امر به معروف و نهی از منکر مستلزم قبول پست از ظالم باشد پذیرش آن واجب است (همان، ۲۱۳).

بنابراین قدرت و مقام یک فرصت برای خدمت به مردم به منظور حل مشکلات، تأمین نیازها و کسب رضایت

آنان است. مدیر خدمتگذار و نه رئیس و سرور آنان است و مدیران با فروتنی و به دور از خود برتری بینی و سوء استفاده از مقام خود- بر اساس هرم معکوس مدیریت- باید در خدمت مردم باشند. بر این اساس نیز در رویکرد دینی فاصله قدرت منتفی است.

امانت

پست و مقام امانت است و آن، روز قیامت خواری و پشیمانی است مگر کسی که آن را به حق کسب کند و وظایف خود را که لازمه آن است به خوبی انجام دهد (پیامبر اکرم).

امانت چیزی است که نزد دیگری سپرده می شود تا آن را حفظ کند و سپس آن را به او بازگرداند. از دیدگاه اسلام امانت داری وظیفه‌ای بسیار مهم و سنگین معرفی شده است: امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه عرضه کردیم و آنها از پذیرش آن امتناع کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را پذیرفت. در این آیه اهمیت امانت بطور نمادین به عنوان بار سنگینی معرفی شده است که حتی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها با آن عظمت و بزرگی قادر به تحمل و پذیرش آن نیستند اما انسان به علت ظرفیت و استعدادهای وجودی خود قادر به پذیرش آن است. بنابراین امانت داری وظیفه‌ای بسیار مهم است که حتی در مورد کافران نیز باید آن را رعایت کرد. امام سجاد (ع) می فرماید اگر قاتلان حسین (ع) شمشیری را که با آن می خواستند حسین بن علی (ع) را به شهادت برسانند نزد من امانت می گذاشتند من امانت آنان را باز می گردانم.

امام علی در نامه ای به کارگزاران خود از قدرت و مدیریت با عنوان «امانت»

تعبیر کرده اند: به من گزارشی رسیده که اگر درست باشد خدای خود را خشمگین ساخته و امام خود را نافرمانی کرده‌ای و امانت خود را ضایع کرده‌ای (شریف رضی، نامه ۴۰).

منابع انسانی و مادی و نیز اهداف سازمانی و آرمان‌های اجتماعی امانتهایی هستند که از سوی خدا و مردم به مدیران سپرده شده است که مدیران اولاً باید ارزش و اهمیت آن را درک کنند و ثانیاً آن را به درستی حفظ کنند و ثالثاً هر گاه قادر به حفظ و ادای حق آن نبودند آن را به صاحبان اصلی آن بازگردانند زیرا حفظ و ادای امانت واجب و خیانت به آن حرام است. از دیدگاه امام علی بزرگترین خیانت، خیانت به مردم و بزرگترین نیرنگ برای مردم نیرنگ با امام است.

نگرش مقابل «امانت» دانستن قدرت، «طعمه» دانستن آن است. امام علی خطاب به یکی از کارگزاران خود می فرماید مسئولیت و مقام تو طعمه‌ای برای تو نیست بلکه امانتی است بر گردن تو. (شریف رضی، نامه ۵) طعمه دانستن قدرت بدین معنا است که مدیران به جای حفظ و ادای حق مسئولیت خود، درصدد بهره‌گیری و استفاده از مقام خود باشند یعنی به جای بهره مند ساختن جامعه و مردم به فکر بهره مندی خود باشند. بنابراین بر اساس استعاره امانت نیز فاصله قدرت در رویکرد منتفی است.

هدایت

فرستاده ای از خود شما به سوی شما آمده که رنج شما بر او سخت است و بر هدایت شما حریص است و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است (سوره توبه، آیه ۱۲۸).

یکی از وجوه تمایز نگرش به قدرت

و فلسفه قدرت در رویکرد دینی با سایر رویکردها این است که در این رویکرد علاوه بر توجه به طیف افقی انسان مداری-تولید مداری به یک طیف عمودی بین دنیا (زندگی مادی) و آخرت (زندگی معنوی) نیز توجه می شود.

این رویکرد علاوه بر اینکه تولید حداکثر و انسان مداری حداکثر را مورد توجه قرار می دهد، به رفاه در زندگی مادی و سعادت در زندگی اخروی نیز در سطح حداکثری توجه می کند. از این رو علاوه بر تولید مداری و انسان مداری- که آن نیز در راستای تولید مداری مورد توجه قرار گرفته است - باید به کارکنان به عنوان یک انسان نگریست که هدف غایی او آخرت است و حرکت او را در مسیر سعادت اخروی تسهیل نمود و موانع را از مسیر او برطرف ساخت یعنی مدیر علاوه بر اینکه از تمام ظرفیت او برای حداکثر تولید استفاده می کند باید در قبال او در نقش مربی، معلم و پدری دلسوز عمل نموده و چنان بر هدایت آنها حریص باشد که از غم و اندوه ناشی از رویگردانی و انحراف مردم، نزدیک باشد که جان او به لب آید. خداوند به پیامبر اکرم می فرماید: مگر می خواهی خود را از اندوه اینکه چرا به این کلام ایمان نیاورده اند هلاک سازی (سوره کهف، آیه ۶).

رغبت و دلسوزی پیامبر اکرم برای هدایت مردم بسان پزشکی بود که خود نزد بیماران می رفت و مرهم های او محکم و داغ کردن های او نیز به جا بود. (شریف رضی، خ ۱۰۷) هنگامی که پیامبر اکرم امام علی را روانه یمن می کرد به وی فرمود: اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند برای تو از دنیا و آنچه در آن است بهتر است (حکیمی، محمدرضا، ج ۱، ۴۲۶) زیرا کسی که یک

انسان را زنده سازد مانند این است که تمام انسانهای روی زمین را زنده کرده باشد (سوره مائده، آیه ۳۲) بر اساس برخی روایات این آیه شامل هدایت (نجات روحی) انسان نیز می شود یعنی پاداش هدایت یک انسان به اندازه پاداش هدایت تمام انسانهای روی زمین است. از سوی دیگر بر اساس آموزه های اسلام فرد هادی در ثواب تمام کارهای نیک فرد هدایت شونده سهیم است.

یکی از مهمترین فلسفه های حکومت و مدیریت در اسلام، استفاده از قدرت برای حفظ دین و هدایت مردم از این طریق است. امام علی می فرماید سوگند به خداوند در فکرم می گذشت و نه در خاطر من آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا (ص) از اهل بیت او بگرداند یا مرا پس از عهده دار شدن حکومت باز دارند تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم بسوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند من دست باز کشیدم تا جایی که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می خواهند دین محمد را نابود سازند پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم رخنه ای در آن ببینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن سخت تر از رها کردن حکومت بر شماسم که کالای چند روزه دنیا است و روزی، ایام آن می گذرد چنان که سراب ناپدید شود و یا چون پاره ای ابر که زود پراکنده می شود پس در میان آن آشوب بپا خاستم تا اینکه باطل از بین رفت و دین استقرار یافته، آرام شد (شریف رضی، نامه ۶۲).

در جوامع دارای فاصله قدرت بالا کسب قدرت بسیار مهم بوده و صاحبان قدرت از امتیازات خاص برخوردارند و مدیران به استبداد گرایش دارند (هافستد، ۱۹۸۰، ۱۰۴) در ایران فاصله قدرت زیاد است شاخص فاصله قدرت

در ایران ۵۸ است که از میانگین فاصله قدرت در ۳۹ کشور (۵۱) بالاتر است. در جوامع با فاصله قدرت بالا بی اعتمادی و بدبینی به دیگران مورد انتظار است (همان، ۱۱۹). باتسن و همکارانش بدگمانی را خصوصیت فراگیر ایرانیان می دانند (چلبی، ۱۳۸۱، ۲۶).

جوهره فرهنگ ایرانی در طول تاریخ را می توان استبداد دانست که در تمام عرصه های فردی و اجتماعی، حضور و تأثیر جدی داشته است و کامل ترین نمود آن در حوزه سیاست و حکومت بوده است.

از جمله دلایل استبداد در فرهنگ ایران این است حاکمان، مستبد بودند و ساختار سیاسی بر مبنای استبداد بنا شده بود و رؤسای قبایل و طوایف در حیطة نفوذ خود یک مستبد تمام عیار بودند این امر موجب می شد استبداد اندک اندک علل و زمینه های روانی، فردی و خانوادگی پیدا کند و در تار و پود اندیشه و فرهنگ مردم نهادینه شود.

یکی دیگر از دلایل استبداد در فرهنگ ایران، کارگر بودن این روش است. ساده ترین راه برای رسیدن به اهداف، استبداد است ولی هیچ گاه بهترین نیست و چه بسا در دراز مدت آثار زیان باری در پی داشته باشد. رایج ترین نوع این شیوه در خانواده های ایرانی، ساکت کردن کودکان یا برخورد با آنان است. قانع کردن کودک برای واداشتن او به انجام کاری، بسیار دشوار است، در حالی که از فریاد زدن بر سر او تا اعمال تنبیهات بدنی و غیربدنی، مشکل عجالتاً حل می شود و نطفه های استبداد در وجود ایرانیان از همین جا شکل می گیرد. دلیل کارگر بودن این شیوه، ضعف عقلانیت و آینده نگری است.

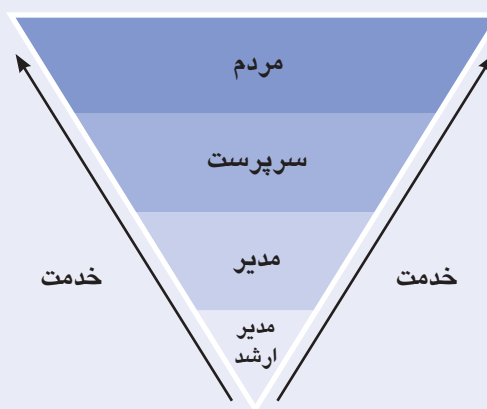
است یعنی انجام چند کار به طور همزمان عیبی ندارد (شاین، ۸۶).

در فرهنگ های آنگلساکسون و اروپای شمالی، زمان محدود است، زمان مثل پول منبعی محدود به شمار می رود که مصرف می شود و به پایان می رسد. در این فرهنگ ها، زمان یک بعدی محسوب می شود که از ساختاری خطی برخوردار است و ابتدا و انتهای دارد. تنها حرکت رو به جلو میسر است

و حرکت به سمت عقب امکان ناپذیر است. مدیرانی که در این کشورها رشد و پرورش یافته و آموزش دیده اند، برای ساعات خود برنامه ریزی می کنند و از کمترین زمان نیز استفاده می کنند. این مدیران وسواس عجیبی دارند که جلسات خود را دقیقاً سر موعد آغاز کنند و از زمان به بهترین و مؤثرترین شکل استفاده کنند. در فرهنگ های آمریکای لاتین و خاورمیانه، زمان ماهیتی نامحدود و غیر متوالی به شمار می رود، یا اصطلاحاً چند بعدی است. مدیران این کشورها معتقدند که زمان برای انجام کامل کارها کافی است و می توان در یک زمان چند کار را با هم انجام داد. از آنجا که آنها معتقدند زمان قابل گسترش و کافی است، دیر سر قرار ملاقات حاضر می شوند.

نگرش فرهنگ های مختلف به زمان، از نظر میزان نسبی اهمیتی که افراد برای گذشته، حال و آینده قائلند نیز متفاوت است. مثلاً آمریکایی ها خیلی دوست دارند که بگویند «کاری است که شده» این جمله به معنای آن است که در خصوص آنچه که در گذشته اتفاق افتاده است نباید نگران و ناراحت باشید حتی اهمیت رویدادهای جاری در مقایسه با رویدادهای آینده پایین تر است. مدیران

شکل شماره (۲). هرم معکوس مدیریت



انگیزشی و جمعی ملت ایران در داشتن حصه ای از قدرت به دلیل فقدان توزیع قدرت، کمتر ارضا شده است. این میل، سرکوب شده و در ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی و گروهی بر مبنای نظریه های فروید، یونگ و فروم مستقر می گردد. با مسدود گشتن بروز هشیار و مستقیم مبنای نظریه های فروید، یونگ و فروم مستقر می گردد. با مسدود گشتن بروز هشیار و مستقیم این امیال و خواسته های تعمیق یافته و بازداشته شده، مفری ناهشیار و غیرمستقیم برای تخلیه می جویند و در عین توسعه منفی بافی در رفتارهای خود مفرهای جابه جا شده می جویند و برای یافتن منفذی برای برون ریزی و تخلیه هیجانی منتظر باقی می مانند (جلالی، محمدرضا، ۸-۳۹۷).

۱۰ - نگرش به زمان (خطی - چرخشی)

تفاوت فرهنگ ها از نظر نگرش به زمان بستگی به تلقی آنها از خطی بودن این منبع دارد. خطی بودن زمان یعنی عمر رفته بر نمی گردد. یعنی وقت طلاست و باید با دقت مصرف شود یعنی در هر برهه فقط یک کار می تواند صورت بندد لذا تقویم و دفترچه قرار ملاقات درست می کنیم. در فرهنگ های دیگر وقت تناوبی

اولین پیامد استبداد ذلت و خواری فردی و جمعی است که در افرادی که مورد استبداد قرار می گیرند، پدید می آید. ذلت و خواری موجب زوال شخصیت والا و عزت نفس فرد می شود و این عدم رشد و شکوفایی استعدادها و نبوغ افراد را به دنبال دارد و روشن است که عدم رشد و شکوفایی استعدادها و خلاقیتها، نتیجه ای جز عقب ماندگی ندارد.

دیکتاتورگرایی

دیکتاتوری ارتباط تنگاتنگی با استبداد دارد. اگر بتوان استبداد را یک روحیه و منش خاص در درون افراد دانست، تجلی این روحیه در قالب نظامهای سیاسی دیکتاتوری خواهد بود، منظور از دیکتاتورگرایی وجود روحیه دیکتاتورپروری و دیکتاتورخواهی است. یکی از دلایل دیکتاتورگرایی در فرهنگ ایران، کارایی دیکتاتوری در از بین بردن هرج و مرج و تأمین امنیت است. ملت ایران همیشه از زورگویی یاغیان، خوانین و قلدان از یکسو، و حملات خارجی یا آشوبهای داخلی برای برانداختن یک سلسله پادشاهی و بنای سلسله ای دیگر، در رنج و عذاب بوده و هزینه های مالی و جانی طاقت فرسایی تحمل کرده است. در این ببحوحه ناامنی و بی ثباتی، کارآترین عاملی که می توانست زورگویان و باجگیران را سر جایشان بنشانند و فتنه را بخواباند، دیکتاتوری و پادشاهان سفاک و دیکتاتور بوده اند (علیخانی، علی اکبر، ۷-۱۰۳).

ساخت قدرت در ایران به استثنای مقاطعی کوتاه از تاریخ آن، استبدادی و غیرانتخابی بوده است. حساسیت

آسیایی و اروپایی همواره گله می‌کنند که آمریکاییها بیش از حد تحمل ناشکیبا و عجولند. بر عکس در اروپا و آسیا تأکید بیشتری برای گذشته و تاریخ قائل می‌شوند و اهمیت بیشتری به سنت‌ها می‌دهند (اشنایدر، -۶۸۷۰). در رویکرد دینی زمان و مدیریت آن از چه اهمیتی برخوردار است و آیا نگرش افقی مورد تأیید است یا نگرش چرخشی؟

اهمیت زمان و مدیریت زمان

چه زود می‌گذرد ساعتها در روز و روزها در ماه و ماه‌ها در سال و سالها در عمر. «امام علی (ع)». (محمدی ری شهری، ۶، ۵۳۹)

برای آگاهی از ارزش و اهمیت زمان آیا بهتر است آن را با سایر پدیده‌های ارزشمند مانند ثروت مقایسه کرد یا ماهیت آنرا مورد بررسی قرار داد؟ در این بخش ابتدا رویکرد اول مورد توجه قرار گرفته و سپس به ماهیت آن به عنوان رویکرد دوم پرداخته می‌شود.

۱ - زمان از ثروت با ارزش‌تر است

هنگامی که زمان به سرآید امکانات سودی ندارد. «امام علی(ع)» (آمدی، ۶، ۴۱۲)

آیا اصطلاح «وقت طلاست» تبیین‌کننده ارزش واقعی زمان است؟ اگر از زمان به طور بهینه استفاده شود ارزشمندترین پدیده‌ها و گهرهای جهان بدست می‌آید اما اگر زمان از دست رفت و عمر به سر آمد، حتی یک ثانیه از آن را نمی‌توان در قبال با ارزش‌ترین گهرهای جهان بدست آورد.

از دیدگاه امام علی باقیمانده عمر قابل ارزش‌گذاری نیست زیرا با استفاده از آن می‌توان امور از دست رفته را جبران کرد. (مجموعه ورام، ۱، ۲۶) انجام

کار نیک توسط هر فرد در باقیمانده زمان (عمر) خود، موجب می‌شود برای گناهان گذشته مواخذه نشود و از سوی دیگر ارتکاب گناه در باقی مانده عمر موجب بازخواست او در مورد اعمال سراسر عمرش می‌شود. (محمدی ری شهری، ۶، ۵۳۹)

از دیدگاه امام علی (ع) استفاده از زمان (عمر) خود در راه طاعت خدا کابین سعادت است. (آمدی، ۲، ۴۹۹) بنابراین باید نسبت به چگونگی استفاده از عمر و زمان خود، بخیل تر از ثروت خود بود (محمدی ری شهری، ۶، ۵۳۹).

زمان از ثروت ارزشمندتر است زیرا از دست دادن ثروت قابل جبران است اما زمان از دست رفته قابل بازگشت و جبران نیست. زمان را نمی‌توان تولید کرد. اگر از یک ساعت یا یک دقیقه از وقت بیشترین بهره گرفته نشود، فرصتی دوباره برای تجدید حیات آن در همان لحظه نخواهد بود حتی اگر بتوان آن کار را در زمان دیگری انجام داد. در واقع به جای آنکه در آن زمان به دو هدف دست یابید در آن زمان یک هدف تحقق یافته است و بازدهی شما نصف زمانی خواهد بود که وقت دوم خود را به انجام کار دیگری اختصاص داده بودید (اوهایزر، ۱۶).

یک مفتول آهن را که هزار ریال قیمت دارد اگر به نعل اسب تبدیل کنیم، ارزش آن سیصد یا چهارصد ریال خواهد شد، اما اگر آن را در یک کارخانه ساعت‌سازی به فنرهای ساعت تبدیل کنیم ارزش آن چند میلیون ریال می‌شود. وقت ما نیز مانند مفتول آهن است و ارزش آن به نوع کارهایی بستگی دارد که در آن انجام می‌دهیم (سروش، ۸).

۲ - سیر نزولی زمان

زیانکار کسی است که در عمر (زمان)

خود زیان‌کند. «امام علی(ع)» (آمدی، ۲۰، ۵۲۵)

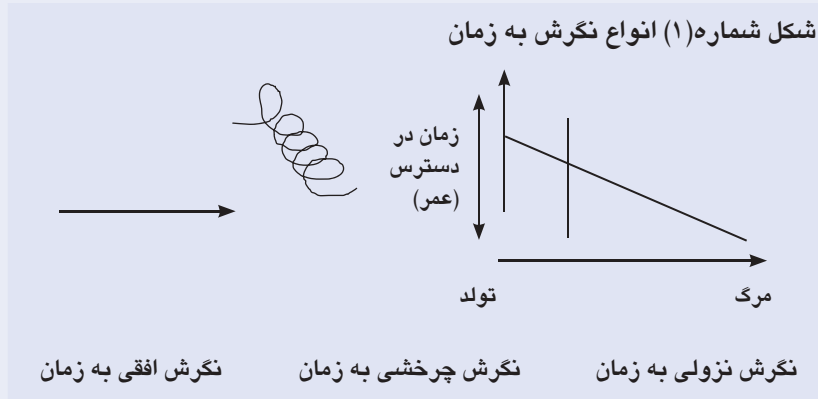
درباره زمان سه نوع نگرش افقی، چرخشی و نزولی می‌توان تصور کرد. در شکل (۱) «سیر افقی»، زمان برگشت‌پذیر و جبران پذیر نیست و هر لحظه از زمان با لحظه بعد متفاوت است و ظرف خاص خود را دارد. اما در «

نگرش چرخشی» زمان برگشت‌پذیر و جبران‌پذیر است و هر لحظه از زمان دارای ظرف زمانی خاص خود نیست.

براساس روایات هر روز و شب ماهیتی متمایز از سایر روز و شب‌ها دارد یعنی قطعات زمانی مشابه یکدیگر نیستند. این حقیقت به صورت نمادین این گونه بیان شده است: امام صادق می‌فرماید هر روز و شب که می‌رسد به انسان می‌گوید من روز و شب جدیدی هستم و من بر تو گواه هستم پس با من به خوبی رفتار کن و در من کار خوب انجام بده تا روز قیامت برای تو شهادت دهم زیرا تو بعد از این مرا هرگز نخواهی دید. (مجلسی، ۷، ۳۲۵) در این حدیث ظرف زمانی خاص برای هر قطعه زمانی و ماهیت متفاوت آن از سایر زمانها و برگشت‌ناپذیری و جبران‌ناپذیری زمان به خوبی بیان شده است.

امام علی می‌فرماید برای هر «لحظه» پایانی است. (خوانساری، حدیث ۳۱۱۹) و پایان ساعتها نشانه‌ای از پایان عمر است. (همان، ۳۱۱۲) و زمانهای تو اجزای عمر تو هستند (آمدی، ۲، ۶۰۷).

از زمان تولد شمارش معکوس برای زمان (عمر) هر فرد آغاز می‌شود، به گونه‌ای که با هر نفس، با گذشت ساعت و روز، یک قدم بسوی مرگ بر می‌دارد و بخشی از عمر (زمان) وی کاهش می‌یابد. هر سال شامل حدودی سی و یک و نیم میلیون ثانیه است که با فرض ۱۵



ابوالقاسم، ج ۲، ۴۴۳) مگر اینکه ما نیز با آنها رفتار متقابل کنیم یعنی همانطور که آنها بر روی ما کار می‌کنند ما نیز در آنها کار کنیم و با رفتار خوب خود آنها را ماندگار سازیم. در غیر اینصورت حتی شایسته است که برای زمان از دست رفته گریست چرا که گریه برای زمان از دست رفته نشانه بزرگی (کرامت) انسان است. (کلینی، ۷۴، ۲۶۴) خداوند به زمان سوگند یاد نموده است و این بیانگر اهمیت آن است: قسم به زمان، انسان در زیان است مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و به حق و صبر توصیه کنند. (کلینی، ۷۴، ۲۶۴) می‌توان گفت براساس این آیات انسان با گذشت زمان در حال زیان است یعنی گذشت زمان او را به مرگ نزدیک می‌سازد مگر اینکه انسان با ایمان و عمل صالح خود و رفتار مبتنی بر حق و توصیه به صبر، از زمان به خوبی استفاده کند.

۳- محدودیت زمان

مدیران باید به زمان به عنوان یک منبع که همچون سایر منابع محدودیت دارد، توجه کنند و به عنوان یک عامل ارزش افزوده، از آن استفاده بهینه نمایند. از دیدگاه امام علی (ع) عمر شامل نفس‌هائی (لحظاتی) محدود است. (محمدی ری‌شهری، ۶، ۵۳۸) و زمان در

مرتب در حال ورق خوردن است. امام علی می‌فرماید روزها صفحه‌های مدت معین زمان (عمر) هستند که با رفتار خوب ماندگار می‌شوند. (همان، ۲، ۱۲۰) و عمر هر فرد شامل تعداد معدودی روز است و هر روز که می‌گذرد بخشی از وجود و هستی او را نیز با خود می‌برد. (همان، ۳، ۷۷) بنابراین به فرموده امام علی (ع) همانطور که شب و روز همواره در حال فعالیت برای کاهش عمر انسان هستند (از وجود و هستی او می‌کاهند) انسان نیز باید تلاش کند از آنها بهره‌برگیرد. (همان، ۲، ۶۶۷) از دیدگاه امام علی از آنجا که شب و روز به سرعت در حال نابودی عمر (زمان) انسان هستند (همان، ۲، ۵۰۷) و گذشت هر روز منجر به کاهش عمر و زندگی انسان می‌شود. (محمدی ری‌شهری، ۶، ۵۷) و با رفت و آمد شب و روز عمر بقایی نخواهد داشت. (آمدی، ۶، ۳۹۶) و اینکه بر عمر هیچ کس روزی اضافه نمی‌شود مگر اینکه روزی از مدت زندگی (عمر) او کاسته می‌شود. (محمدی ری‌شهری، ۶، ۵۳۸) و شب و روز همچون مرکبی در حال حرکت و انتقال فرد بسوی اجل او می‌باشند هر چند او در حال سکون باشد. (آمدی، ۲، ۵۳۶) به فرموده پیامبر اکرم نباید با گذشت هر روز از عمر و کاسته شدن از عمر چندان شادمان بود. (پاینده،

بار نفس کشیدن در هر دقیقه، هر فرد در طول یکسال حدود هفت و نیم میلیون بار نفس می‌کشد که با این حساب یک فرد هشتادساله حدود دو و نیم میلیارد ثانیه را پشت سر گذاشته و حدود ششصد و سی میلیون بار نفس کشیده است یعنی با احتساب عمر هشتاد ساله با گذشت هر ثانیه و با هر بار نفس کشیدن از مجموع عمر و زمان ما می‌گذرد.

از دیدگاه امام علی (ع) با گذشت هر ثانیه (لحظه)، عمر نیز به همان میزان کاهش می‌یابد. (آمدی، ۲، ۵۲۳) و عمر (زمان) هر فرد به تعداد نفس‌های محدود اوست. (همان، ۵۰۰) و نفس‌های هر فرد اجزای عمر اوست. (همان، ۴۹۹) و گذشت هر لحظه موجب فناى بخشی از عمر می‌شود. (آمدی، ۱، ۹۲) و در هر نفس کشیدن مرگ است. (خوانساری، حدیث ۳۰۹۷) یعنی نفس‌های هر فرد قدم‌های اوست به سوی مرگ (کلینی، ۷۳، ۱۲۸). از امام صادق (ع) در مورد آیه (انما نعد لهم عدا) سوال شد، فرمود از نظر شما مفهوم آن چیست گفته شد (روزهای عمر آنان را می‌شماریم) ایشان فرمودند پدران و مادران، عمر را با شمارش روزها اندازه می‌گیرند اما خداوند حساب عمر افراد را با تعداد نفس‌های آنان اندازه‌گیری می‌کنند. (همان، ۳، ۲۵۹) بنابراین واحد زمان لحظه، ثانیه و نفس است نه دقیقه، ساعت و روز یعنی باید تلاش نمود که نه تنها از دقیق، ساعات و روز خود بلکه از هر لحظه و ثانیه عمر (زمان) خود استفاده بهینه کرد.

از دیدگاه امام علی با گذشت هر ساعت بخشی از عمر نیز می‌گذرد. (آمدی، ۶۸۲) و گذشت ساعات موجب نابودی و اتمام عمر می‌شود. (همان، ۲، ۱۱۵) روز و شب صفحه‌هایی از کتاب عمر است که

دنیا کوتاهه. (آمدی، ترجمه انصاری، ۱۰۵) و رو به اتمام است (همان، ۵۴۹).

۴- سرعت گذشت زمان

نزدیک‌ترین چیز اجل است. «امام علی(ع)» (محمدی ری شهری، ۱، ۲۶)

زمان به سرعت در حال گذر است. با همان سرعتی که روزها شب و شب ها روز می‌شود و امروز می‌گذرد و فردا می‌آید، جوانی نیز می‌گذرد و دوران پیری می‌رسد و دوران پیری نیز به اتمام می‌رسد و زمان مرگ فرا می‌رسد و با همین سرعت دنیا به آخرت پیوند می‌خورد.

امام علی می‌فرماید چه زود می‌گذرد ساعت‌ها در روزها و روزها در ماه‌ها و ماه‌ها در سال و سال‌ها در عمر. (آمدی، ۶، ۹۱) و دنیا مانند روزی است که برود و ماهی است که سر آید. (آمدی، ترجمه انصاری، ۷۵۴) و دنیا به رفتن و جوانی به پیری بسیار نزدیک است. (همان، ۷۵۴) و از دیدگاه امام صادق (ع) همه عمر انسان در دنیا، ساعتی بیش نیست (کلینی، ۲، ۴۵۲).

۵- غیرقابل جبران و بازگشت بودن زمان

برخلاف نگرش چرخشی، زمان برگشت پذیر نیست، هر لحظه از زمان ماهیتی متفاوت از لحظه بعد دارد. چنانچه کاری در ظرف زمانی خاص خود انجام نشود، انجام آن در زمانی دیگر موجب می‌شود از کارهای خاص آن زمان بازماند و این چرخه معیوب استمرار پیدا می‌کند.

اهل دوزخ از درون آتش فریاد زنند که پروردگارا ما را بیرون آور تا کارهای شایسته، غیر آنچه می‌کردیم انجام دهیم. پاسخ می‌آید که آیا به اندازه

کافی به شما عمر (زمان) نداده بودیم که پند گیرید پس بچشید. ستمکاران را یآوری نیست. (سوره فرقان، آیه ۲۲-۱۲) از دیدگاه امام علی آنچه دیروز از عمر گذشت امروز نمی‌توان آن را بازگرداند (آمدی، ۴، ۵۲۰).

۶- ابهام در زمان آینده

هیچ کس از آینده خود- حتی یک لحظه بعد- آگاه نیست و هیچ کس نمی‌تواند برای آینده، آن را ضمانت کند لذا امکان دارد سیر نزولی زمان در هر نقطه‌ای قطع شده و زمان به اتمام برسد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید عوامل متعدد مرگ (نود و نه عامل) اطراف انسان رافرا گرفته‌اند و اگر فرد از میان آنها به سلامت جان گذر کند، به سن پیری می‌رسد. (محمدی ری شهری، ۱۴، ۶۶۵۸) و از دیدگاه پیامبر اکرم (ص) انسان میان دو روز است روزی که گذشته و اعمال او به حساب آمده و روزی که باقی مانده است. اما چه می‌داند شاید به آن روز نرسد (پانین، ابوالقاسم، ۱۰).

۷- هدف بزرگ، راه طولانی و زمان محدود

یکی از مهمترین فلسفه‌های اهمیت زمان و مدیریت زمان، عظمت و بزرگی هدف انسان و راه طولانی که باید برای رسیدن به آن طی شود و زمان محدودی است که برای طی کردن این راه موجود است. به همان اندازه‌ای که از زمان به طور بهینه استفاده نشود، راه کمتری طی می‌شود و هدف ناتمام می‌ماند. امام علی(ع) می‌فرماید پیش روی تو راهی طولانی و سخت (راه آخرت) قرار دارد و تو در آن نیازمند توشه هستی. (آمدی، ۲، ۵۳۶) پس هیچ کاری تو را از عمل برای آخرت باز ندارد، زیرا زمان کوتاه است (آمدی، ۶، ۲۸۹).

از این رو در هنگام مرگ تنها چیزی که هر فرد در اندیشه آن است «نحوه استفاده او از زمان و عمر گذشته» است. امام علی (ع) می‌فرماید: در هنگام مرگ دست و پاهایشان به سستی می‌گراید و رنگ رخسارشان بر می‌گردد سپس مرگ به وجود آنان بیشتر نفوذ می‌کند و هر یک از آنان را از سخن می‌اندازد و در میان اعضای خانواده اش با چشم خود می‌بیند و با گوشش می‌شنود و خردش صحیح و سالم است و عقلش به جاست و به این می‌اندیشد که عمرش را در چه راه صرف کرده و روزگارش را چگونه گذرانده و به یاد می‌آورد اموالی را که گرد آورده و در به دست آوردن آنها چشمش را برهم نهاده (و به حلال و حرام توجه نکرده) و از موارد آشکار و شبهناک بر گرفته و به دست آورده است و تبعات و گناهان گردآوری آن‌ها، دامنگیرش شده و اینک در آستانه جدا شدن از آنهاست و این اموال برای بازماندگانش باقی می‌ماند که با آنها منتعم می‌شوند و خوشگذرانی می‌کنند و بدین ترتیب برای دیگران ثروتی باد آورده است و بار گناهش بر دوش او قرار دارد و تار و پود وجودش به این اموال بسته شده است. پس به سبب آن چه در این هنگام برایش آشکار شده، پشیمان گشته دست به دندان می‌گذارد و به آن چه در هنگام زندگانش رغبت داشته بی‌میل می‌شود و آرزو می‌کند که ای کاش آن کس که حسرت او را می‌خورد و به سبب این اموال بر او حسادت می‌ورزید آنها را گرد آورده بود نه او! پس مرگ همچنان در پیکر او پیش رود تا این که گوش او نیز همچون زبانش از شنیدن بازماند و در میان اعضای خانواده خویش افتد در حالی که نه با زبانش سخنی گوید

و نه با گوشش بشنود. فقط نگاهش را بر چهره های آنان می گرداند و حرکات زبانهایشان را می بیند ولی سخن آنها را نمی شنود. آنگاه مرگ نزدیکتر می شود و چشمش نیز از دیدن باز می ماند و روح از بدنش خارج می گردد و در میان افراد خانواده اش به مرداری تبدیل می شود (شریف رضی، خ ۱۰۹).

از این رو توجه ویژه به زمان و فرصت و غنیمت شمردن آن یعنی استفاده بهینه از آن یکی از ویژگی های اهل تقوا معرفی شده است. امام علی (ع) غنیمت شمردن فرصت (زمان) را در کنار اخلاص عمل و کوتاه کردن آرزو از ویژگی های اهل تقوا معرفی کرده اند. (آمدی، ۵، ۴۷) از دیدگاه پیامبر اکرم (ص) زمان (فراغت) و سلامتی دو نعمتی هستند که ناسپاسی می شوند و ارزش آنها بدرستی درک نمی شود. (محمدی ری شهری، حدیث ۲۰۳۶۸) و دو نعمتی است که بسیاری از مردم از این طریق آرموده می شوند (همان).

مبارک بودن و شوم بودن ساعات و روزها

به شب و روز و ساعات دشنام ندهید که گناهکار خواهید بود و دشنامتان به خودتان باز می گردد. «یامبراکرم (ص)» (۱۷۳)

شوم بودن یک روز یا زمان خاص به این معناست که حوادث و کارهایی که در آن زمان انجام می شود بدی بدنبال دارد. شومی و مبارکی روزها در اثر اتفاقاتی است که در آنها به وقوع می پیوندد و گذشت زمان نمی تواند به شومی و برکت توصیف شود. علت اینکه شب قدر بهتر از هزار ماه است این است که قرآن در آن نازل شده است و تقدیرهای سالانه در آن شب انجام می شود و روز نحس

قوم عاد (۱۷۴) به علت نزول عذاب و نابودی آنان است. امام علی النقی (ع) به فردی که از شومی یک روز که برای او اتفاقات ناگواری افتاده بود شکایت می کرد فرمودند: چرا گناه خود را به بی گناه نسبت می دهی؟ روزها چه گناهی دارند که هنگامی که با اعمالتان مجازات می شوید روزها را شوم می پندارید. دیگر چنین مگو و روزها را در کار خدا دخیل بدان. (۱۷۵) این حدیث تصریح دارد که شومی و مبارکی برای زمان معنا ندارد و امام رضا (ع) برای رد کردن نظریه نحس بودن چهارشنبه فرمودند هرکس در آخرین چهارشنبه ماه به قصد مخالفت با اهل فال بد از منزل خارج نشود از هر آفت و بلائی محفوظ بوده و خداوند نیاز او را برطرف می سازد (۱۷۶).

براساس روایات ملاک نحس بودن برخی روزها صرفاً فال بد زدن این روزها از سوی مردم و تاثیر روانی آن است و روایات بر آن است که تاثیر روانی نحوست این ایام را که ناشی از فال بد زدن خود مردم است از آنان دور کند و این کار را یا از طریق قدرت روحی شخص انجام می دهد و اگر چنین قدرت روحی ندارد از طریق قرائت قرآن یا دعا و پناه بردن به خداوند.

براساس روایات برای دفع نحوست روزها باید با صدقه دادن، روزه گرفتن، دعا و یا قرائت قرآن به خدا پناه برد. امام حسن عسگری (ع) در پاسخ به فردی که از ایشان برای رفع نحوست ایام راهنمایی خواست فرمودند که ولایت ما برای شیعیان مایه امنیت است ولایتی که اگر با آن در اعماق دریاها و میان بیابان ها و در بین درندگان و دشمنان جنی و انسی قرار گیرند از ترس و وحشت آنها ایمن خواهند بود پس به خدا اعتماد کن

و ولایت خود را نسبت به امامان خود خالص گردان و آنگاه هر جا که خواستی برو و هر چه خواستی انجام بده. سپس به او دستور می دهند که قرآن تلاوت کند یا دعا نماید تا نحوست آن روز را از خود دور کند و دنبال هر کاری که می خواهد برود. (۱۷۷) امام صادق (ع) به فردی که برای انجام هر کار خود به کتب ستاره شناسی خود مراجعه می کرد فرمودند: کتابهایت را بسوزان (۱۷۸).

در روایات، «صدقه»، «توکل» و «توسل به امامان معصوم» به عنوان عوامل برطرف کننده نحوست روزها معرفی شده اند. امام صادق (ع) می فرماید در آغاز روز و شب صدقه بده تا خداوند شومی آن روز و شب را از تو دور کند (۱۷۹) و امام علی (ع) می فرماید روز را با بسم الله و لا حول ولا قوه الا بالله شروع کن و نام ما را یاد کن و بر ما درود فرست و به خدا پناه ببر و از این طریق از خود و آنچه مربوط به توست، بدی آن روز را دفع کن. (۱۸۰) خداوند به وسیله ما (باب رحمت) را گشود و آن را به ما ختم می کند و آنچه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد ثابت می کند و بواسطه ما روزگار گزنده را دفع می کند و باران را بخاطر ما نازل می کند پس توجه کنید و از ما به سوی دیگران متوجه نشوید (۱۸۱).

امام علی (ع) به فرد ستاره شناسی که او را از حرکت برای شرکت در جنگ خوارج نهی کرد فرمود آیا خیال می کنی می توانی ساعتی را نشان دهی که هر کس در آن ساعت سفر کند بلا از او دور شود و ساعتی که دچار ضرر و زیان شود؟ کسی که تو را تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده و خود را برای رسیدن به امور مطلوب و رفع امور ناخوشایند از یاری خدا بی نیاز نشان داده است و

سکوت نشانه اعتماد و احترام عمیق دوجانبه است. در ژاپن دوستان نزدیک دور هم می‌نشینند و در سکوت چیزی می‌نویسند (اشنایدر، ۶۷).

۱۳ - فضا (عمومی - خصوصی)

فضا نیز چون زمان معنای نمادین ژرفی دارد. فضای باز کاری نشان می‌دهد افراد باید بتوانند به آسانی با هم تماس گیرند حال آن که دفترهای خصوصی و درهای بسته به معنای نیاز افراد به اندیشیدن است. در پاره ای فرهنگ‌ها خلوت داشتن به معنای دور از چشم بودن کامل در پشت درهای بسته است. در فرهنگ‌های دیگر اگر فاصله به اندازه ای باشد که صدا نرسد حتی اگر شخص دیده شود گفته می‌شود او خلوت خود را دارد. فاصله‌ای که افراد ایستاده از یکدیگر می‌گیرند نشانه میزان رسمیت رابطه آنهاست هر چه فاصله کمتر باشد چنین برداشت می‌شود که آنها به هم نزدیکترند. اگر کسی که با ما چندان صمیمی نیست زیاد نزدیک شود احساس ناراحتی می‌کنیم و واپس می‌کشیم. اگر کسی اجازه دهد به او نزدیکتر شویم گمان می‌بریم میل دارد با ما صمیمی شود. از این روست که وقتی می‌خواهیم رازی را به کسی بگویم در گوشش نجوا می‌کنیم. جای دفتر و میز، جایگاه و رتبه صاحب آن را نشان می‌دهد. معمولاً هر چه جایگاه شخص والاتر باشد دفتر او در طبقات بالاتر ساختمان واقع می‌شود و موانع بیشتری سر راه ورود به حریم او قرار می‌گیرد. در بسیاری از سازمانها محل، وسعت و مبلمان دفتر مستقیماً بستگی به مقام شخص دارد.

در ژاپن فضا محدود است در حالیکه در آمریکا فضا باز و فراخ است. از این

فرمود: خدایا بامداد پنجشنبه را به امتم مبارک گردان (۱۸۹) و در شب اول و نیمه‌های هر ماه از رابطه زناشویی با همسران پرهیز کنید زیرا شیطان در این دو وقت دنبال فرزند رود (۱۹۰).

در فرهنگ ایران چه نگرشی نسبت به زمان وجود دارد؟ توجه به زمان حال (مقطع گرایسی) و عفلت از آینده نگری از ویژگیهای فرهنگ ایرانی است.

(زمان زدگی مقطع گرایسی)

منظور از زمان زدگی یا مقطع گرایسی، تقدم منافع کوتاه مدت بر منافع بلند مدت است. یکی از دلایل تقدم منافع کوتاه مدت بر منافع بلندمدت در فرهنگ ایران، عدم وجود ثبات سیاسی اجتماعی در ایران بوده است (علیخانی، علی اکبر، ۱۱۴-۱۱۱).

۱۱ - زبان (ساده - پیچیده)

هال، فرهنگ‌ها را به دو گروه فرهنگ‌های زبان ساده و زبان پیچیده تقسیم می‌کند. در فرهنگ‌های زبان ساده، ارتباطات واضح و صریح هستند. شما حاشیه نمی‌روید و سریعاً به اصل مطلب می‌پردازید. در فرهنگ‌های زبان پیچیده، ارتباطات به شدت به شخص و موقعیت او وابسته است. در ارتباطات غیرکلامی، پیامهای بیشتری مبادله می‌شود. توانایی خواندن و تفسیر نشانه‌های غیر کلامی و زبان بدنی دیگران ضروری است. پیچیده گویی و مبهم گویی معمول است و با ارزش محسوب می‌شود.

آمریکایی‌ها معمولاً رک و صریح هستند و فوراً به اصل مطلب می‌پردازند و مسئله را کاملاً روشن و واضح می‌سازند.

سکوت و فرو خوردن خشم (خشم خود را بروز ندادن) موجب ناراحتی آمریکایی‌ها می‌شود در حالیکه در ژاپن

به یاران خود فرمود ستاره شناسی به پیشگویی می‌انجامد و پیشگویی به سحر و سحر به کفر و کفر به آتش می‌انجامد و سپس فرمود: به نام خدا حرکت کنید. (۱۸۲) امام صادق (ع) می‌فرماید: من به جای تعیین زمان کارها از طریق ستاره شناسی به تو پناه می‌آورم و یقین دارم که تو هیچ کس را بر جایگاه‌های ستارگان آگاه نکرده ای و راه رسیدن به تاثیرات آنها را هموار نکرده ای تو می‌توانی ستارگان را در مدارهایشان از مسیر سعدی (مبارک بودن) عام و خاص به نحوست و از نحوست عام و خاص به مسعود (مبارک بودن) برگردانی زیرا تو آنچه را بخواهی نابود و آنچه را بخواهی پا بر جا می‌سازی و نزد تو، ام الكتاب است (۱۸۳).

زمان‌های ویژه

براساس روایات، برخی روزها، شب‌ها و ساعات به عنوان زمانهای ویژه برای ارتباط با خدا و انجام سایر کارها معرفی شده است. به عنوان مثال سحر، هنگام سپیده دم تا طلوع خورشید، ماه رمضان، شب نیمه ماه شعبان (۱۸۴)، سه زمان ظهر، آخرین ساعات شب و هنگام سپیده دم جمعه (۱۸۵) از جمله زمانهای ویژه می‌باشند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: بهترین زمان برای اینکه خداوند را بخوانید هنگام سحر است (۱۸۶) و درهای آسمان در اول شب ماه رمضان گشوده می‌شود و تا آخر این ماه بسته نمی‌شود. (۱۸۷) و امام صادق (ع) می‌فرماید در این ماه ارزاق تقسیم می‌شود و زمان مرگ افراد تعیین می‌شود. (۱۸۸) و امام علی (ع) می‌فرماید: بامداد پنجشنبه بدنبال حاجت خود بروید زیرا رسول خدا

رو در ژاپن به علت بالا بودن جمعیت و محدودیت فضا ارزش زیادی برای فضا قائل هستند. این مطلب به معنای آن است که حریم شخصی نیز از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

پس می‌توان چنین ادعا کرد که میزان رسمی بودن یا حریم شخصی، فقدان حریم فیزیکی را جبران می‌کند. ژاپنی‌ها دوست ندارند که کسی به آنها بچسبند یا به کسی بچسبند، بلکه بیشتر دوست دارند با تعظیم کردن ادای احترام کنند و ارادت خود را به فرد مخاطب نشان دهند (شاین، ۶۷).

۱۴ - نگرش به هدف

مفهوم و اهمیت هدف و هدفگذاری هدف به مقصود و غایتی گفته می‌شود که برای رسیدن به آن تلاش می‌شود. (فرهنگ معین) هدف بیانگر غایت، فلسفه و محرک هر حرکت و فعالیت است. عدم هدفگذاری موجب سردرگمی در انتخاب اولویت‌ها و فعالیت‌ها، عدم رضایت درونی و عدم ایجاد انگیزه برای فعالیت‌ها می‌شود. هدفگذاری موجب تمرکز نیروهای درونی در یک جهت مشخص و استفاده بهینه از این نیروها می‌شود. هدف هر فرد تعیین کننده ماهیت وجودی اوست. انسان واقعی کسی است که اهداف او از سطح حیوانی فراتر رفته و انسانی باشد. ارزش فرد به میزان ارزش هدف اوست. فردی که در زندگی هدفی جز بهره‌گیری از لذات مادی ندارد نه تنها مسلمان نیست بلکه انسان هم نیست زیرا این هدف در سطح حیوان است.

هدف صحیح در کنار ابزار پیشرفته برای سعادت بشر ضرورت دارد. پیشرفت علمی و تکنولوژیک موجب

پیشرفت بشر در بعد ابزاری می‌شود اما نمی‌تواند هدف شایسته‌ای برای او تعیین کند و در این زمینه نیازمند وحی است زیرا انسان در راستای تحقق هدفی که انتخاب کرده است از نیروی علم استفاده می‌کند.

چنانچه هدف از ارزش ذاتی و تقدس برخوردار باشد ابزار تحقق هدف نیز ارزشمند و مقدس خواهد شد. ملاک ارزش امور، ارزشمندی غایت آنهاست بنابراین هر فعالیتی که با نیت رسیدن به یک هدف الهی انجام پذیرد عبادت تلقی می‌شود.

اگر فرد احساس کند که کار او یک کار عادی است و هیچ هدف ویژه و آرمانی ندارد در او انگیزه‌ای برای تلاش مستمر ایجاد نخواهد شد. از این رو در روایات بر بلندمندی تأکید شده است. امام علی می‌فرماید کار خوب از بلندی همت خبر می‌دهد هرگونه اقدام و تلاش سازنده تابعی است از بلندی همت و بدون بلند همتی تلاش و جدیت وجود نخواهد داشت (آمدی، ۱، ۳۶۵).

بلند همتی به معنای اتخاذ اهداف و مقاصد عالی (آرمان‌های انسانی و معنوی) و پست همتی به معنای داشتن اهداف سطحی و پوچ (مادی و شهوانی) است. (واتقی، ۲۱۱) امام علی می‌فرماید: بهترین همت‌ها بلندترین آنهاست. (آمدی، ۳، ۴۲۵) و اندازه و مرتبه هر فرد به اندازه همت اوست. (آمدی، ۴، ۵۰۰۵) و کسی که همت بلندی داشته باشد همه مردم درجه و مقام او را بزرگ می‌دارند. (آمدی، ۵، ۲۱۳) انسانیت انسان بسته به همت اوست (المرء بهمه) (آمدی، ۱، ۶).

در بعد اجتماعی نیز هر گروه، سازمان و جامعه‌ای برای پیشرفت نیازمند آرمان و چشم انداز مشترکی

است که در کلیه افراد نهادینه شده و با ایجاد عزم (ملی) و وحدت (ملی) تحقق آن را تسهیل نماید.

جامع‌نگری در هدف‌گذاری

جامع‌نگری در سه بعد انسان، زمان و مکان ضرورت دارد. در بعد انسان ابعاد مختلف وجودی او مانند جسمی، روحی روانی، ذهنی و عاطفی و پرورش هم زمان این ابعاد باید مورد توجه قرار گیرد. در بعد زمان اولاً علاوه بر تأمین منافع و مصالح انسان‌های معاصر، منافع نسل‌های آینده نیز باید مورد توجه قرار گیرد و ثانیاً علاوه بر، پیشرفت و رفاه در زندگی دنیوی، به سعادت اخروی نیز باید اندیشید.

۱ - جامعیت در بعد انسانی

اسلام مکتب انسان‌سازی در تمام ابعاد آن است (خمینی، روح الله، الف) جامعیت هدف در بعد انسان به معنای لحاظ نمودن رشد و پرورش همزمان تمام ابعاد وجودی انسان شامل جسمی، روحی، ذهنی، عاطفی، فردی و اجتماعی است. تولید و خدمت‌ابزاری برای تعالی انسان است بنابراین تولید و خدمت باید در راستای پرورش ابعاد جسمی، روحی، ذهنی، عاطفی، فردی و اجتماعی انسان مورد توجه قرار گیرد و چنانچه با این هدف مغایر باشد باید از آن صرف نظر کرد.

در بعد فردی پیامبر اکرم هدف از بعثت خود را تمام کردن مکارم (والایی‌های) اخلاق معرفی کرده‌اند. (نورالثقلین، ۵، ۳۲۹) یعنی هدف نهایی اسلام تربیت انسان است زیرا منشأ تمام خیرات و شرووری که در جهان ایجاد می‌شود انسان است و اگر او به درستی تربیت شود جامعه نیز اصلاح خواهد شد و چه

بسا تربیت یک انسان بزرگ به ایجاد تحولی مثبت در کل جهان منجر شود. در بعد اجتماعی امام حسین (ع) هدف از قیام خود را اصلاح جامعه و امر به معروف و نهی از منکر معرفی می‌کند. (مطهری، ب، ۲) زیرا نظام‌های اجتماعی نقش بسیار مهمی در تربیت انسان دارد و می‌توان بسیاری از جرمها و جنایات را در نظام‌های معیوب و فاسد اجتماعی ریشه‌یابی کرد چرا که انسان فطرتاً پاک است و عوامل وراثتی و محیط خانوادگی و اجتماعی فطرت پاک او را دستکاری و آلوده می‌سازد.

۲ - جامعیت در بعد زمان

عقل ایجاب می‌کند انسان وسیله را هدف و راه را مقصد نپندارد و هر یک را به میزان ارزش آن بها دهد. دنیا ابزار و راه و آخرت هدف و مقصد است. بنابراین زندگی دنیوی را باید در راستای زندگی اخروی جهت دهی نمود زیرا امتداد زمان با مرگ پایان نمی‌پذیرد بلکه در مراحل دوم (برزخ) و سوم (آخرت) ادامه می‌یابد: قرآن مجید می‌فرماید آیا فکر کردید شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی‌گردید. (سوره مؤمنون، آیه ۱۱۴) و آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آنهاست را بیهوده نیافریدیم آنها را به حق آفریدیم اما اکثر مردم نمی‌دانند. (سوره دخان، آیه ۳۴) خداوند مرگ و حیات را خلق کرد تا شما را بیازماید که کدامیک نیکو کردارترید (سوره ملک، آیه ۲).

جهت‌دهی زندگی دنیا در راستای زندگی اخروی تنها از طریق تقوا میسر است. قرآن می‌فرماید: هر مرد و زن مؤمنی که عمل صالح انجام دهد او را به یک زندگی خوش (طیب) زنده می‌گردانیم. از دیدگاه امام علی (ع) کسی سعادت‌مند

نمی‌شود مگر با اجرای حدود الهی و کسی بدبخت نمی‌شود مگر با ضایع کردن آن (خوانساری، حدیث، ۳۲۹۴).

قرآن هدف خلقت را عبادت می‌داند (ما خلقت الجن و الانس الا یعبدون، زاریات، ۵۶) و منظور از عبادت اطاعت از خداوند در تمام جنبه‌های زندگی است. خداوند متعال در این آیه به جای هدف، مسیر معطوف به هدف را معرفی کرده است زیرا در غیر این صورت، انسان در انتخاب راه صحیحی که او را به هدف می‌رساند دچار اشتباه و ابهام می‌شد.

قرآن کریم از سعادت - که هدف نهایی هر فرد است - با تعابیری مانند فوز (رستگاری)، فلاح و نجات یاد نموده است که با ورود به بهشت و نجات از عذاب جهنم محقق می‌شود و تنها راه آن تقواست: رستگاری برای اهل تقوا است که برای آنان باغ‌های بهشت و تاکستانهاست. (سوره نبأ، آیات ۳۱-۲) و تنها اهل بهشت رستگارند (اصحاب الجنة هم الفائزون). رستگاری از ریشه رستن به معنای نجات (رستن) از عذاب جهنم است. امام علی می‌فرماید: سعادت چیزی است که به رستگاری منجر می‌شود (محمدی ری شهری، ۴، ۴۵۸).

برخی بدبخت و برخی نیک بخت هستند افراد بدبخت در آتش بوده و برای آنان در آن فریاد سخت و ناله بوده و برای همیشه در آن خواهند بود تا وقتی که آسمان‌ها و زمین باقی است مگر اینکه خدا بخواهد خداوند آنچه را بخواهد انجام خواهد داد اما آنان که نیکبخت شدند در بهشت جاودان شوند مادامی که آسمان‌ها و زمین باقی است مگر آنچه خدا بخواهد بخششی غیر مقطوع (سوره هود، آیات ۱۰۸-۱۰۵).

از دیدگاه امام علی: بهشت بهترین

هدف. (خوانساری، حدیث ۳۳۰۸) هدف نهایی مؤمن (همان، حدیث ۳۳۱۹) است و کسی که آخرت خود را آباد کند به امیدهای خود می‌رسد. (آمدی، ۵، ۲۷۷) و هدف نهایی قیامت است (خوانساری، حدیث ۳۲۹۵) و نهایت مطلوب (خواستار) با رضای الهی بدست می‌آید. (آمدی، ۴، ۳۹۴) زیرا دنیا گذرگاه آخرت است. (آمدی، ۱، ۱۲۰) و کمال در دنیا موجود نیست. (آمدی، ۱، ۹۱) و کسی که برای او مقصد غیر خدایی باشد ضایع شده است (آمدی، ترجمه انصاری، ۴۴۲).

توحید مستلزم این است که انسان تنها هدف خود را خدا قرار دهد و سایر اهداف او از این هدف سرچشمه گیرد یعنی هیچ کدام استقلال و اصالت نداشته و همه مولود این هدف باشند. (مطهری، ج، ۷۷) حضرت ابراهیم هدف خود را در زندگی، نماز، عبادت و مرگ، خداوند معرفی می‌کند.

۳ - جامعیت در بعد مکان

جامعیت هدف از لحاظ مکانی به معنای توجه به سعادت بشری در سطح جهانی، صلح جهانی و آبادانی زمین است هدف را از خود، خانواده، شهر و کشور خود باید وسعت بخشید، جهانی فکر کرد و نسبت به تمام انسانها همان احساسی را داشت که نسبت به خود و اعضای خانواده خود داریم. پیامبر اکرم خود را فرستاده خدا به سوی همه مردم معرفی می‌کند. (سوره اعراف، آیه ۱۵۸) و خداوند هدف از ارسال پیامبر اکرم را رحمت و مهربانی برای جهانیان ذکر می‌کند. (سوره انبیاء ۱۰۷۵) و هدف سایر پیامبران را نیز خارج نمودن همه مردم از تاریکی‌ها به سوی نور معرفی می‌کند. خطاب قرآن یا ایها المسلمین و یا ایها

المومنین نیست بلکه «یا ایها الناس» است یعنی همه مردم در تمام نقاط کره زمین با هر دین و نژاد مورد خطاب قرآن قرار گرفته‌اند و قرآن مخاطب خود را آنان می‌داند (هذا بیان للناس؛ هدی للناس). بنابراین سعادت و بهزیستی و رفاه تمام انسانها و کاستن از درد و رنج و محرومیت آنان و برقراری صلح جهانی باید هدف قرار گیرد.

صلح و سلم در قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته است: صلح به معنای مسالمت و سازش و از بین بردن نفرت از بین مردم است. (قریشی، ۴، ۱۴۱) و سلم نیز به معنای صلح است. سلم و اسلام هر دو یکی است. (همان، ۳، ۲۹۹) قرآن می‌فرماید صلح بهتر است. (سوره نساء، ۱۲۸) و ای اهل ایمان همگی در سلم (صلح) داخل شوید (سوره بقره، آیه ۲۰۸).

اسلام در روابط بین المللی خود اصل همزیستی مسالمت آمیز را به عنوان مهمترین اصل ارائه کرده است. برخی از دستورات اسلام در این زمینه به شرح زیر است:

۱- عدم تحمیل عقیده: قرآن می‌فرماید در دین اکراه و اجبار نیست. (همان، آیه ۲۵۶) مسلمین نباید عقاید خود را به سایر ملت‌ها تحمیل کنند تا زمینه‌ای برای ایجاد تشنج و درگیری نباشد.

۲- تبلیغ مسالمت‌آمیز: قرآن کریم می‌فرماید با حکمت و با اندرز نیکو مردم را به پرودگارت فراخوان و به شیوه‌ای که بهتر است با آنان بحث و گفتگو کن. (سوره نحل، ۱۲۵) و با اهل کتاب جز به نیکوترین طریق بحث و مجادله نکنید (عنکبوت، ۴۶).

۳- اولویت صلح و سازش: قرآن خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید هرگاه کفار به صلح گرویدند تو نیز تمایل

نشان ده. (انفال، ۶۱) و امام علی به مالک می‌فرماید: هرگز صلحی را که دشمنت به آن دعوت می‌کند و رضایت خدا در آن است دفع نکن (شریف رضی، ن ۵۳).

قرآن کریم در مورد بی‌طرفی سیاسی می‌فرماید: هرگاه از شما کناره گرفتند و با شما درگیر نشدند و پیشنهاد صلح دادند خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که به آنها تعرض کنید. (نساء، ۹۰) در سیره پیامبر اکرم موارد متعددی دیده می‌شود که ایشان بی‌طرفی برخی طوایف را پذیرفته و با برخی از آنان پیمان عدم مداخله دو جانبه امضا کرده است:

پیمان پیامبر اکرم با بنو ضمیره در سال دوم هجرت یک پیمان عدم مداخله دو جانبه بود. (احمدی میانجی، ۲، ۳۵۸) و قبول اعلامیه بی‌طرفی قبیله بنوعتم در جنگ موته و قبول ضمنی سیاست بی‌طرفی در پیمان حدیبیه از مصادیق بی‌طرفی است. (مرکز تحقیقات، ۱۳۰-۱۲۵) در شرایط بی‌طرفی سیاسی، کشور اسلامی نمی‌تواند به ضرر کشورهای که علیه دارالاسلام یا به نفع دشمنان دارالاسلام موضعی نگرفته اند اقدامی انجام دهد (خلیلیان، ۲۲۹).

آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند؟

پاسخ به این سؤال منوط به این است که چه تعریفی از هدف و وسیله داشته باشیم. اگر هدف کسب قدرت و ثروت باشد و وسیله عبارت از راه‌های نامشروع و نامعقول باشد، پاسخ به این سؤال منفی است. امام علی می‌فرماید کسی که با گناه و تجاوز به پیروزی رسیده است، پیروز نشده است و کسی که با شر و ستمگری غالب شود مغلوب است. (مشکوٰۃ الانوار، ۳۲۵) آیا به من می‌گوئید با ستمگری به پیروزی برسیم؟ به خدا سوگند تا وقتی که شب و روز از

پی یکدیگر آیند و ستاره‌ها در آسمان‌ها بدرخشند چنین نخواهم کرد. (نهج البلاغه، فیض، خ ۱۲۶) و رضایت ده که شکست بخوری در حالی که عدالت را رعایت کرده‌ای و راضی نباش که با ستمگری پیروز شوی (ابن ابی الحدید، ۲، ۳۵۸).

به نظر می‌رسد اگر هدف حق باشد و وسیله در سطوح پایین‌تری با حق در تعارض باشد طبق قاعده تعارض و قاعده دفع افسد به فاسد، در شرایط خاص با نظر کارشناسی مجتهد جامع شرایط می‌توان از حق در سطح ظاهری و سطوح پایین آن به منظور تأمین حق در سطح واقعی و والای آن صرف نظر کرد. استحباب مکر و نیرنگ در جنگ، جواز نابودی سپر انسانی دشمن، (شهید ثانی) و جوب حکم قصاص، عدم توجه به حق مالکیت و عبور از ملک دیگران به منظور نجات فردی که جان او در خطر است، عدم اجرای موقت احکام اولیه با تشخیص مصلحت توسط ولایت فقیه، گذاشتن جام حضرت یوسف در محموله برادرش بنیامین و دزد خطاب کردن آنان به منظور نگهداشتن برادرش نزد خود، سوراخ کردن کشتی و کشتن یک انسان توسط حضرت خضر به منظور جلوگیری از غصب کشتی توسط حاکم ظالم و نیز جلوگیری از رشد یک فرد گمراه، گذاشتن تبر بر دوش بت بزرگ توسط حضرت ابراهیم و معرفی او به عنوان خرد کننده بت‌ها به منظور تبیین باورهای غلط آنان، جواز دروغ گفتن به منظور اصلاح بین افراد و نیز جواز دروغ گفتن شوهر به همسر خود در بیان علاقه خود به او، جواز لمس کردن نامحرم هنگام نجات او از مرگ، جواز خراب کردن خانه‌هایی که در مسیر احداث راه و طرح‌های ملی است، اقدام پیامبر اکرم

مبنی بر کندن درخت فردی که در باغ فرد دیگری بود و به بهانه سرکشی به درخت خود مزاحم اهل خانه می‌شد، جواز دروغ گفتن به ظالمی که قصد دستگیری و آزار مظلومی را دارد و جواز مقابله به مثل در جنگ از جمله نمونه‌های این امر است.

از دیدگاه امام علی(ع) یقین، حق‌گرایی و حسن نیت موجب دستیابی به اهداف خود می‌شود: و با یقین است که هدف نهایی بدست می‌آید و سعادت در حق‌گرایی است و با حسن نیت می‌توان به خواسته‌های خود رسید و هر کس بدنیت باشد به آرزو و آرمان خود نمی‌رسد.

سایر فرضیات بنیادین:

خلاقیت و خطرپذیری: (میزانی که افراد تشویق می‌شوند تا خلاق، نوآور و خطرپذیر باشند)، توجه به جزئیات: (میزانی که انتظار می‌رود کارکنان بتوانند مسائل را تجزیه و تحلیل کنند و به صورتی دقیق به امور بپردازند)، توجه به نتیجه: (میزانی که مدیریت به نتیجه‌ها یا رده‌آوردها توجه می‌کند نه به روشها و فرآیندهایی که باید برای دستیابی به این نتیجه‌ها به کار برد)، توجه به افراد (میزانی که مدیریت به کارکنان اجازه می‌دهد در تصمیم‌گیریها مشارکت کنند و میزانی که مدیریت در باره‌ی اثرات نتیجه‌های تصمیم‌گیری بر افراد توجه می‌کند)، تشکیل تیم (میزانی که مدیریت کارها را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که به وسیله تیم انجام شود) تحول (میزانی که افراد دارای روح پرخاشگری، تحول و یا حتی جسارت هستند)، ثبات یا پایداری (میزانی که سازمانها در فعالیتهای خود به حفظ وضع موجود تاکید و توجه می‌کنند) (رابینز، ۱۰۵۹) سایر فرضیات بنیادین فرهنگ هستند. ■

منابع:

- گروهی از نویسندگان (نسرین مصفی، حمید احمدی، علی محمودی، غلامرضا ظریفیان، علی اکبر علی‌خانی، حاجیانی، عبداللہی، رفیع پور، عبدی و گودرزی، شرفی، محمدرضا) به اهتمام علیخانی، علی اکبر، هویت در ایران، پژوهشکده علوم انسانی جهاد دانشگاهی، تهران: ۱۳۸۲.
- حیدریان، محسن، مردم سالاری، نشر فصل سبز، تهران: ۱۳۸۱
- گروهی از نویسندگان (عماد افروغ، مسعود کوثری، هادی جلیلی و دیگران، جامعه و فرهنگ، جلد ۴، انتشارات آرون، تهران: ۱۳۸۰).
- صفا، ذبیح‌الله، فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، انتشارات مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی، تهران: ۱۳۵۰.
- ولایتی، علی اکبر، فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، تهران: ۱۳۸۲.
- کوثری، مسعود، آسیب‌شناسی فرهنگی ایران در دوره قاجار، مرکز بازشناسی اسلام ایران، تهران: ۱۳۷۹.
- صنیع اجلال، مریم، درآمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی، مؤسسه مطالعات ملی، تهران: ۱۳۸۴
- گروهی از نویسندگان (مفتخری، حسین و دیگران) جامعه و فرهنگ، جلد اول، انتشارات آرون، تهران، ۱۳۸۰
- عبدی، عباس، گودرزی، محسن، تحولات فرهنگی در ایران، انتشارات روش، تهران: ۱۳۷۸.
- پورداود، فرهنگ ایران باستان، دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۲۶
- محمودی بختیاری، علیقلی، فرهنگ و تمدن ایران، مدرسه عالی بازرگانی، تهران: ۱۳۵۳
- بهار، مهرداد، فرهنگ ایران، انتشارات فکر روز، تهران: ۱۳۷۳
- سریع‌القلم، محمود، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران: ۱۳۸۰.
- طباطبایی، جواد، عقلانیت و توسعه، فرهنگ و توسعه، شماره ۵.
- چلبی، مسعود، بررسی تجربی نظام شخصیت در ایران، مؤسسه پژوهشی فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران: ۱۳۸۱.
- موحدی، مسعود، نگاهی به نيمرخ فرهنگی ایرانیان، مجموعه مقالات اولین همایش مهندسی فرهنگی، ج اول، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، تهران: ۱۳۸۶.
- ابوالقاسمی، محمدجواد، شناخت فرهنگ، نشر عرش پژوه، تهران: ۱۳۸۴
- اینگلهارت، ۳۳۳ تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی
- طوسی، محمدعلی، فرهنگ سازمانی، مرکز آموزش مدیریت دولتی، تهران: ۱۳۷۲
- اشنايدر، لوزان سی و بارسو، ژان لویی، مدیریت در پهنه فرهنگها، ترجمه محمد اعرابی و داود ایزدی، دفتر پژوهشهای فرهنگی، تهران: ۱۳۸۲
- رابینز، استیفن پی، مبانی رفتار سازمانی، ج ۳، ترجمه علی پارساییان و محمد اعرابی، دفتر پژوهشهای فرهنگی، تهران: ۱۳۸۴
- فیزی، دایانا.
- خامنه‌ای، سیدعلی، ولایت
- راغب اصفهانی، مفردات قرآن
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمود دشتی
- مکارم شیرازی، مدیریت و فرماندهی در اسلام
- ابی‌محمدحسن، تحف العقول
- کلینی، وسایل الشیعه
- مطهری، مرتضی، الف، سیری در سیره ائمه اطهار
- حکیمی، محمدرضا، الحیاء
- خوانساری، جمال‌الدین، تصنیف غرالحکم و درر الکلم
- آمدی، عبدالحمید، غرالحکم و دررالکلم
- محمدی ری شهری، میزان الحکمه
- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه
- مجموعه ورام
- اوهایزر، مدیریت زمان، ۱۳۷۸
- سروش، مدیریت زمان، ۱۳۷۶
- مجلسی
- فرهنگ معین
- المنجد
- واثقی، اخلاق مدیریت
- خمینی، روح الله، الف، کلمات قصار
- نورالثقلین
- مطهری، مرتضی، ب، حماسه حسینی، ج ۲، ۳۱
- مطهری، مرتضی، ج، تکامل اجتماعی انسان، صدرا، تهران: ۱۳۷۴
- قریشی، علی اکبر، قاموس قرآن
- احمد میانجی، مکاتیب الرسول، ۲
- مرکز تحقیقات اسلامی
- خلیلیان، حقوق بین الملل اسلام
- مشکوٰۃ الانوار
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه فیض
- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۲
- شهید ثانی، اللمعة الدمشقیه
- رابینز، استیفن پی، مدیریت رفتار سازمانی، دفتر پژوهشهای فرهنگی، تهران: ۱۳۸۴
- مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، صدرا، تهران: ۱۳۸۴



گسترش اقتصاد غیررسمی و تهدید فرهنگ اقتصادی

دکتر حسین صادقی / عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس
رضا وفايي يگانه / پژوهشگر پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس
حسن محمدغفاری / دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد

چکیده:

این مقاله پس از بیان تعاریف و مفاهیم «اقتصاد غیررسمی» و لزوم افزایش میزان شناخت از آن، به بررسی ارتباط آن با فرهنگ و آثار فرهنگی گسترش اقتصاد غیررسمی می‌پردازد. گسترش اقتصادی غیررسمی از طریق گسترش هنجارهای غیررسمی جامعه و ایجاد بستر مناسب گسترش فساد، جرم و بزه، قادر است فرهنگ جامعه را دست‌خوش تغییر قرار دهد. در این پژوهش موقعیت اقتصاد غیررسمی و وضعیت فرهنگی جامعه ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتایج تحقیق نشان می‌دهند اقتصاد غیررسمی در ایران در حال افزایش است و به دنبال آن هنجارهای غیررسمی، قانون‌گریزی و نابسامانی‌های فرهنگی در حال افزایش هستند و قواعد بازی در جامعه و در حوزه اقتصاد در حال تغییرند. دولت نقش زیادی در گسترش اقتصاد غیررسمی و تبعات فرهنگی آن دارد و در صورت ادامه روند گسترش اقتصاد غیررسمی، مدیریت فرهنگی و سیاست‌گذاری فرهنگی در کشور نیازمند هزینه‌های بیش‌تری است.

۱ - مقدمه

شاخه‌های متعددی از علم اقتصاد وجود دارد که هر یک از آنها به زمینه‌ای خاص توجه می‌نماید، نظیر اقتصاد رفاه، اقتصاد پولی، اقتصاد خرد و غیره ولی تاکنون فعالیت‌های اقتصادی غیر رسمی کمتر مورد توجه و بررسی اقتصاددانان قرار گرفته است (توماس، ص ۳). حدوداً اوایل دهه ۷۰ بود که نخستین بار سازمان جهانی کار از اصطلاح بخش غیررسمی، برای توصیف فعالیت‌های نیروی کار فقیری که بسیار سخت کار می‌کردند اما از سوی مقامات دولتی، شناسایی، ثبت، حمایت و یا اداره نشده بودند استفاده کرد (ضیائی بیگدلی، ص ۱۵). البته در عرف عمومی عبارت غیررسمی، رفتارهایی را در بر می‌گیرد که بطور نسبی فاقد چارچوب هستند به عبارت دیگر وقتی ما چیزی را غیر رسمی تلقی می‌کنیم که از چارچوب (Form) خارج شده است. در اقتصاد، اقتصاد رسمی، عبارت است از خلاصه‌ای از هر آن چه که به‌طور منظم در عصر ما مطرح است، لذا اقتصاد غیررسمی، اقتصاد نامنظم است. به تعبیر دیگر از نقطه نظر دنیای مدرن، هر آن چیزی که نمی‌تواند کنترل شود و یا نمی‌توان آن را درک کرد غیر رسمی است، یعنی دو چیز بی‌قاعده، غیر قابل پیش‌بینی، متغیر و نامرئی.

گسترش اقتصاد غیررسمی پیامدهای متعددی دارد و بر بخش‌های مختلف اقتصادی و غیر اقتصادی اجتماعات تأثیر می‌گذارد. یکی از موارد بحث‌انگیز در جامعه امروز ایران گسترش نوعی هنجارهای غیررسمی و قانون‌گریزی است. دگرگونی‌های سریع جامعه امروز، تأثیرات سریع و شتابانی بر روی اجتماعات و قواعد اقتصادی از

خود به‌جای می‌گذارند. تغییرات فرهنگی مدام در حال افزایش هستند و در برخی جوامع نوعی از هنجارها و روش‌های غیر رسمی در حال شکل‌گیری هستند. تجربه تاریخی ایران نشان می‌دهد نوعی بی‌ثباتی در ایران در دوره‌های گذشته مکرراً تکرار شده، اما اکنون آهنگ تندتری به خود گرفته است. تحولات اقتصادی همواره نقش به‌سزایی در روند تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران داشته‌اند. به نظر می‌رسد در دوره کنونی نیز، تحولات اقتصادی به عنوان یک عامل مهم در تحولات مختلف نقش بازی کنند. بی‌شک، آهنگ شتابان گسترش اقتصاد زیرزمینی و سهم قابل توجه آن از تولید ناخالص داخلی کشور، با توجه به تبعات فرهنگی که می‌تواند به همراه خود داشته باشد، بی‌تأثیر بر روند تحولات کنونی جامعه نمی‌باشد.

۲ - اقتصاد غیررسمی

پدیده اقتصاد غیررسمی (سایه‌ای) که در چند دهه اخیر گسترش و اهمیت فراوانی در کشورهای مختلف یافته است، پدیده‌ای جدید و ناشناخته نیست و در همه نظام‌های شناخته شده در جهان کم و بیش وجود دارد. گر چه اشکال این پدیده در نظام‌های مختلف ممکن است به صورت‌های متفاوتی ظاهر شود. سابقه اقتصاد غیررسمی به چند قرن پیش یعنی زمانی باز می‌گردد که سیاست‌های گمرکی و مالیاتی دولت‌ها به عکس‌العمل‌هایی از طرف مردم و در نتیجه کاهش درآمدهای دولتی انجامید. به طوری که میزان فرار مالیاتی در انگلستان در ابتدای قرن نوزدهم به ۲۰ درصد کل درآمدهای مالیاتی دولت می‌رسید.

بخش غیررسمی (Informal Sector) یا اقتصاد غیررسمی که برای آن از تعابیر متفاوتی (همانند بخش سایه، اقتصاد سایه، بخش پنهان، بخش موازی، بخش زیرزمینی، اقتصاد کارگاه‌محور) استفاده می‌شود، تعاریف آن نیز بسته به نیاز و شرایط فرق می‌کند. بانک جهانی اقتصاد غیررسمی را شامل همه فعالیت‌های اقتصادی‌ای می‌داند که از چارچوب نهادی رسمی بیرون می‌مانند، در نتیجه دولت‌ها بر کیفیت اشتغال در آن کنترل بسیار کمی دارند.

تانزی (۱۹۸۲) اقتصاد زیرزمینی را به فعالیتی که از لحاظ منبع درآمد قانونی ولی به مقامات مالیاتی گزارش نمی‌شود، تعریف نموده است.

گاتمن و فیگ (۱۹۸۴) اقتصاد زیرزمینی را به فعالیتی که گزارش نمی‌شود چه قانونی و چه غیر قانونی از لحاظ منبع درآمد، تعریف می‌نمایند.

اک و کازمیر (۱۹۸۰) می‌گویند، گذشته از معیار فرار از مالیات می‌توان هر فعالیتی را که یکی از مقررات را رعایت نکرده باشد، تابع اقتصاد پنهان دانست.

هاسمنز و مهران (۱۹۸۹) می‌گویند: مطلب مهمی که به تبیین حدود بخش غیر رسمی کمک می‌کند، تمایز قابل شدن بین فعالیت‌های بخش غیر رسمی و فعالیت‌های پنهانی است. بخش غیر رسمی عبارت است از مجموعه فعالیت‌هایی که عموماً "در کشورهای در حال توسعه و در خارج از بخش مدرن جامعه انجام می‌گیرد و حاصل نیاز افراد به ایجاد خود اشتغالی به منظور کسب معاش می‌باشد. این‌گونه فعالیت‌ها عموماً فعالیت‌هایی با حد و اندازه کوچک، خودفرما، و با استخدام کارگر و یا بدون

کارگر هستند و سطح پایین از نظر سازماندهی و تکنولوژی قرار دارند و اینکه اینگونه فعالیتها با قوانین، ضوابط و یا طرق معمول مطابقت ندارند، عمدتاً به دلیل عدم اطلاع و یا وجود موانع غیر قابل حذف می‌باشد. در مقابل، فعالیت‌های پنهانی اقتصادی اطلاق می‌شود که به دلایلی معمولاً از مسئولین دولتی مخفی نگه داشته می‌شود. اندازه‌گیری چنین فعالیت‌هایی به منظور داشتن برآوردی از این به اصطلاح «اقتصاد زیرزمینی» برای اعمال در محاسبات علمی، بیش از همه در کشورهای صنعتی فکر مسئولین را به خود مشغول داشته است.

به طور خلاصه هاسمنز و مهران (۱۹۸۹) اقتصاد غیر رسمی را به دو بخش پنهان تقسیم نموده‌اند، که در برخی از فعالیت‌های تمیز این دو از هم مشکل است.

بلیدز (۱۹۸۲) اظهار می‌کند، پنهانکاری جهت فرار از مالیات، دلیلی بر حذف اقلام از تولید ناخالص داخلی نمی‌شو بخصوص در مواردی آمار شناسان در تخمینهای خود بجای درآمد و هزینه، از جریان کالاها و خدمات استفاده می‌کنند. برخی از کشورها به قدری از پاسخهای کمتر از واقع درآمدها آگاه‌اند که بطور خودکار، این کم‌گوئی‌ها را تعدیل می‌کنند.

کلاریتا گرکس هانی (۲۰۰۱) در تعیین ملاک‌های اصلی تعریف بخش غیررسمی از تعریف هاردینگ و جنکینز (۱۹۸۹) استفاده می‌کند. این ملاک‌ها الگوهای نهادی را به بحث می‌گذارند، که عبارت‌اند از: ملاک‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی.

● ملاک‌های سیاسی بخش غیر رسمی بر مقررات حکومتی و فعالیت‌های

غیرقانونی تأکید دارند.

بر این اساس، در بخش غیر رسمی، مقررات حکومتی جاری نیست و فعالیت‌ها غیرقانونی هستند و در نتیجه در اندازه‌گیری تولید ناخالص ملی، اشتباهات اساسی ایجاد می‌کنند.

● ملاک‌های اقتصادی بخش غیررسمی شامل موارد زیر هستند:

۱. بازار کار یا موقعیت نیروی کار: بر اساس این ملاک بخش غیر رسمی، مجموعه‌ای از فعالیت‌های درآمدزاست که خارج از اشتغال قانونی و قراردادی هستند.

۲. فرار از مالیات یا درآمدهای اعلام نشده: از این نظر بخش غیر رسمی به عنوان مجموعه‌ای از درآمدهای پولی باید مالیات بپردازد که به قصد فرار از مالیات، گزارش نمی‌شود.

۳. بعد یا اندازه فعالیت: اندازه یک فعالیت معمولاً با تعداد افراد شاغل در آن فعالیت سنجیده می‌شود.

۴. پایگاه حرفه‌ای: از این نظر کارگران غیررسمی به عنوان مجموعه‌ای از خوداشتغالان، کارگران خانوادگی و خدمه منزل مشخص می‌شوند.

۵. مقررات یا ثبت یک فعالیت: بخش غیر رسمی به عنوان واحدهایی تعریف می‌شود که ثبت نشده‌اند و وضعیت رسمی و معتبری ندارند.

● ملاک‌های اجتماعی بخش غیررسمی از این قرارند:

۱. سهولت ورود، که از امتیازهای بخش غیررسمی محسوب می‌شود
۲. استقلال عمل و انعطاف پذیری
۳. بقا، که عمدتاً در کشورهای کمتر توسعه یافته اهمیت دارد.

با توجه به آنچه گفته شد و بر پایه بیش از دو دهه تحقیقات در زمینه

اقتصاد غیررسمی، می‌توان به گستره و ابعاد اقتصاد غیررسمی پی برد. از آنجا که انواع مختلفی از نهادها وجود دارند (مجموعه‌های متفاوت قواعد، طیف گسترده‌ای از رفتارهای اقتصادی را پوشش می‌دهند)، انواع مختلفی از بخش‌های غیر رسمی نیز وجود دارند. ویژگی‌های دو نوع از اقتصاد غیررسمی با مجموعه خاصی از قواعد نهادی معین می‌شود که اعضای آن‌ها از آن می‌گریزند یا با حيله از آن پیشی می‌گیرند.

طبقه‌بندی و حدود اقتصاد غیررسمی

توماس (۱۹۹۲) در معرفی اقتصاد غیر رسمی و تعیین حدود آن شاید یکی از مهمترین تعاریف و تقسیم‌بندی‌ها را ارائه داده است. او در تقسیم‌بندی خود از دو معیار «قانونی بودن» و «مبادله در بازار» استفاده کرده است و می‌گوید: در مفهوم وسیع، منظور از اقتصاد غیررسمی کلیه فعالیت‌هایی است که به عللی در حسابهای ملی نمی‌آید (توماس، ص ۳). براساس تقسیم‌بندی توماس، اقتصاد غیر رسمی به چهار بخش خانوار، بخش غیررسمی، بخش نامنظم و بخش غیر قانونی تقسیم می‌گردد.

الف- بخش خانوار: این بخش کالاها و خدماتی را تولید می‌کند که در همین بخش مصرف می‌شود. ویژگی بخش خانوار این است که محصولات آن کمتر به بازار عرضه می‌گردد و فقدان قیمت برای کالاهای تولیدی در آن باعث می‌شود که ارزیابی ارزش کالا دشوار باشد و در نتیجه در حساب‌های ملی نادیده گرفته شود (توماس، ص ۵). برای مثال فعالیت خانم‌های خانه‌دار در منزل به صورت فعالیت‌های بدون مزدی است که چنانچه ارزش افزوده این فعالیت‌ها

در حساب‌های ملی وارد شود، می‌تواند در مجموع تولید ناخالص داخلی را در اقتصاد حدود نیم برابر افزایش دهد. فعالیت‌های مرد در خانه از قبیل تعمیرات در اوقات فراغت وی نیز در زمره این گونه فعالیت‌ها قرار می‌گیرد. این امور در جوامع روستایی نمود بیشتری دارد. بالاخص در کشورهای در حال توسعه به دلیل درآمد کم و در نیاز به خود کفایی خانوارها، غالباً کالاها و خدمات بسیاری در خانه‌ها تولید و مصرف می‌شوند. فقدان قیمت برای کالاها و خدمات تولیدی در این بخش، محاسبه میزان و سهم این بخش را در محاسبات ملی غیر ممکن می‌سازد. علاوه بر این بسیاری از مبادلات در این جوامع عمدتاً به صورت پایاپای صورت می‌گیرد که بر مشکلات محاسباتی نیز می‌افزاید.

ب- بخش غیررسمی: در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، علاوه بر تولیدات خانگی، در کنار تولیدات سنتی (عمدتاً در بخش کشاورزی) و بخش صنعتی مدرن، بخش دیگری وجود دارد که مورد توجه اقتصاددانان است. این همان بخش غیررسمی که معمولاً شامل تولید کنندگان جزء و کارکنان آنها و همچنین کسبه و پیشه‌وران بدون کارگر و کارکنان خدمات تجاری، حمل و نقل و دیگر خدمات غیررسمی است. با آن‌که فعالیت کسبه دوره‌گرد، از بارزترین نوع این فعالیت‌هاست، ولی کارگاه‌های کوچک بدن کارگر که اغلب در خانه‌ها قرار دارد، از نظر تعداد اهمیت بیشتری دارد.

با توجه به اینکه تعداد بسیاری از دست‌اندرکاران این بخش در خانه‌ها فعالیت می‌نمایند، پس تفاوت آن با بخش خانوار در چیست؟ تفاوت عمده این دو

بخش عبارت است از این‌که تولیدات بخش غیر رسمی بر خلاف تولیدات خانگی یا بصورت کالا و خدمت واسطه به سایر تولید کنندگان، یا بصورت کالا و خدمت نهایی به مصرف کننده به فروش می‌رسد و این بدان معنی است که مبادلات بازاری صورت می‌گیرد. بنابراین، به دلیل این‌که مبادلات بازاری باعث بوجود آمدن آمار مبتنی بر قیمت است. علتی برای منظور نمودن آن در حسابداری ملی وجود ندارد (هر چند که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، منظور نمی‌شود). علت کنار گذاشتن بخش غیر رسمی عمدتاً ناشی از دشواری و پر هزینه بودن جمع‌آوری اطلاعات آماری در این بخش است. نکته قابل توجه در مورد بخش غیر رسمی این است که کالاها و خدمات تولیدی توسط این بخش و نیز مصرف آن‌ها منع قانونی ندارد و کاملاً مجاز است (توماس، ص ۶).

ج- بخش نامنظم: تمام فعالیت‌های طبقه‌بندی شده در این بخش کم‌وبیش نوعی از ماهیت غیرقانونی بودن، مثل فرار از مالیات، فرار از مقررات (نظیر مقررات کار و رعایت تدابیر ایمنی در کارگاه) و تقلب در بیمه‌های اجتماعی و امثال آن را دارند. اخیراً توجه به این‌گونه فعالیت‌ها در کشورهای پیشرفته افزایش است و این موضوع سبب متداول شدن واژه‌های متفاوتی برای بیان این پدیده گشته است. به‌طور مثال در انگلستان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی به اقتصاد سیاه، و در آمریکا به اقتصاد زیرزمینی شهرت یافته است. در این نوشتار این‌گونه فعالیت‌ها را، فعالیت‌های بخش نامنظم می‌نامیم. ویژگی عمده فعالیت‌های این بخش آن است که با وجود قانونی و مجاز بودن اصل تولید کالا و خدمات، در

نحوه تولید و یا توزیع آن کاری خلاف و غیر قانونی صورت گرفته است. محاسبه ارزش تولید بخش نامنظم نیز با مشکل اندازه‌گیری مواجه است، زیرا کسانی که مرتکب کاری خلاف قانون می‌گردند، به ندرت راضی می‌شوند که اطلاعاتی در مورد نوع و حجم فعالیت خود در اختیار آمار شناسان درآمد ملی بگذارند. البته در برخی از کشورها ارقامی را برای این بخش برآورد می‌نمایند، ولی به نظر اکثر اقتصاددانان، این برآوردها مبنای علمی نداشته و پایه آن‌ها بسیار سست است.

چون کالاهای تولید شده در بخش نامنظم، جزو کالاها و خدمات مجاز است، و فقط در نحوه تولید یا توزیع آن قانون شکنی شده است، هدف مقامات مملکتی، جلوگیری از تولید آن‌ها نیست، بلکه آن‌ها تلاش می‌کنند تا با قانون شکنی‌هایی که در جریان تولید صورت می‌پذیرد، مقاله کنند (توماس، ص ۷).

د- بخش غیر قانونی (جزایی یا جنایی)

همان‌طور که قبلاً اشاره نمودیم تولیدات بخش نامنظم، قانونی و مجاز است، ولی تولیدات بخش غیر قانونی، شامل فعالیت‌ها و تولید کالاها و خدمات خلاف قانون، نظیر تخلفات مالی، دزدی، اخاذی، تولید و خرید و فروش مواد افیونی، فحشا و غیره می‌باشد. با توجه به این‌که خلاف‌کاران و جنایتکاران، عمل خلاف خود را گزارش نمی‌کنند، بدیهی است که از پرداخت مالیات هم فرار می‌نمایند (که این علاوه بر عمل خلاف و جنایت انجام شده است) مسلم است که مقامات دولتی بیش‌تر سعی می‌کنند که به فعالیت‌ها و تولیدات خلاف قانون آن‌ها پایان بخشند، تا این‌که در پی کسب مالیات از آن‌ها

در بعضی از تعاریف بخش نامنظم و بخش غیر قانونی به دلیل اینکه ماهیت تولید و توزیع هر دوی آنان غیر قانونی است با هم در نظر گرفته شده و تحت عنوان اقتصاد سیاه، اقتصاد پنهان، اقتصاد سایه‌ای و اقتصاد زیرزمینی و غیره نامگذاری می‌شود. لذا در تحقیقات تجربی که توسط تانزی، فیگ، گاتمن گیلر و دیگران انجام شده است، با ادغام بخش نامنظم و غیر قانونی با واژه‌های اقتصاد پنهان و اقتصاد زیرزمینی مطالعات خود را انجام داده‌اند (شکیبایی، ص ۱۸). بر خلاف بخش غیر رسمی که

بخش خلاف قانون منظور شود و در حساب‌های مربوط به درآمد ملی منظور نگردد و در کشورهایی که این اعمال جنبه قانونی دارد تا آنجا که امکان جمع‌آوری آمار و اطلاعات مربوطه امکان‌پذیر است باید جزو درآمد ملی محسوب شود. مشکل دیگر هنگامی بروز می‌کند که در طول زمان، موضع قانون نسبت به فعالیتی تغییر نماید. بهترین مثال در این مورد وضعیت مشروبات الکلی در ایالات متحده آمریکاست. تا سال ۱۹۲۰، تولید و توزیع مشروبات الکلی در این کشور آزاد بود و ارقام آن جزو درآمد ملی

برآیند (توماس، ص ۷). دامنه فعالیت‌های غیر قانونی در اکثر کشورها متفاوت است و برحسب کشورهای مختلف نوع فعالیت غیر قانونی در آن‌ها متغیر است. از طرفی مقایسه این بخش در کشورهای مختلف به دلیل تنوع و تضاد قوانین کشورها، مبنی بر خلاف بودن یا نبودن یک فعالیت، بسیار مشکل است. برای مثال کشت خشخاش در یک کشور قانونی تلقی و در کشور دیگر غیر قانونی به حساب می‌آید. روسپیگری و قمار و خرید و فروش مشروبات الکلی نیز از اینگونه موارد هستند. اما می‌توان به بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی (نظیر فعالیت‌های پیش‌گفته) اشاره کرد که در اکثر قریب به اتفاق کشورها، غیر قانونی تلقی می‌شوند (بیدآبادی، ص ۷۳). ملاحظه می‌شود که توماس علاوه بر ملاک قانونی بودن که می‌تواند تا حد زیادی بر ملاک «رعایت قواعد نهادی» معرفی شده توسط فایک انطباق داشته باشد.

بود ثبات اقتصادی، اختلاف اقتصادی طبقات اجتماعی را افزایش می‌دهد که مسلماً این وضع، انگیزه‌های افراد را در سوق دادن به فساد و ارتکاب جرایم را افزایش خواهد داد

در مورد نام‌گذاری آن کم‌تر اختلاف نظری وجود داشت، در مورد تعریف بخش نامنظم یا اقتصاد زیرزمینی عقاید متفاوت است. اغلب، واژه‌های اقتصاد سیاه، اقتصاد زیرزمینی و اقتصاد پنهان را مترادف در نظر می‌گیرند. ولی توماس علاقه به واژه بخش نامنظم دارد.

توماس استدلال می‌کند که نباید بر زیرزمینی یا سیاه و یا پنهان پیشوند و نام اقتصاد گذاشت. زیرا کلمه اقتصاد نشان دهنده یک مکان جغرافیایی خاص می‌باشد که فعالیت‌های مرتبط با هم در آنجا صورت گیرد. با توجه به این نکته روشن است که اقتصاد مفهومی مناسب در این زمینه نیست، زیرا فرار کنندگان از مالیات و آن‌ها که از مزایای

محسوب می‌گردید. اما از سال مذکور با اجرای قانون ممنوعیت تولید و توزیع مشروبات الکلی، ارقام مربوط به آن از حساب‌های ملی حذف گردید تا اینکه در سال ۱۹۳۳ این قانون لغو گردید و مجدداً ارزش افزوده مربوط به آن به ارقام تولید ملی افزوده شد (توماس، ص ۹).

نکته دیگر اطلاع از وضعیت تولید و درآمد بخش خانوار به دلیل اینکه مبادلات بازاری ندارد و در نتیجه در اجزای تقاضای کل در اقتصاد اثر مستقیم ندارد، اغلب برای سیاست‌گذاران اقتصادی، به خصوص مقامات مالیاتی و پولی اهمیت کمی داشته است. ولی برای کسانی که در زمینه توسعه و رفاه خانوارها مطالعه می‌کنند، اهمیت فراوانی دارد.

جمع‌بندی و انتخاب تعریف معیار

همان‌طور که ملاحظه شد دامنه تعریف اقتصاد غیر رسمی و اجزای آن بسیار گسترده است و هر کدام با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. با مقایسه تعریف‌های که ذکر شد، مشخص است که اغلب محققان بخشی از موضوع را تعریف و دنبال نموده‌اند. گسترده‌ترین و جامع‌ترین تعریف، طبقه‌بندی توماس می‌باشد. ولی اندازه‌گیری آن به سهولت امکان‌پذیر نمی‌باشد و غالباً در عمل با مشکلاتی مواجه می‌شود. به‌طور مثال، قماربازی و فحشاء در برخی کشورها جنبه قانونی و در سایر کشورها جنبه غیرقانونی دارد، بنابراین در کشورهایی که این اعمال غیر قانونی است باید در

تأمین اجتماعی سوء استفاده می‌کنند، در ناحیه خاصی متمرکز نبوده و دارای فعالیت‌های بازاری و غیر بازاری مربوط به یکدیگر نیستند. در واقع آن‌ها یک زیر گروه در اقتصاد به شمار می‌روند و به خودی خود یک اقتصاد جداگانه به شمار نمی‌آیند.

توماس به دلیل این‌که این حوزه از فعالیت در تعریف یک اقتصاد نمی‌گنجد و از طرف دیگر واژه نامنظم مفهوم

نامنظم و غیرقانونی موجود در تفکیک توماس از اقتصاد غیررسمی می‌باشد.

نقش دولت در گسترش اقتصاد غیررسمی

میزان و نحوه دخالت دولت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی افراد، عامل مهمی در پیدایش فعالیت‌های غیررسمی است و با تشدید کنترل دولتی فعالیت‌های اقتصادی، گرایش افراد به فعالیت‌های

می‌دهد. فعالیت‌های اقتصاد غیررسمی توسط اجزاء تشکیل‌دهنده دولت و وابستگان آن‌ها به مراتب وسیع‌تر از فعالیت‌های سایه‌ای بخش خصوصی می‌باشد. از نظر اقتصادی فشارهای ناشی از افزایش نرخ مالیات‌ها و بیمه‌ها و نیز فشارهای ناشی از سیاست‌های کنترلی و هدایت‌گرایانه اقتصادی دولت، از جمله عوامل گرایش به فعالیت‌های غیررسمی در اقتصاد می‌باشند که آثار ناشی از سیاست‌های اقتصادی نظم‌دهنده دولت بر رشد و حجم فعالیت‌های اقتصادی غیررسمی بسیار گسترده‌تر از اثرات افزایش نرخ مالیات و بیمه است. این سیاست‌های نظم‌دهنده که آثار سیستماتیک و بلندمدتی بر روند فعالیت‌های اقتصادی جامعه بر جای می‌گذارند شامل کلیه دخالت‌های دولتی، قراردادهای اجتماعی و مقررات صنعتی که آزادی عمل خانوارها را در بازار تحت تأثیر قرار می‌دهند و کنترل دولت بر شرکت‌ها و کارخانه‌هایی که واگذاری آن‌ها به بخش خصوصی با اهداف بلند مدت اقتصادی دولت مغایرت دارد (مثلاً در بخش تولید کالاهای عمومی)، می‌گردد.

علاوه بر این، گسترش وظایف دولت در جهت تأمین رفاه اقتصادی جامعه و افزایش نقش و سهم دولت در اقتصاد، باعث افزایش فشار بر بخش رسمی اقتصاد می‌گردد.

حال پس از مشخص شدن تعاریف و ویژگی‌های اقتصاد غیررسمی و فرهنگ می‌توان به بررسی پیوند میان اقتصاد و فرهنگ پرداخت.

۳- فرهنگ و تأثیرپذیری فرهنگی

فرهنگ از جمله مفاهیمی است که

میزان و نحوه دخالت دولت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی افراد، عامل مهمی در پیدایش فعالیت‌های غیررسمی است و با تشدید کنترل دولتی فعالیت‌های اقتصادی، گرایش افراد به فعالیت‌های غیررسمی افزایش می‌یابد

قانون‌شکنی را به همراه دارد از این واژه دفاع می‌کند (شکیبایی، ص ۷۰).

ما نیز در این نوشتار با تکیه بر تقسیم‌بندی توماس بخش‌های مطروحه را به صورت گسترده‌تری مورد بررسی و تبیین قرار می‌دهیم. نکته حائز اهمیت این است که با توجه به رویکرد این نوشتار در بررسی پیامدهای فرهنگی گسترش اقتصاد غیررسمی، سطوح بخش نامنظم و بخش غیرقانونی، بیش‌سایر سطوح در طبقه‌بندی توماس مورد توجه قرار می‌گیرد. علت آن را هم می‌توان در این مسأله جستجو کرد که پیامدهای این دو بخش بر فرهنگ اجتماعات و قواعد غیررسمی حاکم بر اجتماعات، ملموس‌تر از پی‌آمدهای سایر بخش‌ها به شمار می‌آیند. لذا کاربرد واژه اقتصاد غیررسمی در این نوشتار، بیش‌تر ناظر بر فعالیت‌های بخش‌های

غیررسمی افزایش می‌یابد. به طوری که در سیستم‌های اقتصاد دولتی، گرایش افراد به فعالیت‌های غیررسمی بسیار شدیدتر از سیستم‌های مبتنی بر مکانیزم بازار و رقابت آزاد است. به این ترتیب تعداد بیشتری از افراد اصول اخلاقی و وجدان خود را که تاکنون مانع از پرداختن آن‌ها به فعالیت‌های غیررسمی می‌شد، کنار می‌گذارند و ریسک‌پذیری بیشتری در برابر قبول خطرات احتمالی ناشی از فعالیت‌های غیررسمی پیدا می‌کنند. تلفیق اقتصاد دولتی با قدرت سیاسی، به‌ویژه در رژیم‌های دیکتاتوری، بهترین زمینه برای رشد فعالیت‌های اقتصادی غیررسمی است. زیرا به دولت سالاران، سیاست‌مداران و اقبشار ممتاز با نفوذ در جامعه، امکانات گسترده‌ای برای سوء استفاده از نفوذ سیاسی، نظامی، اقتصادی، مذهبی و عقیدتی و حزبی

علی‌رغم کاربردهای فراوان آن در زبان گفتاری و نوشتاری، تفاسیر و معانی مختلفی را در بطن خود به همراه دارد. قبل از شرح هر نکته‌ای، در این کار ضروری است که تعریف مورد قبول فرهنگ در این نوشتار ارائه گردد.

ریموند ویلیامز فرهنگ را عبارت از امری معمولی می‌داند. البته ویلیامز این جمله نخست را در تقابل با درک نخبگان از فرهنگ که آن را شکل ویژه محدودی از زندگی می‌دانستند که فقط عده انگشت‌شماری از مردم، از طریق پرورش برخی حساسیت‌ها از آن برخوردار می‌شوند، به‌کار برد. پس فرهنگ به معنای مردم‌شناسانه دموکراتیکی که کل نحوه زندگی را توصیف می‌کند، عبارت است از امر معمولی. امر معمولی که تنها اختصاص به افراد ممتاز ندارد، بلکه دربرگیرنده تمام راه و رسم‌های زندگی روزمره است (تاملینسون، ص ۳۶). در واقع تعریف مدنظر ریموند ویلیامز، در مقابل تعریف محافظه‌کارانه از فرهنگ قرار می‌گیرد. در تعاریف محافظه‌کارانه، برجسب فرهنگ، عده محدودی از افراد (نخبگان) را در بر می‌گیرد و عده کثیری از مردم را در تعریف خود جای نمی‌دهند.

اف. ار. لیویس نویسنده انگلیسی در قالب یک دیدگاه محافظه‌کارانه معتقد بود که «فرهنگ به معنای واقعی کلمه، پرورده اقلیت‌هایی بوده است که پاسدار سنت‌های ارزشمندند و بی وجود آن‌ها فرهنگ پایدار نمی‌ماند» (بشیریه، ص ۵۱) این‌گونه تعاریف محافظه‌کارانه به مرور زمان اعتبار خود را تا حدود زیادی از دست داد و بر اساس همان نظر ویلیامز، گرایش به سوی یک دیدگاه دموکراتیک نیرومند گردید. تعریف مدنظر ما از

فرهنگ نیز از چنین تلقی برمی‌آید.

جان تاملینسون با تأسی از تعریف مدنظر ویلیامز، فرهنگ را پرسش‌های معنای وجودی می‌نامد. در واقع فرهنگ از نظر وی، چیزهایی را شامل می‌شود که مردم برای معنا بخشیدن به زندگی‌شان از آن‌ها استفاده می‌کنند (تاملینسون، ص ۳۷). فرهنگ چیزی است که به انسان معنا می‌بخشد و زندگی بدون فرهنگ مساوی است با امور مادی و بی‌معنای صرف. در مکزیکوسیتی نمایندگان دولت‌های عضو یونسکو، فرهنگ را عامل اصلی هویت‌بخش به جوامع انسانی دانستند. از دیدگاه آن‌ها فرهنگ هسته اصلی شخصیت فردی و جمعی است که از ترکیب خصوصیات مختلف روحی، مادی فکری و احساسی یک جامعه حاصل می‌شود. همان‌گونه که در متن اعلامیه مکزیکوسیتی آمده است، فرهنگ مشخصه انسان و حیات عقلایی اوست (سلیمی، ص ۵۱). فرهنگ را همچنین می‌توان شیوه‌های مفروضی که مردم بر اساس آن تفکر می‌کنند و در نهایت بر اساس آن عمل می‌کنند، تعریف کرد. (خلیلیان اشکذری، ص ۳۴). بر اساس این تعریف، عناصر اصلی فرهنگ عبارت است از: هنجارها، ارزش‌ها و الگوی ارتباطات. هنجار عبارت است از مقرراتی که مردم آن را در روابط خود با دیگران رعایت می‌کنند. هنجار معین می‌کند که چه کارهایی را در شرایط خاص باید انجام داد یا ترک کرد و انسان را قادر می‌سازد تا عکس‌العمل و پاسخ دیگران را درباره اعمال و گفتار خود پیش‌بینی کند. ارزش‌ها نیز توافق‌هایی هستند در این باره که چه چیزی خوب است. ارزش‌ها با عقاید افراد جامعه در ارتباط هستند.

یک نکته که در تعریف فرهنگ باید بدان توجه ویژه داشت این است که فرهنگ در گذر زمان دچار تغییر و تحول می‌شود و آن چیزها و اموری که در برهه‌ای به زندگی انسان‌ها می‌بخشد، شاید با گذشت زمان، اولویت خود را از دست داده و امور و چیزهای معنابخش دیگری جای آن را گرفته و امور معناساز سابق را به حاشیه براند. بدین‌گونه باید گفت که فرهنگ‌ها اموری ثابت و بدون تغییر نیستند و با توجه به همین تغییر و تحول، عناصر اصلی فرهنگ، شامل هنجارها، ارزش‌ها و الگوی ارتباطات، بنابر میزان و سطح توسعه و پیشرفت اجتماعات مختلف و اوضاع اقتصادی دست‌خوش تغییر قرار می‌گیرند.

۴- پیوند اقتصاد و فرهنگ

اگر تعریف گسترده‌ای که از فرهنگ ارائه کردیم بپذیریم- این‌که فرهنگ را امری معمولی بدانیم که مردم بر اساس آن تفکر می‌کنند و در نهایت بر اساس آن عمل می‌کنند، و شامل ارزش‌ها هنجارها و الگوی ارتباطات می‌باشد- در این صورت دشوار نیست که بگوییم بر نحوه فکر و عمل افراد در گروه تأثیر می‌گذارد، و همچنین تأثیر مهمی بر نحوه رفتار گروه به عنوان یک کل دارد. یعنی چنانچه اجتماعات را صاحب ارزش‌های مشترک شامل عقاید مذهبی، آداب و رسوم اجتماعی، سنت‌های موروثی و نظایر آن‌ها می‌شوند. بنابراین می‌توان یک روایت اقتصادی ازین حکم را، بر حسب شیوه‌های شکل‌گیری الگوهای رجحان افراد و بنابراین رفتار اقتصادی آنان را بر حسب هویت و ارزش‌های گروه بیان کرد. در این صورت، ممکن است که بگوییم

که فرهنگ می‌تواند بر پیامدهای اقتصادی گروه در سه جنبه گسترده مؤثر باشد. اولاً، فرهنگ شاید بر کارایی اقتصادی تأثیر بگذارد. یعنی از طریق ارزش‌های مشترک درون گروه، به تصمیم‌گیری مؤثرتر، نوآوری سریع‌تر و متنوع‌تر و سازگاری با تغییر منجر شوند، لذا با افزایش بهره‌وری و پویایی گروه، نتایج بهتری را عاید گروه سازد.

ثانیاً، فرهنگ ممکن است بر انصاف تأثیر گذارد - برای مثال، با القای اصول اخلاقی مشترکی که سبب می‌شوند دغدغه دیگران را داشته باشیم و بنابراین ایجاد سازوکارهایی را تشویق می‌کنند که این دغدغه به وسیله آن‌ها بیان می‌شود.

ثالثاً، می‌توان فرهنگ را تأثیرگذار بر اهداف اقتصادی و اجتماعی یا حتی تعیین‌کننده اهدافی اقتصادی و اجتماعی دانست که گروه تصمیم می‌گیرد آن را تعقیب کند. در سطح اجتماعی، ممکن است ارزش‌های فرهنگی با تعقیب پیشرفت‌های مادی کاملاً هماهنگ باشند و امکان استفاده از ضابطه‌های موفقیت اقتصاد کلان برای تمایز گذاشتن میان جوامع «موفق» و «ناموفق» را فراهم آورند (تراسبی، ص ۸۸).

به وسیله این سه راه، تأثیر فرهنگی بر رفتار فردی در پی آمدهای جمعی منعکس خواهد شد. مارک کاسون می‌گوید: اقتصاد در حال کنار آمدن با فرهنگ است. تا همین چند سال پیش یک نظریه‌پرداز اقتصادی، طبق معمول ادعا می‌کرد تا آن‌جا که به عملکرد اقتصادی مربوط می‌شود، فرهنگ اصلاً مهم نیست، تنها چیز مهم، قیمت‌ها هستند. اما امروزه احتمال بیش‌تری وجود دارد که نظریه‌پردازان اقتصادی به مهم بودن فرهنگ اقرار کنند (تراسبی، ص ۸۸).

طبق بیان آدام اسمیت، پیش‌رفت در توان تولیدی جامعه بشری به وسیله پیش‌رفت در تقسیم کار به دست می‌آید. در عین حال که مردم در فعالیت‌های گوناگون تخصص دارند، یک سیستم نیاز به هماهنگی آنان دارد. سیستم اقتصادی در تعریف ما، ترکیبی از سازمان‌های اقتصادی است که در فعالیت‌های اقتصادی گوناگون برای رسیدن به تقسیم کار، از نظر اجتماعی بهینه هماهنگ می‌شود. بازار، سازمانی است که سودجویی افراد را از طریق رقابت بر اساس علامت پارامتری تغییر قیمت، هماهنگ می‌کند. دولت، سازمانی است که سلطه خود را بر مردم از طریق فرمان حکومتی به منظور تعدیل تخصیص منابع‌شان اعمال می‌کند. از سوی دیگر

فرهنگ‌ها اموری ثابت و بدون تغییر نیستند و با توجه به همین تغییر و تحول، عناصر اصلی فرهنگ، شامل هنجارها، ارزش‌ها و الگوی ارتباطات، بنابر میزان و سطح توسعه و پیشرفت اجتماعات مختلف و اوضاع اقتصادی دست‌خوش تغییر قرار می‌گیرند

اجتماع، سازمانی است که اعضایش را به طور داوطلبانه بر اساس پیوندهای شخصی نزدیک و اعتماد متقابل به جانب همیاری هدایت می‌کند (هایامی،

ص ۳۰۵). به عبارت دیگر، اجتماع با ابزار همیاری بر اساس توافق، هماهنگی و تقسیم کار میان افراد، به جانب مسیری مطلوب از نظر اجتماعی پیش می‌رود. می‌دانیم آنچه که فرد را به گروه‌های اجتماعی پیوند می‌دهد، نقشی است که او را به گروه ارتباط می‌دهد. اساساً یک گروه شبکه‌ای از انتظارات متقابل اجزاء تشکیل‌دهنده در نقش و منزلت‌های خاص است (کوئن، ص ۵۲). اما در تجزیه نقش و انتظارات متقابل در یک گروه، به هنجارها و نهایتاً به ارزش‌های اجتماعی می‌رسیم که بن‌مایه اصلی گروه و جامعه هستند. در این‌جاست که نقش فرهنگ به عنوان عنصری تأثیرگذار بر فرهنگ در جامعه غیر قابل انکار به نظر می‌رسد.

یک شرکت را می‌توان به عنوان بدنه‌ای که کارکردها و عوامل اقتصادی و اجتماعی را گرد هم آورده تا به تولید یا توزیع کالاها و خدمات بپردازد، تعریف کرد. شکل قانونی آن (عمومی یا خصوصی)، ملی یا بین‌المللی بودن آن، به طور طبیعی برخی از عواقب مهم فرهنگی را به همراه خواهد داشت. کار به خودی خود، یک واقعیت فرهنگی است که غیر قابل انکار است. کار بسته به محتوای خود، در سطوح مختلف سازمان خود، بر فرهنگ کارفرما، فرهنگ کارگران و فرهنگ شرکت‌ها تأثیرگذار است. ملاحظه می‌شود که در سطح یک شرکت تأثیرات فرهنگی به چه شکل صورت می‌گیرد. اقتصاد، علاوه بر این‌که در سطح گروه و شرکت‌ها می‌تواند بر فرهنگ تأثیرگذار باشد، در سطح اجتماعات نیز بر فرهنگ - طبق تعریفی که از فرهنگ صورت پذیرفت - تأثیرگذار باشد.

یکی از زمینه‌های مهمی که تغییرات فرهنگی وسیع و گاهی سریعی را در

حقوقی، منجر به ایجاد موانع برای موفقیت در اقتصاد رسمی می‌گردند و به گسترش فعالیت زیرزمینی دامن می‌زنند. ریچارد. ا. کلووارد و لوید. ای. اوهلین می‌گویند معمولاً در اجتماعاتی که دستیابی به موفقیت از راه مشروع آن کم است، اجتماعات خرده‌فرهنگی به صورت باندهای خلافکار به وجود می‌آیند و افراد را در مسیر خلافکاری و اعمال غیر قانونی هدایت و تربیت می‌کنند. در واقع در این اجتماعات، سیستم‌های تربیتی غیررسمی که تأثیر آن به مراتب بیشتر از سیستم‌های تربیتی رسمی است به وجود می‌آید و بنابراین به طور روزافزون افراد کجرو و قانون‌شکن بیشتر می‌شوند. هر گاه شکاف بزرگی میان آرزوها و فرصت‌ها وجود داشته باشد، فشارهایی در جهت فعالیت مجرمانه و خلاف قانون و هنجارها پدید می‌آیند. در چنین شرایطی از جرایم افراد طبقات پایین مثل دزدی و بزه‌کاری گرفته، تا جرایم افراد طبقه یقه سفید مثل اختلاس، کلاهبرداری، فرار از مالیات و امثال آن گسترش می‌یابد (گیدنز، ص ۱۴۲-۱۴۰).

دورکیم معتقد است دگرگونی‌های سریع در جامعه امروز، علت وقوع نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی است. از نظر او آنچه در این دگرگونی‌های سریع اتفاق می‌افتد و علت اصلی نابسامانی است تضعیف ارزش‌های مشترک پیشین است که تا مدتی ادامه می‌یابد تا مجدداً ارزش‌های مشترک جدیدی جایگزین آن شود. مثلاً او بحران بزرگ اقتصادی اوایل قرن بیستم را یکی از دلایل نابسامانی گسترده در آن زمان در غرب می‌داند، چون از طریق این بحران، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک

را افزایش خواهد داد. حال با ذکر این مطلب می‌توانیم به بررسی آثار گسترش اقتصاد غیررسمی بر فرهنگ اجتماعات بپردازیم.

۵- اقتصاد غیررسمی و فرهنگ اقتصادی

گسترش اقتصاد غیررسمی پیامدهای متعددی دارد. در این قسمت تلاش می‌شود تا پیامدهای گسترش بخش نامنظم و بخش غیرقانونی اقتصاد غیررسمی، بر فرهنگ اجتماعات و به طور اخص، بر فرهنگ اقتصادی آن‌ها مورد تبیین قرار گیرد.

برخی از کشورها، انجام فعالیت‌های اقتصادی مستلزم اجرای مقررات مختلف و تنظیم فرم‌ها و پرسشنامه‌های گوناگون و پرداخت انواع هزینه در هنگام دایر نمودن کارخانه، شرکت، واردات، صادرات یا ساختن یک کنترل می‌باشد. در این موارد ممکن است مردم جهت فرار از اینگونه گرفتاری‌ها کارها را بدون مجوز رسمی انجام دهند.

یک مکتب فکری، علت گسترش اقتصاد زیرزمینی را نرخ‌های بالای مالیات می‌داند. مدیر بنگاه ممکن است بخواهد در یک نرخ منطقی مالیات بدهد، ولی او نمی‌خواهد متحمل زیاد ستانی (اخاذی) و رشوه شود. به عبارت دیگر شرکت‌های عمل کننده در اقتصاد زیرزمینی، تلاش می‌کنند همه منافع‌شان را برای خودشان نگه دارند. یک دیدگاه جایگزین معتقد است که وقتی فعالیت‌های اقتصادی ثبت نشده افزایش می‌یابند، نهادهای سیاسی و اجتماعی آن دولت که در اقتصاد حاکم‌اند و مسئولیت هدایت اقتصاد را دارند باید سرزنش شوند.

بر طبق این نظریه، بروکراسی (دیوان سالاری) فساد، ضعف سیستم‌های

اجتماعات بر جای می‌گذارند، توسعه اقتصادی است. در جریان توسعه اقتصادی-اجتماعی، ورود نهادهای اقتصادی، فنی و سازمانی خارجی، ناگزیر محتوای فرهنگی متفاوتی را وارد کرده و این اثر خود بر اثر پیشرفت‌هایی در حمل‌ونقل، ارتباطات و رسانه‌ها تشدید می‌شود. این وضعیت به خودی خود و به طور ذاتی، زیان‌آور نیست. تاریخ جهان مملو از تماس مابین جوامع مختلف است و تأثیر متقابل آن‌ها منفی نبوده است (یونسکو، ص ۱۳۹-۱۳۸). پیشرفت‌های علمی در جوامع در حال توسعه که با نفوذ علمی به واسطه رشد اقتصادی گسترش می‌یابند، با تبدیل فرهنگ سنتی جامعه به فرهنگ مدرن و همسو با توسعه اقتصادی، از پیامدهای مثبت تماس جوامع مختلف است.

سطح دیگری از اثرگذاری اقتصاد بر فرهنگ را می‌توان در نوسانات اقتصادی، نبود ثبات اقتصادی، تغییر قواعد اقتصادی در جامعه و مانند آن‌ها دانست. نبود ثبات اقتصادی در ایجاد بی‌عدالتی مؤثر می‌باشد. اگر قرار باشد مکرراً تکرار شود، در تمامی افراد جامعه احساس بدبینی، تردید و بلاتکلیفی به وجود می‌آید، که این وضعیت موجب احساس بی‌اعتمادی است. نبود ثبات اقتصادی، تورم و فقر، روابط سالم مالی بین مردم را برهم می‌زند، و احتمال فساد را افزایش می‌دهد و به دنبال آن دزدی، کلاهبرداری، رشوه، اختلاس، احتکار و گران‌فروشی رواج می‌یابد (عباس‌زاده، ص ۲۷۶). از این گذشته نبود ثبات اقتصادی، اختلاف اقتصادی طبقات اجتماعی را افزایش می‌دهد، که مسلماً این وضع، انگیزه‌های افراد را در سوق دادن به فساد و ارتکاب جرایم

بر حوزه رفتار اقتصادی پیشین به کلی مخدوش شده و نوعی بی‌هنجاری حکمفرما شد (معیدفر، ص ۱۸۷-۱۸۶).

اما رابرت مرتن تعارض عمده میان ارزش‌های اساسی و وسایل موجود یا هنجارها در یک جامعه را علت اساسی نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی می‌داند. به اعتقاد او در جوامع امروز غربی، ارزش‌های عمومی و مورد پذیرش عام وجود دارند که همگان از طریق نهادهای تربیتی و رسانه‌ها و ارتباطات اجتماعی دائماً به آن ارزش‌ها و تعقیب آن‌ها فراخوانده می‌شوند (مثلاً ارزش رایج پیشرفت مادی که همگان در صدد نیل به آن هستند). تصور اصلی در این جوامع نیز آن است که تعقیب این ارزش‌ها، می‌تواند با سخت‌کوشی و رعایت مقررات اجتماعی به موفقیت رسید. حال چنانچه هنجارها و مقررات در چارچوب نظم موجود نتوانند اکثریت افراد را در حصول به اهداف یاری رسانند، در این جامعه نابسامانی به وجود می‌آید و از آنجا که هنجارها به عنوان شیوه‌های حل جمعی و موفقیت نمی‌توانند به خوبی عمل کنند، شیوه‌های حل فردی موفقیت جایگزین آن می‌شوند و به عبارتی دیگر، منافع فردی بر منافع جمعی غلبه می‌یابد و بی‌نظمی و از هم گسیختگی همه‌گیر می‌شود (گیدنز، ص ۱۴۴-۱۴۰). اشاره اصلی رابرت مرتن پس از بیان گسترش ارزش‌های مادی در جوامع غربی، به عدم حصول موفقیت در چارچوب نظم موجود جمعی جوامع مذکور برمی‌گردد. گسترش اقتصاد زیرزمینی را می‌توان از مصادیق تنگ‌تر شدن راه‌های کسب موفقیت در بستر اقتصاد رسمی یا در واقع همان ناکارآمد شدن ابزارهای رسمی اجتماعی برای حصول به موفقیت

مشروع برشمرد. در واقع هنگامی که فرد با توجه به هنجارهای رسمی و راه‌های قانونی - در واقع همان قواعد اقتصاد رسمی - پیش‌رفت و دستیابی به موفقیت را مشکل می‌یابد، به شیوه‌های غیر رسمی و هنجارهای غیررسمی‌ای متوسل می‌شود که به تدریج در میان مردم رواج پیدا می‌کند و حالت معمولی به خود می‌گیرد. در واقع این شیوه‌های غیر رسمی، بر اساس هنجارهای معمول و پذیرفته شده که ریشه در هویت‌های جمعی پیشین دارد به تدریج، کارآمدتر از شیوه‌های رسمی عمل می‌کنند. شکل‌گیری این هنجارها و قواعد سنتی به آهستگی در جوامع صورت می‌پذیرد و عمیقاً ریشه در اذهان مردم دارند، لذا بسیار دشوارتر از قوانین رسمی تغییر می‌یابند و از انعطاف‌پذیری بسیار کم‌تری نسبت به قوانین رسمی برخوردارند.

افزایش قلمرو بخش نامنظم و بخش غیرقانونی اقتصاد غیررسمی و کاهش فعالیت در بخش رسمی، به تدریج زمینه‌ساز کاهش قلمرو حاکمیت قوانین مملکتی و افزایش گستره نفوذ خرده فرهنگ‌های ناهماهنگ با فرهنگ عمومی و انحراف اجتماعی است. حال برخی از پیامدهای فرهنگی و اجتماعی گسترش بخش‌های مدنظر اقتصاد زیرزمینی را برمی‌شماریم:

الف- تضعیف فرهنگ قبح اجتماعی ارتکاب فساد و روش‌های غیر رسمی: با توجه به نهادینه شدن هنجارهای غیررسمی و کارآمدتر بودن این هنجارها نسبت به هنجارهای رسمی، افراد جامعه به سمت استفاده بیشتر از روش‌های غیر رسمی در فعالیت‌های خود روی می‌آورند. همچنین به دلیل این‌که استفاده از بسیاری از روش‌های غیر رسمی

نیازمند قانون‌گریزی و استفاده از راه‌های غیرقانونی می‌باشد، لذا فساد افزایش و قانون‌گریزی در جامعه افزایش می‌یابد.

ب- کاهش آستانه تحمل اجرای عدالت: یکی از تبعات منفی شیوع استفاده از روش‌های غیر رسمی، و مصونیت بسیاری از افراد، حتی در صورت ارتکاب اعمال خلاف قانون، کاهش پیدا کردن تحمل ائتشار مختلف مردم در خصوص خودشان می‌باشد.

ج- تضعیف فرهنگ کار: درآمدهای حاصل از روش‌های غیر رسمی، با زحمت و هزینه کم‌تری نسبت به روش‌های رسمی، کسب می‌شوند و با گسترش آن در جامعه، این شیوه تحصیل درآمد تبدیل به یک فرهنگ می‌شود و این قضیه نیز کاهش اشتغال مولد را به همراه دارد. به صورتی که با شیوع فساد، زندگی برخی افراد - در یک دوره زمانی محدود - بدون توجیه اقتصادی و تجاری قابل قبول برای عموم مردم، به صورت غیرعادی تغییر پیدا می‌کند و به طرز غیرقابل پیش‌بینی ترقی می‌نماید، بدون این‌که از جانب هر یک از مراجع قانونی متخلف شناخته شود. همین عامل، افراد را تشویق به استفاده از روش‌های غیر رسمی در فعالیت‌هایشان، به جای انجام فعالیت‌های مشروع کم‌فایده و دیربازده می‌نماید.

د- ایجاد شکاف طبقاتی: با توجه به این‌که یکی از پیش‌شرط‌های تحرک طبقاتی، یعنی انتقال از طبقه پایین اجتماعی به طبقه اجتماعی دارای موقعیت برتر، انجام هزینه‌های مالی است، لذا اشخاصی که در فعالیت‌های خود از شیوه‌های غیررسمی استفاده می‌کنند، از فرصت‌های بیشتری برای

انتقال خود و اطرافیان‌شان به طبقه بالاتر برخوردارند.

ه- اختلال در فرآیند جامعه‌پذیری: در صورت شیوع و فراگیر شدن شیوه‌های غیر رسمی و فساد، به دلیل کاهش قبح اجتماعی بسیاری از فعالیت‌ها و اقدامات ضد اجتماعی، ایجاد احساس عدم اطمینان در جامعه، ایجاد شکاف‌های عمیق طبقاتی، افزایش تحرک‌های اجتماعی قابل قبول، کاهش همبستگی بین اعضای جامعه، به هم خوردن انسجام ساختاری جامعه و افزایش احساس فاصله اجتماعی بین طبقات مختلف اجتماعی، میزان الگوپذیری افراد و پای‌بندی آن‌ها به ارزش‌های مشترک تعمیم‌یافته و معیارهای اخلاقی جامعه کاهش می‌یابد. از پی‌آمدهای این وضعیت، کاهش میزان قانون‌پذیری افراد جامعه می‌باشد.

و- گسترش انواع فساد: با توجه به تبعات متعددی که بر گسترش اقتصاد غیررسمی مترتب است، در اثر آن، انواع مختلف مفاسد، از جمله مفاسد اجتماعی نظیر: «سرقه، کلاهبرداری، صدور چک بلامحل، اعتیاد و فعالیت‌های ضد اخلاقی افزایش می‌یابد.

۶- اقتصاد غیررسمی و آثار فرهنگی در ایران

طی گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب، کشورمان با تغییرات و تحولات در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حقوقی ناشی از جابجایی قدرت سیاسی مواجه بوده است. با دگرگون شدن ساختارهای اداری و شکل‌گیری ساختارهای جدید، سیاست‌های دولت سلالارانه اقتصادی حاکم در زمان رژیم سابق نه تنها تخفیف نیافتند بلکه با تشدید آن‌ها، نارسایی‌ها

و زیان‌های ناشی از قرن‌ها تسلط دولت بر روند اقتصادی جامعه حفظ گردید. نقش مسلط دولت در اقتصاد کشور و عدم وجود شرایط لازم برای شکوفایی استعدادها و ابتکارات خلاقانه، اصولاً یک قشر اجتماعی قابل مقایسه با کارخانه‌داران و سرمایه‌گذاران صنعتی در کشورهای پیشرفته صنعتی، مجال ابراز وجود و ایفای نقش در روند تکاملی اقتصاد کشور را نیافت. با سقوط رژیم سابق و در هم ریختن ساختار اداری و تشکیلاتی کشور، سازمان‌ها و نهادهای جدیدی در کنار دستگاه‌ها و ادارات قبلی ایجاد شدند که فعالیت‌های آنها گسترش هر چه بیشتر دخالت‌های دولت در اقتصاد را در پی داشت. تعدد و تنوع قوانین و مقررات، آیین‌نامه‌ها، تصویب‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های مؤثر بر فعالیت‌های اقتصادی و نیز تعدد دستگاه‌های دخالت‌کننده و تصمیم‌گیرنده در اقتصاد از عواملی بوده‌اند که بیانگر حجم سیاست‌های کنترلی دولت بعنوان زمینه‌هایی برای گرایش به فعالیت‌های سایه‌ای می‌باشند. تصویب صدها قانون و مقررات جدید توسط مجلس شورای اسلامی، شامل قوانین مهم اقتصادی محدودکننده آزادی عمل اقتصادی بخش خصوصی و فراهم‌کننده اجازه دخالت گسترده دولت در فعالیت‌های اقتصادی، از این جمله بوده‌اند. (مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ص ۶۷).

بعضی از مصادیق فعالیت‌های اقتصاد غیررسمی در ایران به شرح زیر می‌باشند:

- ۱- بازار سیاه کالاهای مصرفی کمیاب
- ۲- استفاده از امتیازات سیاسی و شغلی
- ۳- معاملات غیرقانونی با ارزهای خارجی
- ۴- خرید و فروش کوپن‌های ارزاق عمومی
- ۵- دریافت پورسانت‌ها در تجارت خارجی

۶- اشتغال غیرمجاز مهاجرین و پناهندگان خارجی

۷- اختلاس، سوء استفاده و کلاهبرداری مالی

۸- فرار از پرداخت مالیات و عوارض دولتی

۹- آشنابازی (پارتی‌بازی)

بررسی‌های زیادی در ایران برای شناخت و اندازه‌گیری حجم اقتصاد زیرزمینی در کشور صورت گرفته است. در این مطالعات از روش‌های مختلفی برای اندازه‌گیری اقتصاد غیررسمی در دوره‌های مختلف استفاده شده است و نتایج به‌دست آمده نیز اختلاف زیادی با یکدیگر دارند. به‌طوری‌که در این مطالعات سهم اقتصاد زیرزمینی از GDP در ایران، رقمی بین ۶ درصد تا ۸۶ متغیر است (جدول شماره ۱).

اگرچه بین برخی از نتایج به‌دست آمده از تخمین حجم اقتصاد زیرزمینی در اقتصاد ایران، اختلافات معنی‌داری به دست آمده است، اما در مجموع نتایج این مطالعات نشان می‌دهند اقتصاد زیرزمینی، سهم قابل توجهی از تولید ناخالص داخلی کشور را شامل می‌شود. بنابراین با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌تواند تأثیرات چشم‌گیری بر اقتصاد کشور و همچنین تحولات فرهنگی و اجتماعی آن، از خود بر جای گذارد.

در سال‌های اخیر و در طی بررسی‌های اجتماعی، آمار و اطلاعات متعددی درباره نگرش مردم ایران نسبت به قانون و میزان پایبندی به آن منتشر شده است. تقریباً در کلیه آمار و اطلاعات به‌دست آمده مشخص شده است که مردم اگر چه به نفس قانون اعتقاد و اعتماد فراوانی دارند، اما عمدتاً نسبت به قوانین جامعه خویش با تردید می‌نگرند و ضمناً معتقدند هم‌وطنانشان به قوانین

جاری کشور پایبند نیستند و به قیمت بسیار ناچیزی حاضر می‌شوند قوانین را نادیده بگیرند. در اینجا برخی از اطلاعات به دست آمده مرور می‌شوند. در بررسی فرامرز رفیع‌پور در سال ۱۳۷۳ که به روش نمونه‌گیری انجام شده است، اگر نگرش افراد را به قانون بر روی پیوست از صفر تا ۴ در نظر بگیریم، باید گفت میزان اعتماد افراد به اعتبار و اجرای قوانین و مقررات و ضوابط موجود در سازمان‌های رسمی عمدتاً کمتر از ۲، و در برخی موارد حتی کمتر از یک است. اکثر پاسخ‌گویان معتقد به بی‌توجهی به قانون، استفاده از رابطه پارتی، تمرد از دستور رؤسا، کارشکنی در کار مردم، رشوه و غیره، در سازمان‌های اداری هستند (رفیع‌پور، ۱۳۷۷).

در تحقیق دیگری که منوچهر محسنی در سال ۱۳۷۴ بر روی ۱۵ شهر کشور به روش پرسش‌نامه‌ای انجام شده است: ۷۲ درصد افراد معتقدند از هر قانونی نباید اطاعت کرد. ۸۱ درصد افراد نیز معتقدند که بدون پارتی نمی‌توان کاری کرد (محسنی، ۱۳۷۵).

صرف نظر از آمارها و اطلاعات ذکر شده، برای هر شهروند ایرانی، موارد بسیار فراوانی در زندگی روزمره وجود دارد که خود و دیگران را در مقام قانون‌شکنی و نقض هنجارهای رسمی می‌یابد. در ایران، اگرچه قوانین و مقررات رسمی ده‌ها سال است که تدوین شده و بر اساس آن سازمان‌ها، ادارات و ضابطین دیگری تشکیل شده‌اند، اما به جرأت می‌توان گفت که این قوانین و مقررات، هیچ‌گاه به صورت هنجارهای پذیرفته شده و تعمیم یافته در نزد مردم درنیامده است. در واقع، قوانین و مقررات و سازمان‌ها و ادارات مربوطه آن‌ها ده‌ها

سال است در ایران وجود داشته، اما در نزد مردم تعمیم نیافته و مورد قبول قرار نگرفته است.

شيوه‌های غیر رسمی، بر اساس هنجارهای معمول و پذیرفته شده مردم که ریشه در هویت‌های جمعی پیشین دارد از دیرباز کارآمد بوده‌اند و اعتبار آن‌ها نزد مردم بیشتر شده است. در ایران هیچ‌گاه رویه واحدی بر اساس قانون وجود نداشته است و افراد همیشه در برابر آن یکسان نبوده‌اند. اعتقاد عمیق ایرانیان به پارتی بازی، اگرچه لفظاً مورد سرزنش و طعن عمومی است، اما مبنای بسیاری از موفقیت‌ها و فعالیت‌های آنان است. گستره استفاده از روش‌های غیر رسمی به گونه‌ای است که نادیده گرفتن مقررات و قانون در جامعه ایران کمتر موجب فشارهای هنجاری است. و بالعکس نادیده گرفتن هنجارهای غیر رسمی و معمول در میان مردم بر اساس هویت‌های جمعی سنتی خود، با فشارهای هنجاری زیاری توأم است.

مشاهدات نشان می‌دهند، اقتصاد ایران با گسترش روز افزون اقتصاد غیررسمی در کشور مواجه است و طبق نتایج مطالعات تجربی صورت‌گرفته در اقتصاد کشور، اقتصاد زیرزمینی، سهم قابل توجهی از تولید ناخالص داخلی کشور را شامل می‌شود. بنابراین با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌تواند تأثیرات چشم‌گیری بر تحولات اقتصادی کشور از خود بر جای گذارد. از سوی دیگر بررسی‌های به عمل آمده در خصوص تحولات فرهنگی و وضعیت هنجارهای اجتماعی و فرهنگی و ارزش‌های حاکم بر اجتماع نشان می‌دهند که امروز در ایران با نقض قوانین و مقررات رسمی کشور و بی‌اعتمادی شدیدی نسبت به

آن‌ها مواجه هستیم. در جامعه ما وسعت و قوت گروه‌های بنیانی موقتی و دائمی و هنجارهای غیر رسمی اهمیتی به مراتب بیشتر از سازمان‌ها و ادارات رسمی و قوانین و مقررات کشوری داشته‌اند.

از سوی دیگر، اگرچه بعضاً گلایه‌هایی از سوی مردم نسبت به قانون‌شکنی می‌شود، اما در عین حال، تبعیت مردم از سازگاری‌های عرفی، مانع از یک مبارزه جدی و انزجار عمومی از وضعیت موجود می‌شود. همگان قواعد غیر رسمی بازی را خوب می‌دانند و عمدتاً با سازگاری عرفی، کار خود را پیش می‌برند. با این وصف بحرانی پیش رو نیست و جامعه در هر وضعیتی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. در حالی که اگر قانون‌شکنی به صورت یک انزجار عمومی در می‌آمد، آن زمان ما با مسأله‌ای اجتماعی روبرو می‌شدیم و وقوع جدی این بحران، همراه با بسیج امکانات فکری و ابزاری، می‌توانست به یک راه حل عملی برای خروج از بحران منجر شود.

۷ - بحث (درباره نقش دولت) و جمع‌بندی

در این بخش ضمن جمع‌بندی مطالب پیش‌گفته، به بحث درباره نقش دولت در سیاست‌گذاری فرهنگی جهت اصلاح و جلوگیری از گسترش اقتصاد غیررسمی و تبعات فرهنگی آن می‌پردازیم.

در رابطه با نقش دولت در گسترش اقتصاد غیررسمی بحث کردیم. حال به رابطه بین دولت و فرهنگ می‌پردازیم. بین دولت و فرهنگ نوعی رابطه متقابل می‌توان ترسیم کرد، بدین‌گونه که دولت در ساخته شدن فرهنگ نقش مستقیم و زیادی دارد و از طریق ابزارهای مؤثر

و خاص خود (ابزارهای برخواسته از اقتدار دولت) بر تولید، بازتولید و مبادله آن اعمال کنترل می‌نماید. دولت از وجهی دیگر نیز با فرهنگ ارتباط مستقیمی پیدا می‌کند و آن بدین‌گونه است که فرهنگ حاکم بر اجتماع نیز بر چگونگی ماهیت و هویت دولت تأثیر شدیدی می‌گذارد و به گونه‌ای می‌توان گفت که خود دولت بازتاب فرهنگ حاکم بر یک جامعه است. در این نوشتار توجه ما به ارتباط دولت و فرهنگ از وجه اول است. نقش دولت در زمینه فرهنگ‌سازی به نحو گسترده‌ای از طریق فرآیند جامعه‌پذیری نمود پیدا می‌کند. دولت از طریق جامعه‌پذیری به نوعی به تولید و بازتولید فرهنگ مبادرت می‌کند و الگوهای خاص خود را برای افراد جامعه معنا می‌کند. در کل جامعه‌پذیری دولت نقش مهمی را در ساخت و انتقال فرهنگ مورد نظر خود به افراد ایفا می‌کند.

در طی این فرآیند است که ارزش‌ها، هنجارها، نهادها، اعتقادات و آداب و رسوم از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد و فرد یاد می‌گیرد که طبق برخی قواعد رفتار و حتی فکر کند (زرگر، ص ۷۷). بدین‌گونه می‌بینیم که دولت نیز از طرق مختلف می‌تواند در تداوم، تقویت یا تولید عناصر فرهنگی جدید نقش داشته و آن را در جهت حمایت از تداوم اقتدار و سلطه خود، تجهیز و تغییر دهد.

جدول شماره (۱): خلاصه نتایج مطالعات انجام شده در مورد حجم اقتصاد زیرزمینی در ایران

میانگین برآورد از GDP	روش	دوره مورد بررسی	پژوهشگر
۶	نسبت نقد (سال پایه ۹۴)	۱۳۴۰-۷۲	خلعت بری (۱۹۹۴)
۷	نسبت نقد (سال پایه ۵۶-۵۵)	۱۳۴۰-۷۲	خلعت بری (۱۹۹۴)
۷	نسبت نقد (سال پایه ۴۹ تعدیل شده)	۱۳۴۰-۷۲	خلعت بری (۱۹۹۴)
۹	نسبت نقد (سال پایه ۵۵ تعدیل شده)	۱۳۴۰-۷۲	خلعت بری (۱۹۹۴)
۷	نسبت نقد (سال پایه ۵۳-۵۲)	۱۳۴۰-۷۱	معاونت بررسی های استراتژیک (۱۳۷۶)
۸	نسبت نقد (سال پایه ۵۶-۵۵)	۱۳۴۰-۷۱	معاونت بررسی های استراتژیک (۱۳۷۶)
۳۷	تخمین تقاضای پول - ۱	۱۳۵۸-۷۱	معاونت بررسی های استراتژیک (۱۳۷۶)
۸۶	تخمین تقاضای پول - ۲	۱۳۵۸-۷۱	معاونت بررسی های استراتژیک (۱۳۷۶)
۲۳	تخمین تقاضای پول - ۱	۱۳۵۷-۷۴	طاهر فر (۱۳۷۶)
۲۰	تخمین تقاضای پول - ۲	۱۳۵۷-۷۴	طاهر فر (۱۳۷۶)
۱۸	تخمین تقاضای پول - ۳	۱۳۵۷-۷۴	طاهر فر (۱۳۷۶)
۳۶	نسبت نقد (سال پایه ۵۶) - ۱	۱۳۵۷-۷۴	طاهر فر (۱۳۷۶)
۳۴	نسبت نقد (سال پایه ۵۶) - ۲	۱۳۵۷-۷۴	طاهر فر (۱۳۷۶)
۳۲	نسبت نقد (سال پایه ۵۶) - ۳	۱۳۵۷-۷۴	طاهر فر (۱۳۷۶)
۲۳	تخمین تقاضای پول	۱۳۵۰-۷۴	باقری گرمارودی (۱۳۷۷)
۱۲	تخمین تقاضای پول	۱۳۴۸-۷۴	اشرف زاده (۱۳۷۸)
۱۱	مدل MIMIC	۱۳۴۷-۷۷	عرب مازار یزدی (۱۳۸۰)
۱۰.۷۲	مدل منطق فازی	۱۳۴۳-۷۹	شکیبایی (۱۳۸۰)

امروز، دولت در ایران تلاش گسترده‌ای را در زمینه فرهنگ‌سازی آغاز کرده و به‌طور جدی در زمینه تولید و بازتولید فرهنگ مبادرت می‌کند و در این راه از همه ابزارهای مهم خود همچون آموزش و پرورش، نهاد مذهب، مطبوعات و انتشارات، سینما و تلویزیون، برجسته ساختن و اشاعه برخی آداب و رسوم یا اسطوره‌ها و نمادها و ... در زمینه فرهنگ‌سازی استفاده می‌کند. از مهم‌ترین دغدغه‌هایی که دولت در ایران درصدد اصلاح آن هستند، مسأله گسترش حاکمیت هنجارهای غیر رسمی، قانون‌شکنی و نقض هنجارهای رسمی جامعه می‌باشد. با وجود تلاش‌هایی که مدیران اجرایی کشور، در طول سال‌های اخیر انجام داده‌اند، اما باز هم به نظر می‌رسد در جامعه ما هر چه که در فرآیند مدرنیزه شدن جامعه پیش‌تر می‌آییم، قانون اعتبار و منزلت کم‌تری در میان مردم پیدا می‌کند و در این زمینه شرایط بحرانی‌تر می‌شود.

از دیدگاه این نوشتار، یکی از علل اساسی ناکامی دولت در این زمینه، گسترش زمینه‌های فعالیت‌های غیر رسمی، گسترش حجم اقتصاد زیرزمینی و دامن زدن به مقوله‌های فساد، جرم و بزه در اقتصاد ایران است. در حقیقت بسیاری از روش‌ها هنجارهای غیر رسمی که پیش‌تر بدان اشاره شد در دایره فعالیت‌های اقتصادی قرار می‌گیرند و افراد هنگام انجام فعالیت‌های اقتصادی از آن‌ها استفاده می‌کنند. همان‌گونه که اشاره شد شکل‌گیری این هنجارها و قواعد سنتی، به آهستگی در جوامع صورت می‌پذیرد و عمیقاً ریشه در اندام مردم دارند، لذا بسیار دشوارتر از قوانین رسمی تغییر می‌یابند و از

انعطاف‌پذیری بسیار کم‌تری نسبت به قوانین رسمی برخوردارند. لذا کنترل و اصلاح آن‌ها نیازمند صرف هزینه‌های بیش‌تری است و هر چه بیش‌تر می‌گذرد، به دلیل نهادینه‌تر شدن‌شان، کنترل و مهار آن‌ها نیازمند صرف هزینه‌ها و انرژی بیش‌تری است.

دولت، خود به عنوان نهادی که نقش مهمی در گسترش اقتصاد غیررسمی کشور داشته است، با گسترش مکرر اندازه دولت و تشدید کنترل دولتی بر فعالیت‌های اقتصادی، سهم زیادی در گسترش استفاده افراد از روش‌های غیررسمی و شیوع هنجارهای غیررسمی و قانون‌گریزی در جامعه داشته و به نوعی به سطح جامعه‌پذیری خود در بین افراد جامعه صدمه زده است. لذا ضروری است، دولت با پرهیز از راه‌حل‌های موضعی و مقطعی - که به هیچ وجه پاسخگو نیستند- طرحی جامع و همه جانبه و اندیشیده شده برای سامان بخشیدن به جامعه و پیامدهای اقتصادی و فرهنگی گسترش اقتصاد غیررسمی ارائه دهند. ■

منابع:

- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۷)، توسعه و تضاد، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- زرگر، افشین (۱۳۸۴)، جهانی‌شدن، دولت، و مبادلات فرهنگی، فصلنامه اقتصاد سیاسی، شماره ۸، ص-۹۴.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۱)، فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- شکیبایی، علیرضا (۱۳۸۰)، اقتصاد غیر رسمی، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- عباس‌زاده، محمد (۱۳۸۳)، عوامل مؤثر بر شکل‌گیری اعتماد اجتماعی دانشجویان، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۵، ص ۲۹۱-۲۶۷.
- کوئن، بروس (۱۳۷۲)، درآمدی به جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳)، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول، تهران: ۱۳۷۲.
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۵)، بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی فرهنگی در ایران، تهران: معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- معیدفر، سعید (۱۳۸۵)، جامعه شناسی مسائل اجتماعی ایران، همدان: نور علم.
- مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد (۱۳۸۲)، فاسد مالی و اقتصادی، ریشه‌ها، پیامدها، پیشگیری و مقابله، ج ۱.
- هایامی، یوجیرو (۱۳۸۰)، اقتصاد توسعه، از فقر تل ثروت ملل، ترجمه غلامرضا آزاد ارملی، تهران: نشرنی.
- همدی خطبه‌سرا، ابوالفضل (۱۳۸۳)، فسادمالی: علل، زمینه‌ها و راهبردهای مبارزه با آن، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- یونسکو (۱۳۷۶)، بعد فرهنگی توسعه، به سوی یک رهیافت علمی، ترجمه تیمور محمدی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- Gerxhani, K. (2001), The Informal Sector in Development and Less Developed countries: A literature Survey University of Amsterdam, institute for Advanced Labor Studies (IALS).
- S.H.K.Yeh. (1989), Understanding, Development: Modernization and Cultural values in Asia and the Pacific Region, Paris, UNESCO, (UNESCO DOC. STY. 89).



مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی

رابطه تنگاتنگ فرهنگ و اقتصاد و تاثیر و تاثیری که این دو بخش بر یکدیگر می‌گذارند ما را بر آن داشت تا در میزگردی با حضور دکتر مسعود درخشان عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی، دکتر میثم موسایی عضو هیات علمی دانشگاه تهران، دکتر حسن سبحانی عضو هیات علمی دانشگاه تهران و نماینده مجلس شورای اسلامی و دکتر بکایی عضو هیات علمی دانشگاه شاهد به بررسی مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی از سه زاویه تاثیر سیاست‌های اقتصادی بر فرهنگ، باورها و ارزشهای جامعه، تاثیر فرهنگ بر موفقیت و عدم موفقیت سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی و اقتصاد فرهنگ پردازیم. آنچه پیش روی شماست حاصل گفت و گوی این شخصیت‌ها در کلیات این بحث می‌باشد که در میزگرد آتی ادامه این بحث را پی می‌گیریم.

دکتر بکایی:

مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی بحث کلان نظام اقتصادی است. ارتباط آن با فرهنگ، تعامل فرهنگ با اقتصاد، تاثیر و تاثرات آنها بر یکدیگر و این که در مهندسی فرهنگی چه ملاحظات کلان اقتصادی را باید لحاظ کنیم از بحث های مهم است. بحث دوم راجع به اقتصاد فرهنگ است. باید ببینیم محصولات و کالاهای فرهنگی گوناگونی که داریم چگونه تولید و مصرف شوند؟ چگونه می توانند رشد پیدا کنند؟ چه تاثیراتی دارند و در این زمینه چه تغییراتی را می توانیم انجام بدهیم؟ قاعدتا هر کدام ازدو بحثی که مطرح شد، ویژگیهای خاص خودش را می طلبد. آنچه مورد نظر است ارتباط این بحث با مهندسی فرهنگی است. قبلا روی مفاهیم مدیریت راهبردی فرهنگ، مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی بحث شده است، اما روی جنبه های اقتصادی آن خیلی کم بحث شده است. شاید هم یکی از مشکلات این باشد که ما چگونه می توانیم نگاه خودمان را به صورت علمی بین فرهنگ و اقتصاد مطرح کنیم تا بتوانیم به یک طراحی دقیق برسیم.

دکتر درخشان:

اگر منظور واژه مهندسی فرهنگی این است که فرهنگ نیازمند اصلاحاتی است و منظور از مهندسی یعنی ایجاد تغییرات، آن وقت با یک مشکل جدیدی مواجه می شویم و آن اینکه فرهنگ ایجاد تغییر را باید مبنای مطالعات قرار بدهیم. سپس این سوال مطرح می شود که در چه جهتی این تغییر باید صورت بگیرد. فرهنگ ایجاد تغییر در فرهنگ بحث خیلی پیچیده ای است. چون هر تغییری را اگر بخواهیم تعریف کنیم جهت تغییر و

مبنای تغییر متاثر از فرهنگ است. حالا اگر بخواهیم خود فرهنگ را مهندسی کنیم، یعنی در آن تغییراتی بدهیم باید ببینیم این کار چگونه است. برداشت من از مهندسی فرهنگی، تغییر در فرهنگ هاست. اگر بحث را بر این بگذاریم که از یک قدر متقن آغاز کنیم، آن وجود یک فرهنگ الهی و یا یک ایدئولوژی و باور الهی است که کار خیلی ساده تر می شود و این مشکلی که من عرض کردم آنقدر جدی مطرح نمی شود. یعنی اینکه اگر ما قبول کنیم دین و اعتقادات الهی می خواهد زندگی یک قوم، جامعه و ملتی را شکل بدهد در آن صورت زندگی اقتصادی جزئی از زندگی جامعه و ملت است و طبیعا این دیدگاه الهی نمی تواند نسبت به اقتصاد یک کشور که همان زندگی اقتصادی یک ملت است بی تفاوت باشد. آن وقت از اینجا تاثیر این فرهنگ را می توان دید؛ چرا که دیدگاه الهی تعریف شده است و مطالعات زیادی هم در این باره انجام شده است. من فکر می کنم منظور از دیدگاه دینی؛ دیدگاه اسلامی است. مهمترین مسئله استقلال فکری است، یعنی ما مستقل از آنچه فرهنگ های دیگر القا کرده اند و در ذهنیت کارشناسان و متخصصان و استادان، دانشجویان، سیاستمداران اقتصادی، تصمیم گیران و تصمیم سازان اقتصادی رسوخ کرده است باید بتوانیم مستقل از آنها فکر کنیم، به این معنا که بتوانیم هم موازین الهی و هم منافع ملی را با هم در یک مجموعه ببینیم و تنظیمات امور را بر آن محور تنظیم کنیم. اگر بخواهیم فرهنگ را مهندسی کنیم این بهترین کار است. به عنوان شروع کار باید در طرز تلقی ها، دیدگاهها و باورها تغییراتی بدهیم. ما باید این تغییر را ایجاد کنیم؛

مثلا الان صحبت از این است که بخش خصوصی در اقتصاد کشور فعال شود. سی سال پیش بحث این بود که دولت فعال باشد. دولت متکفل امر توسعه است. الان می گویند بخش خصوصی متکفل امر توسعه است. ریشه اینها از کجاست؟ زمانی که از دیدگاه استقلال فکری نگاه کنیم به دنبال ریشه یابی می رویم و می بینیم اینکه دولت موتور توسعه است متاثر از یک طرز تلقی ها و فرهنگ های خاصی است که حاکم بر کشورهای صنعتی غربی بوده است. در دهه های بعد از جنگ جهانی دوم که در ۱۹۶۰ به اوج خودش رسید، این ایده که بخش خصوصی باید موتور توسعه باشد مطرح گردید. این که ما حاکمیت دولت را در همه زندگی اقتصادی بپذیریم اشکال دارد و اگر هم جایگاهی برای دولت اسلامی نبینیم و بگوییم هیچ نقشی در الگوی توسعه ندارد باز هم جای اشکال خواهد بود. دولت خوب، دولتی نیست که کاری انجام ندهد. دولت خوب دولتی است که کارهای خوب زیادی انجام بدهد. بنابراین اگر ما براساس استقلال فکری بیندیشیم و بگوییم چه چیز به نفع این کشور است و دین خدا چه اقتضا می کند آن وقت مسائل به نحو دیگر مطرح می شود. من فکر می کنم مسئولان و سیاستمداران اقتصادی، بسیاری از استادان و دانشجویان کشور الان کمتر به دنبال نظریه پردازی ای هستند که مبتنی بر دیدگاههای الهی و منافع ملی در بلند مدت باشد. ما باید ببینیم که چه کار باید کرد که این استقلال فکری حاصل شود، به اظهار نظرها و نظریه پردازی ها اهمیت بدهیم، در این سنوات اخیر بسیار اندک توانسته ایم در زمینه تنظیم امور اقتصادی ایده های جدید و نظریات

جدید را مطرح کنیم و برعکس هر چه بانک جهانی و یا تحلیلگران غربی اعلام می کنند، خیلی زود می پذیریم. ریشه این معضل کجاست؟ اگر مهندسی فرهنگی، تغییرات فرهنگی، اصلاحات فرهنگی و تقویت مبانی فرهنگی مطرح و مورد نظر است باید ببینیم ریشه اینها کجاست؟ و در یابیم که چرا ما نظریه ای که در غرب ساخته و پرداخته می شود را خیلی زود می پذیریم اما خودمان کمتر فکر می کنیم که چه چیزی در این زمان به نفع کشور ما است؟ به ویژه وقتی که دیدگاه، دینی و الهی باشد انسان نمی تواند بلند مدت فکر نکند. کینز می گوید ما بلند مدت فکر نمی کنیم چون در بلند مدت همه مرده ایم، دیدگاه دینی نمی تواند کوتاه مدت فکر کند. چون در بلند مدت زنده است. از دیدگاه دینی در بلند مدت همه ما زنده ایم. از دیدگاه غربی همه چیز به کوتاه مدت و حداکثر سازی سود بر می گردد و فکر می کنند، سیگما و یا انتگرال مجموعه حداکثر سازی سود و منافع کوتاه مدت، منافع ملی بلند مدت می شود، بلکه برعکس، این منافع بلند مدت است که می گوید چگونه به منافع کوتاه مدتمان برسیم که لازمه اش قبل از هر چیز بلند مدت فکر کردن است. ما تا آنجا که فکر اجازه می دهد باید دور اندیش باشیم. بعد براساس آنچه در آینده می خواهیم به آن برسیم سرنوشت امروز را رقم بزنیم.

سیستم بنگاه داری امروز را نگاه کنید. مثلاً در مورد مخازن نفتی، آمریکا بدترین نوع بهره برداری از مخازن نفتی را در تاریخ نفت دنیا دارد برای اینکه بلند مدت فکر نمی کند. مخازن نفتی دست بنگاههای خصوصی است و اینها می خواهند درآمدهای حاصل از استحصال

نفت را حداکثر کنند. اما این نفت را خدا به ما داده است و دین می گوید در بلند مدت می توانیم تا آنجا که افق پیش بینی های ما کار می کند قدرتمند باشیم، با فقر مبارزه کنیم و عدالت را به تحقق برسانیم. رفاه نسل الان ممکن است به قیمت فقدان رفاه و یا بحران هایی برای نسل های آینده باشد. دین که نمی تواند این را امضا کند پس این طرز تلقی ها و فرهنگها، باید تغییر پیدا کند. ممکن است بعداً شما بفرمایید باید چه کار کنیم که اینها اتفاق بیفتد که البته آن بحث دیگری است که باید به موقع به آن برسیم. من آنچه که از مهندسی فرهنگی برداشت می کنم؛ یعنی فرهنگ ها را اصلاح کنیم. الان متأسفانه فرهنگی که حاکم بر تنظیم امور اقتصادی است، یک فرهنگی نیست که با موازین شرع و منافع ملی بلند مدت ما، منطبق باشد. بلکه یک فرهنگ بنگاه داری حداکثر سازی سود در کوتاه مدت است که کاملاً با فرهنگ دینی ما منافات دارد. متأسفانه در این چارچوب بخش خصوصی ما در حال شکل گیری است؛ یعنی بخش خصوصی ما متأسفانه ملی فکر نمی کند. بخش خصوصی ما صرفاً بنگاه دارانه در حوزه بخش خصوصی فکر می کند. متأسفانه الان بخش خصوصی ما خیلی بخشی و در سطح بنگاه آن هم بنگاه های بسیار کوچک فکر می کند. نمی خواهد سرمایه اش را در معرض خطر قرار دهد و لذا بلند مدت فکر کند و ملی بیندیشد. پس این مشکل بخش خصوصی ماست. دولت های ما هم باز متأثر از کارشناسان دانشگاه ها و همین فرهنگ است. به هر حال کسانی که در دولت دارند تصمیمات اقتصادی می گیرند، افرادی هستند که از همین نظام کارشناسی بیرون آمده اند و

ملاحظه می کنیم که اصلاً بلند مدت فکر نمی کنند. اکثر تصمیماتی که هم اکنون در دولت گرفته می شود همه کوتاه مدت است و تا افق ۲ تا ۳ سال بیشتر نیست. ۵ سال پیش برای اولین بار من بحث تراز عرضه و تقاضای گاز کشور را مطرح کردم؛ یعنی در کشور ما که یک کشور بزرگ صاحب ذخایر عظیم گازی است این تراز عرضه و تقاضای کشور کجاست؟ محاسبه کردم و گفتم تراز منفی است. هیچ کس جدی نمی گرفت. من برای اولین بار گفتم تا آخر چشم انداز ۲۰ ساله درآمد حاصل از صادرات نفت نخواهیم داشت. همان وقت یکی از معاونان وزیر نفت گفتند ما تا ۸۸ سال دیگر نفت داریم. من گفتم مطالعاتی که ما انجام داده ایم نشان می دهد تا افق چشم انداز ما درآمد حاصل از صدور نفت مان به صفر می رسد. یعنی حتی بلند مدت تا افق چشم انداز فکر نمی کنند. مقام معظم رهبری برای اولین بار، کار خوب و سنگ بنای قوی را گذاشتند و چشم انداز را درست کردند. من براساس همین چشم انداز گفتم در افق چشم انداز ما با کمبود بسیار شدید نفت حتی برای مصرف داخلی مواجه هستیم و صادرات ما به صفر می رسد. هیچ کس جدی نگرفت. ما فرهنگ آینده نگری نداریم. این فرهنگ باید ایجاد شود. اخیراً یک گزارش رسمی منتشر شده از یکی از نهادهای رسمی دولت و اعلام کرده که در افق چشم انداز درآمد حاصل از صادرات نفت خام کشور منفی است. من گفتم به صفر می رسد. اگر ایران بخواهد در صادرات گاز جایگاهی داشته باشد باید از هم اکنون به فکر اکتشاف مخازن جدید گازی باشد. چرا باید اینطور باشد؟ چرا این فرهنگ در کشور ما نیست؟ فرهنگ اقتصادی ما

و بلافاصله پول را تبدیل به دلار کنند و اموال را به خارج منتقل کنند. بخش خصوصی کیف به دست، که نمی تواند موجب توسعه در یک کشور شود. اما وقتی می خواهیم مسائل کشور را ریشه ای مطالعه کنیم هیچ کس بابت این کار پول نمی دهد. این ناشی از یک فرهنگ خاصی است. اینها نیاز به مهندسی فرهنگی دارد. تغییرات می خواهد که انجام بدهیم. چه کار باید انجام دهیم و ساز و کار آن چه است. مشکلات

بدهیم. مهندسی فرهنگی انشالله بتواند ما را به آن سمت ببرد، الان متأسفانه اصلا اینطور نیست؛ یعنی یک گرفتاری که من می بینم و باید در مهندسی فرهنگی آن را مطالعه کنیم حجم عظیم بودجه های تحقیقاتی است. وقتی من نگاه می کنم در این شوره های پژوهشی و می بینم در این پروژه هیچ چیز نیست و می گوید ۸۰ میلیون تومان، تازه شخص هم در این زمینه کار نکرده است. اینها جز فساد چیزی نمی آورد. الان توسعه فرهنگ

بلند مدت نمی اندیشد. چرا باید اینطور باشد؟ مهندسی فرهنگی ایجاب می کند که ما مسائل را بلند مدت ببینیم. چرا ما بلند مدت دیدیم و به آن نتایج رسیدیم. فقط برای اینکه مستقل فکر کردیم؛ یعنی نرفتم به دنبال این باشیم دیپارتمان انرژی آمریکا چه می گوید. اگر می خواستیم دل بسته گزارش های اوپک و A.E.A و بانک جهانی باشیم. همان حرفهایی را می زدیم که دیگران هم می زدند. ما باید مستقل فکر کنیم. در سایر زمینه ها هم همینطور است ما باید قبول کنیم که دیپارتمان انرژی آمریکا و A.E.A و ... همه ابزارهای استعمار هستند. ممکن است به نظر شما الان خیلی ارتجاعی باشد. من اعلام می کنم که ابزار استعمار در قرن ۲۱ همین آموزه های علوم انسانی است که خارج از کشور تولید، بسته بندی و به کشور ما صادر می شود. این ابزار استعمار در قرن ۲۱ است که اجازه نمی دهد ما مستقل فکر بکنیم. هر جا که مستقل فکر کردیم، نتایجی گرفتیم کاملا متفاوت از آنچه غرب می گوید. پس اگر مهندسی فرهنگی در اقتصاد می خواهیم داشته باشیم باید ببینیم چه کار باید انجام دهیم که جامعه اندیشمندان کشور مستقل فکر کنند و در این استقلال فکری معیارهای الهی و معیارهای منافع بلند مدت را مبنا قرار بدهند. لازمه آن این است که یک تعلق خاطری نسبت به کشورشان داشته باشند و به آموزه هایی که توسط این سازمان های به اصطلاح علمی تولید می شود عدم تعلق خاطر داشته باشند. ما هنوز مطالعه نکرده ایم کسانی که این نظریه پردازی ها را می کنند ریشه های آن کجاست و چه کسانی هستند؟ ما خیلی کار داریم که باید در این کشور انجام

♦ دکتر درخشان:

مهندسی فرهنگی تغییر در فرهنگ هاست

باید بتوانیم مستقل از دیگران فکر کنیم؛ به این معنا که بتوانیم هم موازین الهی و هم منافع ملی را با هم در یک مجموعه ببینیم و تنظیمات امور را بر آن محور تنظیم کنیم. اگر بخواهیم فرهنگ را مهندسی کنیم این بهترین کار است.

ما اینجاست و وقت هم کم است. تا این تغییرات فرهنگی به وجود نیاید؛ نگرشها و طرز تلقی ها تغییر نکند و ما هنوز سرگرم مسائل مختلف باشیم؛ آن وقت خطر جدی، نظام و مملکت را تهدید می کند. اگر ملی فکر می کنید؛ تاریخ ملت و نظام ملی ما در معرض خطر است. اگر دینی فکر می کنید؛ این دینی که این مقدار بابت آن زحمت کشیده شده که مستقر شود و بخواهد زندگی مردم را براساس موازین شرع شکل بدهد و مردم احساس کنند آیین و شیوه زندگی اینان بر روالی است که رضایت خدا در آن است در معرض خطر است. ریشه اصلی آن هم اقتصاد است. بنابراین ما توجه مان در مسائل اقتصادی باید بسیار جدی کنیم. وضعیت چنان است که در دانشگاه شما

اقتصادی را از طریق تزریق بودجه های کلان به نظامی که ظرفیت تحقیق آن پایین است نمی شود انجام داد. باید درصد عمده ای از این بودجه ها را به ظرفیت سازی برای تحقیقات اختصاص بدهیم. بودجه اختصاص ندهیم تحقیق کنند. بودجه اختصاص بدهیم ظرفیت تحقیق در کشور بالا برود و بعد یک عده محقق شوند. من یادم است زمانی که بحث خصوصی سازی بود اولین سوال این بود که کدام بخش خصوصی؟ ما مفروض گرفته ایم یک بخش خصوصی است که بسیار خطرپذیر، بسیار علاقمند به کشور و بسیار ملی نگر است، اما وقتی وارد کار می شویم می بینیم جبهه غالب بخش خصوصی ما، کیف به دست است؛ یعنی منتظر هستند اتفاقی بیفتد

نمی‌توانید از چیزی به عنوان عدالت اقتصادی صحبت کنید. یعنی مد نیست. در حالی که ۳۰ سال پیش خیلی خریدار داشت. قبل از انقلاب اسلامی بسیار خریدار داشت. وقتی به سطح کلاس‌های دانشگاه می‌رسیم صحبت از فرمولهای اقتصاد خرد است. فرمولهایی است که مرتب صحبت از قیمت‌های نسبی، کارآیی و قسه‌هایی که الفبای کتاب درسی است. اینها در کشور نیاز به تغییرات عمده فرهنگی دارد که باید بنشینیم و روی آن فکر کنیم. این که چه کار کنیم بحث دیگری است. الان وقتی صحبت از عدالت اقتصادی می‌خواهید بکنید می‌بینید اصلا بازار ندارد. اینها همه متأثر از یک فساد فرهنگی است که بر جامعه متفکران و کارشناسان اقتصادی کشور سایه افکنده است. این فساد فرهنگی را ما باید برطرف کنیم.

دکتر بکائی:

در مجموع دکتر درخشان بحث عدم استقلال فکری، رعایت منافع ملی، آینده‌نگری را مطرح کردند و یک نوع آسیب‌شناسی را در ارتباط با نظام تصمیم‌گیری اقتصادی متذکر شدند.

دکتر موسایی:

وقتی بحث مهندسی فرهنگی اقتصاد مطرح شد تصور می‌کردم باید تعریف جدیدی ارائه کنیم. ولی با بحث‌های دکتر درخشان و طرز تلقی ایشان؛ بیشتر روی این نظر راسخ هستم که این بحث مجدداً باید تعریف شود تا ببینیم مقصود چه است و ما در کجا هستیم. در نگاه اول وقتی ما می‌گوییم مهندسی فرهنگی اقتصاد، این مقوله با مهندسی خود فرهنگ فرق دارد. مهندسی فرهنگی

اقتصاد به معنای نگاه فرهنگی به اقتصاد است و مهندسی فرهنگ به معنای طراحی، مدیریت، نظارت، کنترل و ارتقا عملکرد نظام اقتصادی است. مهندسی هر نظامی به همین معناست. حالا چرا من از اینجا شروع می‌کنم؟ برای اینکه بدانیم ما کجا می‌توانیم یک دستورالعمل اجرایی ارائه کنیم. تا اینها روشن نشود، از هر چیز که بحث شود چیز روشنی بیرون نمی‌آید. بنابراین اگر قبول کنیم که مهندسی هر نظامی به معنای طراحی، مدیریت، کنترل، هدایت و ارتقا عملکرد و تصحیح عملکرد آن نظام است، در آن صورت وقتی ما می‌گوییم طراحی آن نظام، لازمه‌اش این است که ما در آن نظام؛ هدفها را درست تعریف کرده باشیم. ثانياً بگوییم مولفه‌های آن نظام چیست. ثالثاً قالب‌ها، روش‌ها و ساختارهایی که آن مولفه‌ها باید در آن قرار بگیرند را درست تعریف کنیم. طراحی یک سیستم اقتصادی، اجتماعی، حتی فرهنگی؛ یعنی تعریف و تعیین ساختار نظام آنها و بالاخره نقش تک‌تک این عناصر و نهایتاً عملکرد کلی سیستم. یک سیستم طبیعی هم به همین طریق، طراحی می‌شود. طبیعتاً وقتی ما می‌گوییم مدیریت، کنترل و یا نظارت یعنی دستکاری کردن در همین عناصر، گاهی یک عنصر کم است؛ یک عنصر زیاد است؛ جایگاه آن مناسب نیست؛ نقش یک عنصر درست نیست؛ عملکرد یک سیستم به گونه‌ای طراحی شده است که کار خاصی را انجام بدهد ولی آن کار را انجام نمی‌دهد و کارکرد دیگری دارد. عناصر آن با هم ناسازگار است، این نقص در سیستم اجرا شده و ما باید آن را دوباره مهندسی کنیم. به معنای اینکه بیاییم و ببینیم اشکال

کار کجاست. آیا ابزارهای لازم را طراحی کرده‌ایم؟ چرا هر چیز سر جای خودش نیست؟ درست مدیریت نکرده‌ایم؟ به موقع سیاستگذاری نکرده‌ایم؟ این باید روشن شود. آسیب‌شناسی آن نظام که اینجا نظام فرهنگی مد نظر ماست و یا نظام اقتصادی کجای این بحث قرار می‌گیرد؟ تقویت و اصلاح، مجدداً هدف‌گذاری کردن و تصحیح عملکردها لازم است. اگر یک سیستمی آن قدر تغییر کند که با آنچه که از اول پیش بینی شده بود یکی نباشد، این سیستم عوض شده است، یعنی باید مجدداً باز مهندسی و باز تعریف شود. نقش مولفه‌ها، ساختارها کدام است؟ آیا این مولفه‌ها، ساختارها و نقش‌ها مشکل دارد؟ و یا عملکرد کلی به دلیل اینکه زیر سیستم‌های دیگر مشکل دارند، مشکل پیدا کرده است؟ همه اینها مهم است. بنابراین مهندسی فرهنگی اقتصاد به نظر من مفهومی است که مسبوق است به مهندسی خود فرهنگ. تا وقتی ما فرهنگ را مهندسی نکرده باشیم قطعاً حرف از مهندسی فرهنگی اقتصاد معنا ندارد. مهندسی فرهنگ اقتصاد به معنای این است که شما یک نظام اقتصادی دیگر که ویژگی‌های خاصی را دارد و یکی از نظامهای جامع و بزرگتری است را ترسیم کنید. شما باید ارتباط را با یک سیستم دیگر به نام فرهنگ تصحیح کنید و مجموعه‌ای از نظامها که متناسب با شرایط زمانی و مکانی ما است را طراحی کنید. وقتی ما می‌گوییم مهندسی فرهنگ، ممکن است کسی فکر کند نگاه به فرهنگ مکانیکی و فیزیکی است؛ مثل آنکه ما یک ساعت را می‌سازیم، فرهنگ را هم همان طور می‌سازیم. قطعاً نمی‌تواند این باشد. برای اینکه

می کند؛ یعنی شما در یک کشتی نشسته اید که آن را هدایت می کنید. در عین حال توفان آمده، هوا هم ابری است و هر لحظه ممکن است کشتی شما غرق شود. در این حال بایستی آن را به مقصد برسانید. این کاری بس مشکل است و به ساحل رسیدن چنین کاری با مشکلاتی همراه است. بنابراین ما نباید نسبت به مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی اقتصاد یک نگاه مکانیکی یعنی یک نگاهی که می تواند معجزه کند داشته باشیم. ولی اینگونه هم نیست که هیچ کاری نتوان انجام داد. باید ببینیم چه کارهایی می توان کرد و چه کارهایی نمی توان کرد. باید ببینیم آیا همه بخش های فرهنگ را می توان طراحی و مهندسی کرد. این هم یک چالش جدی دیگری است و به یک بحث فلسفی مبسوطی نیاز دارد. به این خاطر عده ای می گویند بخش هایی از فرهنگ اصلا غیر قابل برنامه ریزی است. بخش های سخت افزاری ممکن است در دست دولت باشد. ولی بخشهای نرم افزاری، تغییر ارزش ها، مخصوصا در کوتاه مدت کار بسیار مشکلی است. فرهنگ لایه های مختلف دارد که عبارتند از لایه های روبین و لایه های زیرین. در لایه های روبین که هنجارها باشند می توان یکسری قواعد و نهادهایی را ایجاد کرد؛ مثلا به مردم گفت این ویژگی ها را در حوزه تولید، توزیع، مصرف، لباس پوشیدن، غذا خوردن رعایت کنید و همه اینها، یک هنجارهایی است. ولی در حوزه لایه های زیرین؛ برنامه ریزی به این معنایی که در حوزه علوم اجتماعی و حوزه اقتصاد مطرح است تقریبا نداریم مگر اینکه منظور ما یکسری جهت گیری های کلی باشد و یا همان نگاه بلندمدتی



است و ما همیشه انتظار داریم دولت معجزه کند. خوشبختانه الان چنین چیزی در ذهن مردم واقعا شکسته است که دولت ها بتوانند معجزه کنند. تقریبا در جامعه ما هیچ کار فرهنگی تولید نمی شود، مگر اینکه دولت یا خودش تعیین یا نظارت می کند که تولید شود و یا کمک می کند که تولید شود. مگر اینکه غیر قانونی تولید بشود. آنچه تولید می شود از یک روزنامه گرفته تا یک کتاب که کالای فرهنگی عینی و حامل یکسری پیامهای فرهنگی هستند اینها توسط دولت یا تولید، هدایت و کنترل یا نظارت می شوند و به هر حال به طریقی می توان گفت دولت در آن دخالت دارد. این یک چالش برای مهندسی کردن فرهنگ است که اگر به این توجه نکنیم مشکلات زیادی خواهیم داشت. نکته سوم بحث محیط خارجی است. بحث تهاجم فرهنگی یک واقعیتی است که وجود دارد. الان به دلیل گسترش ارتباطات و زیادی و ارزانی وسایل ارتباط جمعی؛ پیامهای فرهنگ های مختلف به همه جا عبور می کنند و چیزی به نام مرز فرهنگی یک کشور با کشور دیگر تقریبا وجود ندارد. این کار هدایت و کنترل را باز مشکل تر

فرهنگ یک عنصر بسیار مهمی دارد و آن این که بدون اراده مردم شکل نمی پذیرد. به هر حال مهندسی فرهنگی به این معنا مورد نظر نیست که همه چیز را بتوان طراحی، کنترل و هدایت کرد. چنین چیزی در دنیا هم سابقه ندارد. به نظر من نظام های ایدئولوژیکی که هدف آنها از تغییر فرهنگ، شکل دادن به فرهنگ و تحصیل یک فرهنگ خاص بوده، شکست خورده اند. تجربه این را به ما می گوید که چنین کاری در حوزه فرهنگ، یک چالش بزرگ و مهم برای ما است که می خواهیم فرهنگ خاصی را مهندسی کنیم و به این معنا شکل خاصی به آن بدهیم تا ساختار خاصی داشته باشد و بتواند بقیه زیرنظام ها را هم هدایت کند. به نظر من یکی از چالش های آن همین مسئله است که فرهنگ بدون اراده، اختیار و پذیرش مردم تغییر نمی کند و به وجود نمی آید. بسیاری از مقاومت ها که در جامعه صورت می گیرد ناشی از همین مسئله است که پذیرش و تقاضای مردم درست مطالعه نشده تا بتواند مرحله به مرحله و گام به گام هدایت شود. چالش دوم در رابطه با وضع فرهنگ در کشور است. در کشور ما فرهنگ یک امر دولتی

باشد که در صحبت آقای دکتر درخشان هم بود. در غیر اینصورت اگر منظور هدف گذاری و صرف یکسری هزینه و کار و تلاش و فعالیت باشد برای رسیدن به این معنا در این حوزه هم مشکل است. حالا با همه اینها ما نتیجه می گیریم که اگر می خواهیم فرهنگ و اقتصاد را با دید فرهنگی مهندسی کنیم، مفهوم آن این است که اول مهندسی فرهنگ صورت گرفته باشد. خود این امر با چالش ها و مشکلات مختلفی مواجه است. اما آیا راه بسته است؟ در نظام های سرمایه داری که اقتصاد اصل است آنها اقتصادی را مهندسی کرده اند که یک فرهنگ خاص را هم تولید می کند. در واقع فرهنگ یک زاینده ای است در نظام اقتصادی که اگر ما بخواهیم با یک دید الهی و با یک دید فرهنگی و ارزشی نگاه کنیم نمی توانیم این طور نگاه کنیم و بگوییم که فرهنگ ما هم زاینده یک نظام اقتصادی است و یا به قول مارکس رو بنا است. پس ما اول باید نظام را درست کنیم تا اینها درست می شود. آنها هم در نظام اقتصاد سرمایه داری که یک نظام جا افتاده ای در دنیای امروز است؛ یک راه طولانی را در حوزه فرهنگ طی کرده اند تا توانسته اند این نظام را طراحی کنند. ولی با فرض اینکه از این طریق هم بتوانیم نظام فرهنگی خاص خود را طراحی یا ایجاد کنیم؛ مخصوصا در دنیای امروز که نمی توانیم یک نظام مستقلی داشته باشیم به نظر من کار ساده ای نیست. ما می توانیم روی یک بخش از فرهنگ که به حوزه اقتصاد مربوط می شود کار کنیم. یعنی بخشی از فرهنگ تحت عنوان مهندسی فرهنگ اقتصاد و به یک معنا بتوانیم حداقل در حوزه ساختارها، مولفه

ها، نقش ها، عملکرد کلی و هدف گذاری و جهت گیری کلی، یک نظام اقتصادی را طراحی کنیم که مناسب فرهنگ ما باشد. بنابراین برای مهندسی اقتصاد لازم است فرهنگ آن را بشناسیم و ببینیم آن فرهنگ چیست. اگر اقتصاد را اصل و نظام فرهنگی را فرع بگیریم و از یکی به دیگری برسیم، در آن صورت، باز مهندسی فرهنگی فرق خواهد کرد. مهندسی اقتصاد از راه های متفاوتی ما را به نتیجه خواهد رساند. فرهنگ در قانون اساسی و در جامعه ما به عنوان یک ابزار پذیرفته شده است که دولت باید دخالت کند و لازم است که دخالت کند به این دلیل که این امر، امر اجتماعی تلقی شده است. اگر ما به دنبال طراحی یک نظام اقتصادی به عنوان مثال اقتصاد اسلامی هستیم باید ببینیم فرهنگ اسلامی چیست و در این حوزه چه چیزهایی داریم که باید روی آن کار کنیم؟ یک راه این است که اقتصاد مطلوب نه موجود را بهتر بشناسیم و بدانیم چه ویژگیهایی دارد و چه فرهنگی اقتضای آن است. ما همه دوست داریم در جامعه مان فقیر، به عنوان کسی که محروم است از کالاهای اساسی وجود نداشته باشد. از نظر تغذیه، بهداشت، پوشاک و مسکن در یک حداقلی داشته باشد که اسم آن را در اقتصاد فقر مطلق گذاشته اند، یا اینکه فقر نسبی تا آنجا که ممکن است محدود باشد. این چیزی نیست که بگوییم غربی و شرقی دارد و خیلی حساسیت درست کنیم. اتفاقا با آموزه های دینی ما خیلی درست است و جور در می آید. ما دنبال نظامی هستیم که همه نیروهای فعال جامعه بتوانند شغل آبرومندی داشته باشند و به عبارت دیگر بیکاری آشکار در جامعه

نباشد و افراد احساس کنند در اقتصاد نقش مفید و کارکرد موثری داشته باشند. آرزوی ما این است که بیکاری پنهان هم نباشد. به این معنا که همه نیروهای انسانی و غیر انسانی با ظرفیتهای قابل قبول کار کنند. آموزش، بهداشت، مسکن و تفریحات سالم و آنچه مربوط به اوقات فراغت انسان است امروزه در دنیا بسیار مهم شده است. مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی به یک معنا یعنی اینکه افراد بتوانند با درآمدشان به آرامش و فکر در درون خود برسند. مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی به یک معنا یعنی اینکه نظام اقتصادی طوری طراحی بشود و از ابزارهایی برخوردار باشد که بتواند در مقابل تنشها و عدم تعادل هایی که به وجود می آید؛ حتی تنش های فردی و اجتماعی مقاوم باشد و اگر اختلالی چه از بیرون و چه از درون ایجاد شد از هم نپاشد. این بحث خیلی مهمی است. ما باید این توانایی را داشته باشیم که بتوانیم در دنیا حضور داشته باشیم و اگر در سطح جهانی مشکلی پیدا شود بتوانیم با آن مقابله کنیم، یعنی اینطور نباشد که ناتوان باشیم. این را همه می خواهند و همه اقتصادها چه شرق و چه غرب و چه اسلام به دنبال این هستند. همه دوست داریم که عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی برقرار باشد. فرصت های برابر برای افراد باشد. دوست داریم سیستم طوری طراحی شده باشد که عدالت اقتصادی صفت پایدار این نظام باشد؛ یعنی سیاست ها باید معطوف به عدالت تغییرکنند نه اینکه از عدالت دور شود، مثلاً تورم در این جامعه به حداقل خودش برسد. در یک جامعه ای که تورم باشد حرف از عدالت

و پایداری عدالت حرف درستی نیست. تورم فاصله طبقاتی ایجاد می کند فقیر را فقیرتر می کند. مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی باز به یک معنا یعنی اینکه ابزارها به گونه‌ای باشد که به پایداری این عدالت کمک کند و مهمتر از همه این که اقتصاد به طور سیستماتیک، نوآوری‌ها، خلاقیت‌ها و یا استقلال علمی را تشویق کند و سرکوب کننده اینها نباشد و با خارج از خودش بتواند تعامل مناسب و منطقی داشته باشد و بتواند از مزایای مبادله بهره‌مند شود.

حضور مستمر در بازارهای جهانی لازمه اش این است که شما تولید قوی داشته باشید. البته چیزهای دیگری هم است ولی این شرطها لازم است. کالای شما وقتی نتواند رقابت کند حذف است. باید بتواند با دنیا رقابت کند و این فرهنگ خاصی را می‌طلبد که تولید در این جامعه شکل بگیرد. به نظرم مهندسی فرهنگ یک نقطه آغازش همین جاست که فرهنگ تولید شکل گیرد آن فرهنگی که واقعا دنبال رشد خلاقیت‌ها باشد می‌تواند به فرهنگ شکل دهد. فرهنگی که بتواند وجدان کاری را تقویت کند فرهنگی است که بتواند به تولید شکل دهد. بنابراین آموزش‌هایی که ارائه می‌شود؛ چه آموزش‌های رسمی و چه غیر رسمی و فنی می‌تواند به آن فرهنگ تولید مطلوب منجر شود که در اینجا بسیار مهم است. یک بخشی از این فرهنگ تولید مطلوب به تعالیم دینی ما مربوط می‌شود. ما در دین و در حوزه تولید، توزیع و مصرف واقعا یکسری اصول معتبری داریم. نه اینها را درست شناخته ایم و نه درست عمل کرده ایم و نه مطالعه کرده ایم که در جامعه ما چه وضعیتی دارد. این هم یک بخشی از آن فرهنگی است که تحت

عنوان مهندسی فرهنگ باید به آن توجه شود. تقویت خلاقیتها موقعی ممکن می‌شود که ما به حرفهای جدید و به علم اهمیت بدهیم. این با شعار هم ممکن نیست. من برخلاف نظر دکتر درخشان که معتقدند بودجه پژوهشی زیاد است؛ معتقد هستم فقط از ۱٪ ظرفی‌های علمی کشور استفاده کرده ایم. این را حاضرم با آمار و اطلاعات به شما نشان بدهم. نه فقط استفاده نمی‌شود بلکه استفاده سوء می‌شود یعنی معمولا کارهای پژوهشی به دست آنان که باید سپرده شود؛ سپرده نمی‌شود. افراد دیگری این کار را انجام می‌دهند. یعنی برای اینکه این کار انجام بشود سیستم معیوبی طراحی شده است. نظام مصرف ما باید یک نظام متناسب با تولید باشد، باید روی این مساله کار کنیم. نزدیکترین مفهوم به سبک زندگی همان مصرف است. این سبک و نوع خاصی از مصرف که خودش متاثر از سبک زندگی ما است خیلی مهم است. اگر ما بخواهیم بلند مدت فکر کنیم؛ باید بلند مدت هم نگاه کنیم. نوع نگاه ما به مسائل ملی باید تغییر کند. فرهنگ مصرفی هم یکی از آنهاست. از یک طرف برای انواع و اقسام کالاهای خارجی تبلیغات صورت می‌گیرد؛ تا حد فراوان کالا وارد می‌کنیم. و از یک طرف می‌گوییم تولید مطلوب نیست و حجم وسیعی از کالاها را برای کنترل تورم به قیمت نابودی صنایع داخلی وارد می‌کنیم. فرهنگ مصرفی یکی دیگر از آن عنصرهاست که باید روی آن کار شود. بحث دیگر، بحث عدالت اقتصادی و اجتماعی است. اقتصادی به معنای نزدیکی و برابری در درآمد و ثروت بیشتر. برابری در ثروت، درآمد و مصرف. هر سه که با هم دیده شود خیلی از مشکلات حل می‌شود. در همه دنیا

هم همین است. لازمه این کار این است که یکسری قواعد و هنجارها بر مبنای عدالت طراحی شود. در اینجا فرهنگ مالیاتی و فرهنگ انفاق که متاسفانه در جامعه ما فراموش شده است به حداقل عدالت اقتصادی در مبادلات کمک می‌کند. مبادلات باید عادلانه باشد. رابطه کارگر و کشاورز و مجموع مقررات باید به گونه‌ای باشد که افراد سر هم کلاه نگذارند. اسلام همه اینها را گفته است. اگر شما قواعد اسلام را کنار هم بگذارید همگی این است و غیر از این نیست؛ یعنی گفته ربا نخورید، کم فروشی نکنید، ضرر به جامعه نزنید. منظور چیست؟ منظور این است که در جامعه عدالت باشد کسی سر کسی کلاه نگذارد. حقوق دیگران و قواعد اخلاقی، فرهنگ مالیاتی، فرهنگ انفاق، فرهنگ و اخلاق تجاری که الان در دنیا مطرح است باید رعایت شود. رعایت حقوق به معنای این است که بپذیریم حقوق دیگران را رعایت کنیم. این امر در حوزه اقتصاد هم خیلی مهم است. ما واقعا انسان‌ها را باید در عمل برابر بدانیم. نه به معنای فلسفی، بلکه به معنای اجتماعی و حقوقی باید برابر باشند. پس باید فرهنگ را طوری تغییر دهیم تا به این حداقل‌ها برسیم. در حوزه فرهنگ اقتصاد باید مکانیسم تغییر فرهنگ را بدانیم چه است. ما باید این فرهنگ را تولید کنیم. افراد خلاق در دستگاه‌ها می‌توانند به تولید فرهنگ بپردازند؛ افراد عادی که نمی‌توانند فرهنگ تولید کنند. یکی از اشکالاتی که الان وجود دارد این است که ما خیلی دنبال این نبوده ایم که افراد نخبه در حوزه فرهنگ فعال باشند؛ به همین دلیل افراد نخبه به حوزه‌های دیگر رفته‌اند و افراد فرهنگی هم از فرهنگ جدا شدند و به حوزه سیاست و

یا اقتصاد رفتند و این امر در نهایت باعث یک خلاء و ضعف نیروی انسانی شده است. در یک مطالعه معلوم شده است برنامه های فرهنگی که صدا و سیما تولید می کنند تنها تعداد اندکی و درصد کمی از آنها به دست متخصصان آشنا تولید می شود. اصلا به درصد هم نمی رسد که بخواهیم بگوییم درصد، کسی بوده که سینما خوانده حالا می آید در زمینه اقتصاد برنامه تهیه می کند. ۵۰ قسمت پخش می شود ولی سر و ته آن به هم نمی خورد. جذابیتی هم ندارد؛ کسی هم آن را نگاه نمی کند. حالا ممکن است خیلی از مطالب خوب هم در آنها گفته شود. این سازمان فرهنگی کشور باید بتواند فرهنگ را درست کند و به عنوان قدم اول برای مهندسی فرهنگ اقتصاد؛ این سازمان فرهنگی باید متحول شود. اما آنچه برای توسعه کشور لازم است ایجاد یک فرهنگ مناسب تولید، تقویت وجدان کاری، فرهنگ خلاقیت، فرهنگ مصرف و فرهنگ مبادله است. اینها در کشور ما هیچ متولی ندارد. یک موقع من مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی را بررسی می کردم دیدم از کل مصوبات تنها ۲ مصوبه جنبه فرهنگ اقتصاد دارد. برای من عجیب بود که این دستگاه مهم فرهنگی آیا نباید برای اقتصاد جامعه سیاستگذاری کند. ما باید فرهنگ خوب تولید و عرضه کنیم این احتیاج به فکر دارد. اینکه ما الان اینجا نشسته ایم و در مورد مهندسی فرهنگی صحبت کنیم تازه آغاز راه هستیم. باید فرهنگ را از دید اقتصادی هم نگاه کنیم تا بتوانیم آن اقتصاد فرهنگ را ایجاد کنیم. برای تک تک کالاهای ما می توانیم بازار آنها را مطالعه کنیم و ببینیم چه وضعیتی دارند مردم چه می خواهند

و چه نمی خواهند و این کارها را چگونه می توان تولید کرد که بخواهند و واقعا این شدنی است و اینگونه نیست که نشود. هر جایی که نشود مطمئن باشید نه کالای درستی تولید شده و نه درست توزیع شده و نه شرایط فراهم شده برای اینکه درست مصرف شود. با تبلیغات می توان فرهنگ را هم تغییر داد. پس بدون شناخت شرایط داخلی و خارجی بازار کالاها و عوامل تاثیر گذار بر عرضه و تقاضا نمی توانیم چنین کاری انجام بدهیم. در حوزه مهندسی فرهنگی باید اقتصاد مطلوب و فرهنگ تولید را تعریف کنیم و ببینیم به چه فرهنگی نیازمند است. در یک چنین فرهنگی اصلا فرهنگ فقر پروری بایستی یک فرهنگ مذموم شمرده شود. سیاست های ما هم نباید فقیرپرور باشند. در عین حال نباید بنگاهی و کوتاه مدت هم باشد. باید روی این کار شود و این می تواند با یکسری سیاست ها و ابزارهای اقتصادی هدایت شود. تولیداتی در جامعه باید صورت بگیرد که این ویژگیها را داشته باشند. در حوزه موسیقی و حوزه صدا و سیما اگر اجازه بدهیم بخش خصوصی خیلی از کالاهای فرهنگ سیاسی ما را تولید کند قطعاً وضعیت فرق می کند. این را من به جرات می گویم. لازمه فرهنگ خلاقیت، آزادی است. به خاطر اینکه کسی یک عقیده ای را بیان کرده با آن برخورد کنیم این کار غلط است. اینها با فرهنگ خلاقیت سازگار نیست. اگر ما می خواهیم فرهنگ را درست کنیم یک مقدار هزینه هم دارد. هر چیز خوبی که می خواهیم به دست بیاوریم. باید یک چیز خوبی را هم از دست بدهیم هر چیز بزرگتری بخواهیم به دست بیاوریم؛ باید یک چیز بزرگی بابت هزینه آن پرداخت

دکتر بکائی :

هدف این بود که بحث را به صورت طبقه بندی شده جلو ببریم. اول موضوع کلان بحث را مورد توجه قرار بدهیم. دکتر درخشان چون فرصت نداشتند تمام این بحثها را گفتند. لذا مقداری بحث را گسترده کردند. نظرم این است که بیشتر روی کلان بحث که مفهوم فرهنگ اقتصادی و اینکه ما با چه ملاحظاتی می توانیم مهندسی فرهنگی انجام بدهیم؛

تمرکز و تاکید کنیم. اگر هدف را رفتار انسان و تغییر رفتار بگیریم این امر باید با چه دیدگاه‌های اقتصادی عجین بشود؟ آیا چنین نگاهی لازم است و یا نیست و بعد بپردازیم به اقتصاد فرهنگ و مقولات و کالاهای فرهنگی و ارزیابی‌هایی که از عملکرد فرهنگی داریم.

دکتر سبحانی:

در بحث مهندسی فرهنگی و اقتصاد فرهنگ باید ملاحظات اقتصادی را لحاظ کنیم. فرهنگ را تا جایی که خودم می‌فهمم در واقع شیوه زندگی تعریف می‌کنند و در این شیوه زندگی همه عناصری که موثر هستند اعم از زبان و ادبیات و نظام‌های مختلف از جمله نظام اقتصادی جای می‌گیرد. بنابراین از نظر مفهومی احساسم این است وقتی از فرهنگ صحبت می‌کنیم در واقع باید بگوییم که فرهنگ از کلیت زندگی اجتماعی انسان که دارای عرصه‌های مختلف است صحبت می‌کند. از این حیث به نظر می‌آید که فرهنگ یک کل یکپارچه‌ای می‌تواند باشد که اگر به اجزا و عناصری تجزیه می‌شود فقط به لحاظ فهم بهتر آن است. فرهنگ به این معنا؛ نظامات مختلف از جمله نظام اقتصادی را هم دربر می‌گیرد. در واقع مهندسی فرهنگی می‌تواند شامل نظام اقتصادی هم باشد؛ چون که مفهوم فرهنگ اعم از اقتصاد و سیاست و یا هر مقوله دیگری است. اینکه مباحثی از قبیل مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی مطرح می‌شود بدین معناست که ما از کارکرد این کل یکپارچه و یا از کارکرد این فرهنگ رضایت نداریم و لذا دعوت می‌کنیم به اینکه شرایط به نحوی مدیریت بشود که رضایت حاصل بشود. اینکه آیا ممکن است و یا نیست یک بحث است. یعنی ما می‌گوییم می‌خواهیم مهندسی فرهنگی کنیم و یا می‌خواهیم مهندسی

فرهنگی نظام اقتصادی کنیم. این هم یک مقوله دیگری است. واقعیت این است که ما الان داریم در رابطه با این قضیه صحبت می‌کنیم. علت این امر که چرا از آن رضایت نداریم این است که مسائل را یا با ملاک‌های دینی می‌سنجیم و از آن رضایت نداریم و یا با ملاک‌های غیر دینی و ملاک‌هایی که احساس می‌کنیم بشریت از طریق غیر دین به دست آورده است. البته منافاتی هم ندارد که ملاک‌های دینی در مواردی با ملاک‌های غیر دینی

دکتر سبحانی:

جامعه توسعه نیافته در کارکردهای خودش دچار توسعه نیافتگی است. مسئله توسعه نیافتگی در همه ابعاد بر ما حاکم است و اگر ما آن را لحاظ نکنیم؛ نمی‌توانیم بگوییم چه کار کنیم

هم تطبیق کند. هر چیز که غیر دینی نیست لزوماً مخالف دین نیست. یک نکته که در این قسمت وجود دارد این است که فرهنگ ما یک مجموعه عناصر است و یک کل یکپارچه است. دین یک بخش خیلی بزرگ از این فرهنگ را تشکیل می‌دهد. حالا به صورت درصدی نمی‌توانیم بیان کنیم ولی الان دین در فرهنگ ایرانی بخش اعظم از این فرهنگ را متاثر کرده است. بنابراین وقتی از فرهنگ ایرانی صحبت می‌کنیم؛ دین هم مطرح می‌شود و درگیر آن می‌شویم. البته اینکه چه اندازه از دین در فرهنگ عملیاتی می‌شود بحثی است که باید به آن بپردازیم؛ یعنی اینکه بخش

کمی از دین در این فرهنگ خودنمایی می‌کند و یا بخش زیادی خودنمایی می‌کند قابل توجه است.

چون دین بخش عمده فرهنگ را تشکیل می‌دهد هر جا که بخواهیم صحبت از تحولات فرهنگی کنیم معنای آن این است که داریم از تحولات دینی صحبت می‌کنیم. چون بخش عمده این فرهنگ؛ دین است و هر اصلاحی یا تغییری که بخواهیم در فرهنگ خودمان بکار بگیریم، بایستی در حوزه دین باشد. اگر این را به این صورت بپذیریم یک سوال معترضه ای مطرح می‌شود و آن اینکه این وضع موجود در فرهنگ را که ما دنبال بازسازی آن هستیم چه به وجود آورده است؛ یعنی عوامل ایجاد کننده وضع موجود چیست؟ من فرهنگ را چون کل تعریف کرده‌ام؛ سیاست و فرهنگ و حقوق را در فرهنگ آورده‌ام. مسئله کشور ما قبل از اینکه این مصادیقی که الان در صحبت دکتر درخشان و دکتر موسایی صحبت شد، باشد؛ مسئله توسعه نیافتگی است و همه اینها عوارض و جلوه‌های توسعه نیافتگی است. اگر کسانی وضع موجود را به وجود آورده‌اند و آنگونه به وجود آورده‌اند که الان در راستای تحول آن هستیم؛ به خاطر توسعه نیافتگی بوده است. جامعه توسعه نیافته در کارکردهای خودش دچار توسعه نیافتگی است. مسئله توسعه نیافتگی در همه ابعاد بر ما حاکم است. یک طیفی را لحاظ می‌کنم که یک طرف این طیف نقطه صفر باشد و یکی هم یک باشد. آنجا که صفر است را توسعه نیافتگی می‌گوییم. و آنجا هم که یک است توسعه یافتگی می‌گوییم و اعتقاد این است که همه جوامع بشری در گذار از توسعه نیافتگی به سمت

کرده ایم. اگر دین را توسعه بدهیم در آن صورت مقصود ما حاصل می شود. منظور من از توسعه دین درک دین و معارف دینی است، به نحوی که ایمان به آن حاصل شود؛ غرض از ایمان هم همانطور که معصومین (ع) فرمودند یقین در دل، اقرار به زبان و عمل به ارکان است؛ یعنی عامل بودن به احکام دینی و معارف دینی در عرصه های مختلف. خود این امر یک حوزه ای را می طلبد. البته با یک جامعه توسعه نیافته وصول به همه این ها ممکن نیست. چون در دین عرصه های مختلف دیده شده است درک و فهم و اجرای آن ما را در عرصه های مختلف و با معیار و ملاکی که در آن تعبیه شده است رشد خواهد داد. اقتصاد هم یکی از آن مقولات است؛ یعنی ما در اقتصاد به شیوه ای عمل خواهیم کرد که دین می گوید. ممکن است لزوما همه با آنچه که دنیای غیر دینی انجام می دهد متفاوت نباشد، ولی مختصات دین از درون در آن تعبیه شده است. فرهنگی که درست صد درصد خواهد مطابق ماموریتش کار کند معلول توسعه یافتگی، نظم و وقت شناسی است. هر چند ممکن است در مواردی به علت هم تبدیل شود. چرا خطیب جمعه هر جمعه خلق الله را به تقوا و نظم در امور دعوت می کند ولی در عمل این دعوت محقق نمی شود. چرا همه دانشی که می گویند ۲۷ قسمت است ۲۵ قسمت آن در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) شکوفا می شود؟ چرا مختصات یک جامعه دینی که از جنس آرمان و بایدها است؛ وقتی انسان آن ها را می شنود به آن گرایش مطلق پیدا می کند ولی در زندگی عملی مسلمانان پیاده و دیده نمی شود؟ این به خاطر این است که شرایط درک و فهم برای آن ها فراهم

نظام جهانی و تحولاتی که جهان در عرصه های مختلف تجربه می کند که من مجموع آنها را فرهنگ نام گذاشته ام؛ باید به یک نسبیتی در فهم درست این مسائل قائل باشیم. اعتقاد ندارم که ما به طور مطلق می توانیم بفهمیم که چه اتفاقاتی دارد می افتد و به طور مطلق بتوانیم جامعه خودمان را هدایت کنیم. بهینه استفاده نکردن از منابع را هم متناسب با همین اوضاع توسعه نیافتگی در اقتصاد تعریف می کنم. آقای دکتر درخشان گفتند که بودجه های تحقیقاتی ما زیاد و دچار سوء تخصیص منابع است. آقای دکتر موسایی می گویند بودجه های تحقیقاتی خیلی خیلی کم است. البته آقای دکتر در ادامه گفت دست آن کسی که باید بدهند؛ نمی دهند و هدر می رود. این نگاه ۲ استاد است. من می خواهم از این نگاه این استفاده را داشته باشم که جامعه ای که ۲/۵٪ تولید ناخالص داخلی را صرف تحقیقات می کند؛ از لحاظ نسبت محقق به بودجه تحقیقاتی و محقق به جمعیت با جامعه ای که ۱/۰٪ آنرا صرف این امور می کند فرق می کند. خدمت شما بگویم بودجه تحقیقاتی امروز ایران ۱۲۰۰ میلیارد تومان است. ولی میزان تحقیقاتی که از دل این ۱۲۰۰ میلیارد تومان بیرون می آید؛ ره به جایی نمی برد. حرف من این است که ما به لحاظ محقق و به خاطر درجه توسعه یافتگی نمی توانیم بهینه عمل کنیم. نمی توانیم خوب تخصیص بدهیم. با این مقدمات؛ توسعه فرهنگی در برگیرنده نظام اقتصادی است و نام آن را هر چه بگذاریم از نظر لفظ اشکالی ندارد. در توسعه؛ دین را جستجو می کنند. معتقد هستم بخش اعظم فرهنگ ما از دین شکل می گیرد و این فرهنگ را جامعه تعریف

توسعه یافتگی با هر انگیزه ای تلاش می کنند و نقطه ای را روی این طیف توسعه یافتگی به خودشان اختصاص می دهند که آن نقطه، اقتضائات ویژه خودش را دارد؛ مثلا کشوری که روی نقطه ۰/۲ از توسعه یافتگی رفتار می کند، نمی تواند بیش از این عمل کند نه اینکه بخواهد و نکند. اصلا نمی تواند. یک کشوری هم در نقطه ۰/۸ آن است. اقتضائات ۰/۸ بر آن حاکم است؛ مثل پروسه رسیدن یک میوه است که از کالی به سمت رسیدگی می رود. امکان ندارد که ما بخواهیم اقتضائات کشوری که در نقطه ۰/۸ و ۰/۹ این طیف است را بر اقتضائات کشوری که نقطه ۰/۳ آن است تطبیق کنیم. یا همان انتظاراتی که از همان جامعه و همان اقتضائات را دارد از جامعه ای بخواهیم که پایین نقطه توسعه یافتگی است. باید حتما به این مساله توجه کرد. اگر به آن توجه نکنیم؛ توقع از خودمان را خوب تعریف نکرده ایم و در رسیدن به اهداف ناکام می مانیم. تاریخ ما هم این را نشان می دهد. در مشروطیت و بعد از مشروطیت کسانی چون اقتضائات جامعه ایرانی را تشخیص نداده اند؛ یا آن قدر عقب افتاده فکر کرده اند که سر از ارتجاع درآورده اند؛ یا آنقدر جامعه ایرانی را به کشورهای غربی خواسته اند نزدیک کنند که باز چون اقتضائات جامعه قبول نمی کرد شکست خورده اند. تجربه خیلی از اینها را بعد از انقلاب هم داریم. بنابراین آنهایی که می خواهند شرایط موجود را درک کنند که چگونه است و چگونه بوجود آمده است و چگونه می خواهد تغییر کند؛ باید بدانند که از زنجیره توسعه نیافتگی است که نظام اقتصادی ما این وضعیت را دارد. ما در آینده پژوهشی و فهم نحوه کارکرد

فرهنگی اقتصادی بپردازد و تعریف مهندسی فرهنگی از زاویه تغییر در فرهنگ و آسیب شناسی در ارتباط با نظام تصمیم گیری اقتصادی و عدم استقلال فکری بحث شد.

تعریف و تعیین ساختار نظام و ضرورت مهندسی فرهنگ قبل از مهندسی فرهنگی اقتصاد مورد تاکید واقع شد و ضرورت توجه به حضور افراد نخبه در حوزه فرهنگ مورد تاکید قرار گرفت.

مفهوم فرهنگ اقتصادی و اینکه ما با چه ملاحظاتی و مبتنی بر کدام دیدگاه های اقتصادی می توانیم مهندسی فرهنگی انجام بدهیم و نقش دین در فرهنگ ایرانی و مباحث مرتبط با اهمیت توسعه یافتگی در فرآیند مهندسی فرهنگی از مباحث مختلف این میزگرد بود. ■

بخش عمده فرهنگ دین است؛ اگر دین را با آن معنا که عرض کردم توسعه بدهیم؛ در حقیقت فرهنگ را توسعه داده ایم. البته نباید از بقیه عناصر فرهنگ و پالایش آن جهت بهبود غفلت کرد. در آن صورت می توانیم به سمت یک آرمانی جهت گیری کنیم که آن آرمان توسعه فرهنگ است. چون فرهنگ توسعه یافته است؛ نظام اقتصادی آن که عنصری از آن است باید بتواند مشمول باز مهندسی شود.

دکتر بکایی:

مخبر بحث این میزگرد بررسی ملاحظات کلان اقتصادی و ضروری در مهندسی فرهنگی اقتصاد بود تا با نگاهی علمی به ارتباط مقولات فرهنگ و اقتصاد برای طراحی دقیق مهندسی

نشده است؛ یعنی جامعه آماده اجرای آن نیست. آنچه که در دین گفته شده است اهداف است؛ اهدافی که وقتی همه عمل کردند به آن می رسند. آنچه که ما عمل می کنیم ذیل این اهداف است. نمی شود در یک جامعه ای که اقتضائات ذیل این اهداف را دارد کارکرد همه هدف ها را داشت. عرض این است که فرهنگ به عنوان یک کل یکپارچه شیوه زندگی ما از جمله نظام اقتصادی را در بر می گیرد. ما از آن ناراضی هستیم؛ برای اینکه با ملاک های الهی و یا دنیوی مان تطبیق نمی کند. در تغییرات آن توفیق آنی و یا خیلی کوتاه مدت نخواهیم داشت. به خاطر اینکه آماده شدن ما احتیاج به زمان دارد. مهم این است که جهت مان به سمت آن تغییرات باشد. در این ارتباط چون

برای اشتراک ماهنامه مهندسی فرهنگی، اصل و یا کپی تکمیل شده فرم زیر را به نشانی دفتر نشریه ارسال فرمایید.

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان فلسطین شمالی، شماره ۱۰۱، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی،

دفتر نشریه، صندوق پستی: ۶۳۱۷-۱۴۱۵۵

تلفن: ۶۶۹۷۴۵۳۸ نمابر: ۶۶۴۰۴۵۱۴

پست الکترونیک: mohandesifarhangi@iranculture.org

نشانی پایگاه اطلاع رسانی: www.iranculture.org

فرم اشتراک ماهنامه مهندسی فرهنگی

نام: نام خانوادگی: سال تولد:

میزان تحصیلات: نام سازمان: شغل/پست سازمانی:

آدرس:

کشور: استان: شهر: خیابان:

کوچه: پلاک: واحد:

کدپستی: تلفن: همراه: فکس:

پست الکترونیک:

پیشنهاد و انتقادات: